

بر صاحب دانش و جنیش و تمیز ان نیک از بد و مدکان حتی از باطل معلوم باد
 که این کتاب که بزعم فقیر لا جواب است و محتمل که تا امروز مانندش دیگری نوشته
 این فقیر به چه ان نوشته و باندازه فهم خود از آیات کلام مجید ثابت نموده ام که جهان
 و آنچه در جهان است محض برای انسان خلق شده و انسان محض برای حمد و روی حق
 حشمت - و غرض از آن این است که عموم مسلمان جهان عموماً با تمام خلق الله و خصوصاً
 بایکدیگر بطور اخوت و مودت زبید و طریق حمد و روی و مروت نیایند که در هر زمان
 و خصوصاً در این زمان مصلحت آنها در این است - سر سر این کتاب مشتمل است از
 آیات قرآنی و کلمات ربانی که در هر مندرج اند و یک لفظ ما بهم فقیر از خود نبافته و ساخته و تراشیده
 و لذا چون کلمات حق است حق نوشته ام - و یکن چون خیالات و افهام و طبایع خلق مختلف
 است و همه خلق جهان را هم از خود و راضی داشتن از انبیاء و اولیاء هم غیر ممکن بود و گفته
 ازین انسان جا را خطاست ممکن است که درین کتاب از بنده خطای رفته باشد بنابراین
 متصرف و متمسک استم که صاحبان دانش اول چشم بپوشند - ثانی اگر که در مقامی حکم و
 اصلاعی بنظر اودسان برسد مدیران اخبارات بذریع اخبار ای خود و دیگران بذریع دیگر
 رقیه خود فقیر را از آن خطا و حکم اصلاح آگهی بخشند و از عنایت و بهایت خود ممنون و سپاس
 سازند - ولی شرط آن این است که اول کتاب را تمام ملاحظه فرمایند و پس از آن از روی آگاهی
 معقولیت - انصاف - انصاف خطا گیرند و حکم و اصلاح نمایند زیرا که کتاب
 و سبب این شرط نوشته شده + والسلام من اتبع الهدی + عاصمی محمد و افعی مسلمانان
 وردی

رای جناب مولانا مولوی عبدالکلیم صاحب شہید

میرزا اسماعیل درہی اصفہانی اُن چند فارسی نثر اور مصنفین اسلام میں ہیں جو زمانہ شناس ہیں اور مسلمانوں کی موجودہ کمزوریوں اور تباہیوں کی تکلیف زیادہ محسوس کرتے ہیں۔ ان کے نام اور ان کے تصانیف سے سارے ہندوستان علیٰ لفظ و صمد آباد فرخندہ بنیاد کیے لوگ کسی نہ کسی حد تک ضرور واقف ہیں۔ انکا یہ آخری رسالہ جسے انہوں نے مسلمانوں کی ہمدردی و اصلاح کی غرض سے لکھا ہے اور جو ان کے پاکیزہ خط میں (۲۰۰) صفحوں پر ختم ہوا ہے نہایت ہی عظیم الفرضی کے زمانے میں میری نظر سے گزرا۔ میں نے اس کے مختلف حصوں کو دلچسپی کے ساتھ پڑھا اور متاثر ہوا۔ اگرچہ اس رسالہ کی تصنیف سے اصلی غرض اسی قدر ہے کہ مختلف فرق اسلامیہ میں اتحاد پیدا ہو اور تمام مسلمان چارے کسی اصول و عقیدہ کے پابند ہوں باہم شیر و شکر اور ایک دوسرے کے دوست رہیں۔ مگر اس ضمن میں مسلمانان زمانہ کی حالتوں کی جو تصویر مولانا درہی صاحب نے دکھائی ہے ان کے اعلیٰ کمال تحریر کو ثابت کر رہی ہے۔ اور اس سے یہ پتہ چلتا ہے کہ قومی دروسے اُن کا دل کس درجہ دکھا ہوا ہے۔ اور اسی ہمدردی و غیر ملکی قوم کے صلہ میں ان کے ساتھ کیا کیا اور کیسے کیسے برتاؤ کئے گئے ہیں۔ سچ یہ ہے کہ ہمارے افراد مغزین کے لئے یہ رسالہ ایک آئینہ ہے جس میں وہ اپنی سچی تصویر دیکھ سکتے ہیں۔

میں میرزا درہی اصفہانی کی اس تصنیف کو بہت ہی قدر و عزت کی نگاہ سے دیکھتا ہوں اور بیشک مسلمانوں پر فرض ہے کہ اس رسالہ کے نتائج کو اپنے قابل و فاضل مصنف کی مدد کریں

فاعتبروا یا اولی الابصار

پس از ماههای بشمار و مجاهده و کوشش بسیار در این شهر و دیار که کلهای
بلکه کمر و راندر برای تو شنودی شیطان و هوا و در طرق خلاف بر باد می شود و باد خود
دوستی و آشنائی بسیاری از صاحبان دولت و کمند و عهده و منصب و درو استیلا
که ممکن است برستیاری و پدیردی آنها صد تا از اینگونه کتب طبع شوند آخرالمر بر سر
قلیل و توکل بذات خدا این کتاب را بطبع فرستادم - ولی معلوم نیست که عاقبت خرج
آن تمام و کمال حاصل میشود یا نه - زیرا کسانی که قلم بر کاغذ چیده نهاده یا وعده
زبانی فرموده اند بر قول و فعل اکثری اعتماد نیست - و اگر بخواهند خود هم ایضا نمایند بطور
صداقت بعضی هر پیله گویا کشتی بر سر من زده اند - خدا اسمان جهان و خصوصاً
مسلمان این خطه را بیش ازین توفیق نخرود + ولیکن این کتابی است که یا
مسلمانان را ازین حالت غفلت و بی پروائی و عدم همدردی متغیر می سازد یا که بهمین
حالت باقی خواهند ماند یا قیامت +

رباعی

بیمار بود و خلق و بی نیست دوا آری نبود که این بود قهر خدا
هر چند روز و ماه هزاران فلک با قهر خدا اثر نباشد بدعا

۴۰

فہرست

نام عالی ہمتانی کہ در طبع این کتاب "ہمدروی" بدو فرمود
قیمت فی جلد یک روپیہ

تعداد

۵۵

۱

۱

۱

۱

۱

یک روپیہ

یک روپیہ

۵۵

۴

یک روپیہ

یک روپیہ

۱

۵۵

۵۵

۵۵

یک جلد

عالیجناب مولوی حبیب الدین صاحب

عالیجناب کپتان سید حسین صاحب

عالیجناب عبداللہ صاحب ولد حاجی سجن محل

عالیجناب محمد سلیمان صاحب تاجر چرم

عالیجناب واکٹر سید ہاشم صاحب

عالیجناب مولوی سید ابوالخیر صاحب

عالیجناب مولوی یوسف حسین صاحب

عالیجناب سٹرکادس شاہ صاحب وکیل

عالیجناب مولوی حفیظ خان صاحب

عالیجناب مولوی سید غلام جبار خان صاحب وکیل

عالیجناب یک بیچارہ

عالیجناب مولوی سید علی صاحب بلگرامی

عالیجناب صوبدار شیخ محمد علی خان صاحب الوال

عالیجناب مولوی محمد اسد خان صاحب منظم گہریال خانہ سرکار عالی

عالیجناب واکٹر احمد میرزا صاحب

عالیجناب حاجی عبداللہ صاحب مہین

عالیجناب نواب ستورا ملک بہادر

عالیجناب مولوی محمد عبدالحمد صاحب حبستہ اربلہ

نقد	عدد
عالمجناب مولوی عبداللطیف خان صاحب دوم تعلقہ اربکاری	محمد
عالمجناب میر ولایت حسین مہتمم کوٹوالی	۱
عالمجناب مولوی عبدالقادر صاحب صوبیدار و طیفہ یاب	پنج جلد
عالمجناب داکٹر میرزا افتاب خدیو جنگ بہادر	۱
عالمجناب مولوی محمود جان صاحب وکیل	یک روپیہ نقد
عالمجناب نواب بشیر نواز جنگ بہادر	دو روپیہ
عالمجناب مولوی عبدالحمید صاحب مدوگار فیانس	محمد
عالمجناب مولوی محمد یوسف الدین این کوٹوالی پرنسپی	۱
عالمجناب خواجہ امین الدین صاحب	یک روپیہ
عالمجناب مولوی نسیم الدین صاحب تعلقہ ار	یک روپیہ
عالمجناب سید اسد اللہ صاحب مدوگار بندوبست	۱
عالمجناب مولوی محمد محبوب علی صاحب دپٹی کمیشنر کورگری	۱
عالمجناب نواب انتخاب جنگ بہادر	یک روپیہ
عالمجناب مولوی سید محمد حسن صاحب بلگرامی	۵
عالمجناب مولوی حسین عطاء اللہ صاحب	دو روپیہ
عالمجناب مولوی محمد عبدالغفری صاحب دفتر پرپویت سکریٹری	۱
عالمجناب مولوی عطاء اللہ خان صاحب	۱
عالمجناب مولوی محمد نصیر الدین احمد صاحب	۱
عالمجناب مولوی سید ابوالخیر صاحب	یک روپیہ
عالمجناب مولوی یوسف حسین صاحب	۱

نقد	عدد
عالمجناب حسن محی الدین صاحب	۱
عالمجناب یک وظیفہ خوار گنام	یک روپیہ
عالمجناب یک بزرگوار	حمہ
عالمجناب مولوی محمد صدیق صاحب نائب ناظم ٹیپہ خانہ	۱
عالمجناب نواب مخمّر جنگ بہادر	حمہ
عالمجناب مولوی مسعود علی صاحب بی اسے مددگار تعمیرات	حمہ
عالمجناب سید احمد صاحب	۱
عالمجناب اقبال نمان صاحب	۱
عالمجناب سید غلام صاحب	۱
جمع مول شد	
خرج کتاب ماسہ	
ور مد طبع "اسباب ترقی و تنزل" کہ طبع آن درین شہر ممکن نیست	
عالمجناب مولوی (ملا) عبدالقیوم صاحب مرحوم	۳
عالمجناب یک بزرگوار کہ نام نوشتہ	حمہ
عالمجناب واکٹر یوسف علی صاحب	حمہ
عالمجناب نواب مخمّر جنگ بہادر	۳
عالمجناب مولوی محمد حفیظ الدین صاحب دینی کیشز	۳
عالمجناب یک پیارہ واکٹر منظر کریم از کولہ پور آمدہ بود و خبری از و نیست	۳
عالمجناب مولوی سید رطف علی صاحب وکیل	حمہ

حصه اول

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد سزاوار پروردگار رحمان رحیم و لطیف کری است که ما بندگان مشت خاک
پستی را بیا فرید و خلعت عقل و نطق و معرفت و عبادت و سرافرازی و مودت و اخوت
در بر نمود و تاج انسانیت بر سر نهاد و بر تمام مخلوق خود شرافت و برتری بخشید - و
اقام بقصه ربك مخدات -

تمهید

آما بعد - بر این دای برادران من در اسلام که خدای تعالی در کتاب مجید و
کلام حمید خود میفرماید *لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرايته خاشعاً متصدعاً*
من خشية الله وتلك الامثال نضربها للناس لعلهم يتفكرون - یعنی
اگر فرو دی آوریم این قرآن را بر کوهی هر آینه میدیدی تو (ای محمد) آن کوه را
زاری کنان یا لرزان و پاره پاره از خوف خدا و از اینگونه بیانات و امثال میر بنم و
می آیم برای مردمان شاید متفکر و متنبه شوند - پس "جانی که عتاب پر بریزد از پیشه
لا غری چه خیزد" - اگر کلام خداوند قهار جبار در قلوب بندگان اثری نبخشد کلام امثال
ما ضعیفان ذلیل نادان و کم مایه چه اثری خواهد بخشید - ولیکن چون وضع همان بر این
جاری شده - اساس تربیت و زندگی بنی آدم از ابتدا بر این نهاده و آمده است تا

اقتنائی نیست در خجستی بخاطر راه نمیدهند و بی این تنگ حوصلگان باید بدانند که ازین رفتار و
 کردار نه بر غرت کسی می افزاید و نه از غرت کسی میکاهد و ازین چند رویه کسی غنی یا فقیر نمی شود +
 اگر بنده هم خدمت حکومت را اختیار کرده بودم این وقت صوبداری بودم و بی من خدمت پهلوان
 خود را اختیار کردم و مرفه ایگونه خدمت همیشه کفش خوردن و تحقیر بوده است و لهذا من شکر
 خدا را میگویم و همت عالی خود را پست نمی گنم + جان مطلب این است

رباعی

عالم همه همدرد و لیکن بزبان نبود بجهان گوئی از ان نام و نشان
 اصل همه چون عطای زریا باشد قرآن بسره زبان بود ز در جهان

رباعی

در روی ز چه نام میبری مردان را جوی چه درین حزابه همدردان را
 این گنج نباشد بودا کسیر که ببرد با حسرت خود هزار سرگردان را

رباعی

در ملک و کن شیر خدا نامرد است در ملک جهان که چه عرووی فرد است
 این بی ادبی نباشد از فهم آری مرد است کسی که با کسان همدرد است

البته در میان این گروه کثیر معدودی هم میباشند که پدرشان را بانبوه کمال عنایت بوده و خود
 نیز کمال عنایت را دارند و بعضی دیگر هستند که خود همیشه بیش و کم عنایتی در حق بنده فرموده اند
 و با جمله من شکر گزار همه هستم و دعا میکنم که خدایتعالی ما اهل اسلام را در سر اسیر جهان اول
 توفیق دانش و پس توفیق همدردی و بدیزرا که ترقی هر قومی در جهان موقوف است بر این
 دو نعمت +

در روی اصفهانی

بجهت آنکه عرق محبت و مهر و ی همدینان با حرکت آید نام چند کس از فارسیان را در این
فهرست درج کردم که در مدو طبع "منتخب شاهنامه" هر یک عنایتی فرموده و همه نقد داده اند و
شکر گذاری و نیز شرمندگی من از آنها بیش است که از مسلمانان زیرا که آنها همدین من نیستند
و من گاهی خدمتی از آنها نکرده ام +

مگر همدینان بنده باید بدانند که با این همه زحمات این مبلغ برای طبع یک کتاب هم کافی
نیستند هر چه که درین سرزمین بسیاری از امرا و صاحبان ثروت و دولت بیابند که این مبلغ
را در یک روز یا یک شب در اقیانوس اعمال و کارهای بسیار پوچ صرف میکنند بلکه تمام و قصاب هم +
من بصداقت بلکه بخلف میگویم که واقعات و کیفیات مربوطه جمع آوری و گرفتن این مبلغ چنان
استند که هر رویه که بعضی از بزرگواران عنایت فرموده اند یک سپه آن با صد کفش برابر است
و این کاری را که من بجان خود خدمت از همدینان میدانم هزار بار از قرساتی و دیوینی بدوینست
است زیرا که آن گروه بی نهایت خوش نصیب و اقبال مند و محترم اند - خوش میخورند - خوش
میپوشند - و صاحبان اسب و گاری و بنگله اند +

شکلا یک صوبدار صاحب طیفه یاب فرمود "مرا اصولی است که پیشگی رویه نمیدهم بلکه
چون کتاب بن برسد مبلغ آنرا میدهم" این اصول بسیار خوب است و بنده خود اینگونه اصول را
در هر کاری پسند میکنم - لیکن آن کسانیکه پابند اینگونه اصول اند باید پابند اصول تهذیب و
انداز هم باشند - یکبار که خدمت ایشان مشرف شدم رئیس بازی میکردند و من یک ساعت
بر سر پایستادم و بار چهارم بود که آن اصول را بیان فرمود و هیچ کتاب را خریداری ننمود و البته
دو بار باید بدولت بنگله اویشان بروم تا مبلغ وصول شود - مگر او را جواب لا جوابی است که من ترا
فرمان داده ام که برای کتاب نویسی اکنون که بدون فرمان کتاب نوشته باید ده مار بیا فی
و بروی و تانیر و زبر یا یا بیتی + مگر تو افع و معقولیت از بزرگان عالی شان بی نهایت مدح است
نیک صواب و دیگر رویه عنایت فرمود مگر با کمال معقولیت + اگر چه اشل مارا بر این جزئیات

اعتنائی نیست در بخشی بخاطر راه نمیدهند و بی این تنگ حوصلگان باید بدانند که ازین رفتار و
 کردار نه بر عزت کسی می افزاید و نه از عزت کسی میکاهد و ازین چند رویه کسی غنی یا فقیر نمی شود +
 اگر بنده هم خدمت حکومت را اختیار کرده بودم این وقت صوابداری بودم و بی من خدمت به دنیا
 خود را اختیار کردم و مژده ایگونه خدمت همیشه کفش خوردن و تحقیر بوده است و لهذا من شکر
 خدا را میگویم و همت عالی خود را پستی نمی گنم + جان مطلب این است

رباعی

عالم همه همدرد و وسیکن بزبان نبود بجهان گوی از ان نام و نشان
 اصل همه چون عطای زری باشد قرآن بسر زبان بود ز در جهان

رباعی

در دی ز چه نام میبری مردان را جوی چه درین خرابه همدردان را
 این گنج نباشد بود کسیر که برد با حسرت خود هزار اسد گردان را

رباعی

در ملک و کن شیر خدا نامرد است در ملک جهان که چه مبروی فرد است
 این بی ادبی نباشد از فهم آری مرد است کسی که با کسان همدرد است
 البته در میان این گروه کثیر معدودی هم میباشند که پدرشان را ببنده کمال عنایت بوده و خود
 نیز کمال عنایت را دارند و بعضی دیگر هستند که خود همیشه بیش و کم عنایتی در حق بنده فرموده اند
 و بالجملة من شکر گذار همه هستم و دعا میکنم که خدایتعالی ما اهل اسلام را در سر اسر جهان اول
 توفیق دانش و پس توفیق همدردی و بهر زیرا که ترقی هر قومی در جهان موقوف است بر این
 دو نعمت +

در دی اصفهانی

حصه اول

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد سزاوار پروردگار رحمان رحیم و لطیف کرمی است که ما بندگان مشت فاک
پستی را بیا فرید و خلقت عقل و نطق و معرفت و عبادت و سرافکندگی و عودت و اخوت
در بر نمود و تاج انسانیت بر سر نهاد و بر تمام مخلوق خود شرافت و برتری بخشید و
اقاب نعمه ربك مخلدات -

تمهید

اما بعد - بدیندای برادران من در اسلام که خدای تعالی در کتاب مجید و
کلام حمید خود میفرماید *لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرايته خاشعاً متصدعاً*
من خشية الله وتلك الامثال نضربها للناس لعلهم يتفكرون - یعنی
اگر فرو می آوردیم این قرآن را بر کوهی هر آینه میدیدی تو (ای محمد ص) آن کوه را
زاری کنان یا لرزان و پاره پاره از خوف خدا و از اینگونه بیانات و امثال میر بنم و
می آیم برای مردمان شاید متفکر و متنبه شوند - پس "جائی که عتاب پر بریزد - از پیشه
لا غری چه خیزد" - اگر کلام خداوند قهار جبار در قلوب بندگان اثری نبخشد کلام امثال
ما ضعیفان ذلیل نادان و کم مایه چه اثری خواهد بخشید - ولیکن چون وضع بهمان بر این
جاری شده و اساس تربیت و زندگی بنی آدم از ابتدا بر این نهاده و آمده است تا

بامروزه و از امروز خواب بردفت تا هر زمان که جهان جهان است بر این پنج جاری خواهد بود که خلق
یکدیگر را موعظه و نصیحت کنند و باندازه افهام خود یکدیگر را هدایت نمایند بنا بر این فقیر بجهان
و خاکپای همه بندگان خلاق زمین و آسمان نیز این راه اهلما را در پیش گرفته ام که هر چند خود
گمراه استم دیگر همدینان خود را براه راست و صراط مستقیم حق هدایت نمایم. و یکن این کار را
بنده ناز و روی دعوی همه دانی میکنم بلکه با عتراف کمال نادانی و هیچ مدانی میکنم و از همه دانایان
آئید عفو و اغماض دارم.

پس از تامل بسیار و تفکر بیشتر و تجربه سالهای دوازده جهان فقیر چنین یافته ام که خلقت
ما سوی الله و معرفت الله و عقل و دانش و فهم و بینش. ارسال انبیاء و رسل و انزال کتب و تحف
عبادت و بندگی خدا و تمام اوامر و نواهی الهی. اسلام و دین و غرض آفرینش سر اسر محض
برای **مهد روی** بندگان خداست از یکدیگر و لهذا سعی و جهد را دارم که باندازه فهم
نارسای خود این امر را ثابت کنم و کمال امیدواری را بطف الهی و یاری پاکان و مقربان درگاه
احدیت او دارم که در این میدان فاتح و کامیاب شوم. مگر افسوس است و اگر افسوس هست
درین کار. همین است که آنگونه اسباب و سامانی که این کار را لازم است در نزد فقیر نهیاً و آگاهانه
و موجود نیست و کتب تفسیر و احادیث و غیره در دست ندارم که در هر مقام ملاحظه کنم که رسول الله
و بزرگان دین و این امر و در بیانات و فقرات مربوط آن چه فرموده اند. و چون چنانچه گفتم
صرف امیدوار بطف خدا هستم که کامیاب شوم. و نیز از بزرگان و صاحبان دانش و بینش
همدینان بیغرض و با انصاف خود متوقع هستم که اگر در مقامی حکم و اصلاحی بنظر آنها برسد بجهت
و اصلاح خود و بر بنده فقیر منت عظیم ننهند.

مقدمه

اعظم کلمات خداوندی در قرآن مجید این است که میفرماید و ما خلقت الجن و الانس

الا ليعبدن - یعنی جن و انس را خلق نکردم جز برای عبادت - و در مقامات دیگر میفرماید
 انما خلقناكم بشا و انكم اليها لاترجعون آیا شما پنداشتید که شمار را بیوده و
 بیکار آفریدیم و دیگر بار بسوی ما مراجعت نخواهید کرد - باز می فرماید و ما خلقنا السما
 و الارض وما بينهما لاعبين - ذلك ظن الذين كفروا فيل للذين كفروا من النار
 و خلقناهم آسمان و زمین و آنچه در میان اینهاست بیفایده - این گمان کافران است پس
 وای بر کافران از عذاب و عتوبت آتش - درود آیه ثانی خداست بابت سبب فرستادن
 عالم را بیان فرموده فی در آیه اول بیان فرموده چنین معلوم میشود که آیات بعد از ا
 نازل شده و آیه اول بعد از آنها و سبب آن در بیان فرموده شاید بجهت آنست که
 صاحب فهم درمی یابد پس معلوم شد که بهر حال سبب خلقت آسمان و زمین و آنچه در آنهاست که
 در یک آیه است " شما " و در یک آیه دیگر است " جن و انس " همه برای عبادت است
 از آن ذات بیچون - هر چند که در این آیات ذکر ملائکه نیست مگر ملائکه هم در آسمان و زمین
 شامل اند و خارج نیستند - چنان معلوم می شود که لب آنچه در زمین و آسمان است
 انسان است که اشرف مخلوقات واقع شده - همچنانکه از بعضی احادیث و غیره هم معلوم میشود و
 نیز از آن آیه کریمه که خدا تعالی میفرماید انما عرضنا الامانة على السموات والارض والجبال
 فابين ان يحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه كان ظلوما جهولا - هر آینه ما پیش
 آوردیم (یا نمودیم) امانت خود را بر آسمانها و زمین و کوهها پس آنها قبول نکردند و بر دوش
 آن امانت را و از حمل آن ترسیدند مگر انسان حمل آنرا قبول کرد و بدستیکه انسان ستمگار
 و نادان است -

پس بهر حال آن امانت هر چه باشد محض برای انسان است و ملک و جن هم در آن شریک نیستند
 و نگویید خود گرفت حمل آن را و حافظ علیه الرحمه میفرماید " آسمان بار امانت نتوانست کشید -
 باری این قرعه بام من دیوانه زدند " مگر در این هم شک نیست که خود خدا تعالی میفرماید که انسان

ظلم و جهل است و سبب این دو صفت که زیاده از سایر مخلوق خدا و دنیا و آخرت هر چیزی
 محتاج است. و لیکن چون بار امانت خدا را بمنزل مقصود رسانید آن وقت امتیاز بهم میرسد بر همه مخلوقات
 دلی باید دانست که خواه آن امانت معرفه الله باشد. خواه عبادت الله باشد. و خواه
 چیز دیگری باشد بالاتر از آنها (و مانی تو اینم چیز دیگری را مراد بگیریم) خدا تعالی مکرر میفرماید که من
 از کفر و ایمان بتدگان مستغنی ام و من کفر فان الله غنی عن العالمین - اما در حدیث آمده است
 و گوید در حدیث قدسی که خدا تعالی فرموده است انسان را برای آن خلق کردم که شناخته
 شود و از بعضی آیات ابتدائی کلام الله و سوره بقره که خدا تعالی میفرماید و اذ قال رب انا لله
 انی بعاث فی الارض خلیفة الی الخ یعنی هنگامیکه گفت پروردگار تو (ای محمد) - ملائکه
 که ما خلیفه را مقرر میکنیم در زمین ملائکه زبان اعتراف گشودند و چنین و چنان عرض کردند
 مگر آدم تمام اسماء را آموخت و از آن پس پیش کرد ملائکه فقال انبؤ فی باسماء هؤلاء
 ان کنتم صدقین - پس گفت (خدا) خبر دهید مرا از این نامها اگر شمارا استگوستید
 قالوا سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم - گفتند (ملائکه) یا کی یاد
 میکنیم ترا ما را علمی نیست سوائی آنچه را که تو آموختی بما - هر آینه تو هستی دانا و با حکمت -
 از آن پس خدا تعالی امر نمود به ملائکه که آدم را سجده کنند و تماماً سجده کردند آدم را جز شیطان
 الخ - از این همه صاف ظاهر میشود که خدا تعالی انسان را اشرف مخلوق خود خلق فرمود و
 خلافت خود را بر روی زمین با و عنایت فرمود و از اوقوه و در آن آن عطا نمود که او را
 بشناسد و فرمان او را چنانچه باید بجا آورد - رسول مقبول او به کمال عجز و انکسار عرض نمود
 ما عرفناک حق معرفتک و ما عبدناک حق عبادتک نه من چنانچه باید شاید ترا شناختم
 و نه چنانچه باید و شاید بندگی کردم - و ازین معلوم میشود که هر چه هست در معرفت است
 عبادت و اگر انسان را امتیازی است بر ملائکه همین است که انسان را اوقوه و در که معرفت الله
 بخشیده اند و اگر عبادت خدا را میکنند میتوانند و باید که از وی معرفت کنند -

ریکن بر تمام مسلمان جهان معلوم باد که این حقیر بر خود گرفته ام که باز آنکه فهم و دانش خود
ثابت کنم که در حقیقت هر چه سبب باشد آفرینش جهان و خلقت انسان را بنزدای و عقیده
این حقیر بظاهریست معلوم می شود که انسان خلق شده است محض برای "چهاروی"
دس - و بحث که اثبات این رای بسیار مشکل بلکه غیر ممکن باشد ولی بنده یاری خدا و حقیقت
دین اسلام این امر را به ثبوت میرسانم.

آیاتی را که بنده جمع آورده ام برای اثبات این امر عظیم الشان بسیار و بیشمارند بلکه بعضی
از آنها مکرر شده اند - بعضی جهان مطلب استدلالی عبارت دیگر بیان شده اند - و بعضی دیگر
نسبت باین امر دارند و نمی نسبت با خود و دیگر بنا بر این بسیاری از آیات را که درم دارا آنها کثیری
نسبت باین مطلب دارند همان حقه را گرفته باقی را را کرده - هر شکافی که قرآن مجید را
میخواند خود باید در این آیات ملاحظه کند و کماکان معانی و تفسیر آنها را معلوم نماید.

قبل از آنکه ما شروع کنیم در بیان آیات قرآن مجید که در اثبات این امر دلائل و براین
و تمکات ما باشند خوانندگان این اوراق باید در نظر داشته باشند این نکته بسیار
باریکه که خدای عز و جل در چندین مقام اظهار میفرماید استغفای خود را از عبادت بندگان
مثلاً میفرماید و من کفر فان الله غنی عن العالمین و اگر (خلق تماماً) کافر شوند پس
بتحقیق خدایی نیاز است از عالمیان - این آیه در سوره آل عمران منسوب به حج بیت الله
است که قبل از آن فرموده است و الله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلاً -
حق خداست بر مردمان حج خانه کعبه (مگر شرط آن این است) که هر که قدرت یعنی زور و توان راه
طی کند - پس از آن فقره مذکور و من کفر میگوید - در سوره عنکبوت میفرماید و من جاهل
فانما یجاهل نفسه ان الله لغنی عن العالمین - و هر کس که محنت یا مجاهده (یا جهل)
نیکو گیری (بکند محض برای فائده خود میکند - بدینشیکه خدایتعالی هر آینه و بیشک بی نیاز است
از عالمیان (یعنی از اعمال نیک عبادات عالمیان) - در این آیات مذکور خداستایی صاف

دوست کده برای کسانی که نایبی نمهند ظاهر فرموده است استغفای خود را از اعمال و افعال
نیک و عبادات بندگان "گرچه کاینات کافر گردد بر دامن کبریا نشیند گرد" - در
بسیاری از مقامات دیگر استغفای خود را ظاهر نفرموده یعنی صاحبان دانش بکاینه فهم برینا
که در آن مقامات نیز حقیقی اظهار میفرماید استغفای خود را - مثلا میفرماید یا ایها الرسول
لا یحزنک الذین یسارعون فی الکفر من الذین قالوا امنا با و اهد و لم یؤمن قلوبهم
الخ ای رسول و مملوین مباشش یا مملوین کن کسی که سعی میکنند در سر زانان که زبان
گفتند (یامی گویند) ما ایمان آورده ایم و حال آنکه در قلوب آنها ایمان نیست الخ و نیز
از این آیه صاف معلوم میشود که بسیاری از همان مسلمانان اولی بی ایمان و کافر بوده اند -
قد جاءکم بصائر من ربکم فمن ابصر فلنفسه و من عمی فاعلیها و ما انا علیکم بحفیظ -
هر آینه دلیلها آمد شمارا (ای مسلمانان یا خلق عالم) از جانب پروردگار شما پس هر که بینا
شد یا راه راست قدم نهاد و نفع آن بخودش عاید شود هر که نابینا و کور باشد پس زیان آن
بخودش عاید میشود (پس بگوی محکم) و من نیستم گهسان یا جبرایده شما - ان احسنتم ان احسنتم
لا نفسکم و ان اساءت فلیها - (ای بندگان یا مسلمانان بدانید که) اگر نیکویی میکنید نیکویی میکنید
برای وجود و فائده خود و اگر بدی میکنید ضرر آن هم بخود شما عاید میشود - پس خدایتعالی برای
اتمام محبت بطور واضحتری که بخوبی بندگان برانند خدا جبر نمی کند و بدی از جانب او نیست
و نیز بندگان بدانند که هیچکس جبرایده استخوان و افعال دیگری نیست میفرماید من اهتدی
فا تاهتدی لنفسه و من ضل فاعا یضل علیها - و لا تر و اضره و نه را خوری - و ما
کننا معذبین حتی نبعث رسولا - هر که هدایت یافت جز این نیست که هدایت یافت
برای سود خود و هر که گمراه شد گمراه شد برای (ضرر) خود - و هیچکس بر خدا در بارگاه
بگری را و ما عذاب نمی کنیم بر قومی تا آنکه اول روشنی را نفرستیم برای هدایت آن قوم -
چنانچه بالا بیان شد از آیات بعد نیز ظاهر گشت که خدایتعالی از عبادت بندگان خود بخلی

بی نیاز است و اندر کار و اعتنائی بآن ندارد مگر البته برندگان فرض است که بحاجت توبه
خداوندی و عظمت ثمان و جلال و جبروت خلاق عالمیان و نعمتهای بیحد و حسابی که آنها را عطا فرموده
نیز او بندگی و سزاگندگی و نیازمندی و بیچارگی خود را اظهار و خاکساری خود را ظاهر سازند بچنین
نهای او را که از آنجمله است شرافت بخشیدن آنها بر سایر مخلوق بسبب عقل و دانش و نطق
و معرفت و انسانیت همواره در خاطر دارند و شکر آنها را بجا آورند و بی باید دانست که در تمام
اعمال نیک و بدی که انسان میکند و ما آنرا عبادت یا انقیاد و فرمانبرداری و دوستی و معرفت خدائی
نام نسیم یا عکس خلاف اینها باشد اصل همه و نتیجه هر یک آن است که بندگان یا یکدیگر و نسبت یکدیگر
و برای یکدیگر میکنند و محض از آن است که آنها خود عاجز و بیچاره و پرا احتیاج و پرنیاز خلق شده اند
و طبیعت و سرشت آنها مقتضای است و بناچار بعد و یکدیگر محتاج استند و گر نه خداوند بخل و عطا
بجای از هر گونه اعمال بندگان بی نیاز است - در آیه اخیر و چیز دیگر مربوط و مشمول استند
بجمله اول آن که نسبت دارد به اعمال بندگان برای فوائد خاصه ذات خود - یکی این است
که می فرماید یکپس بارگناه دیگری را بر نمیدارد و دیگر آنکه میفرماید بندگان خود را در عذاب یعنی بدبختی
و نکبت در نمی اندازم جز آنکه اول ربوبی را میفرستم برای هدایت آنها چون بر افعال آن رسول عمل
نمودند آنوقت آنها را در عذاب و ابتلا گرفتار میکنم - چون معلوم شد که از تمام اعمال و افعال نیک
و بد بندگان خدا یعنی بی نیاز و بی پره است پس نری واضح است و مانند آفتاب روشن است
که این همه اوضاع و بند و بست و آمدن رسولان و آوردن کتب و احکام و اوامر و نواهی خاصه برای
بندگان و انتظام میان آنهاست و معرکه کار آنها یا یکدیگر - مع ذلک آنچه کسی بکند مثلاً از عمل نیک
نسبت دیگری از هم قطعان خود فائده آن عمل بخودش عاید میشود و همچنان عمل بد - در صورت
کسی را حقیقت است که در اعمال و افعال و دیگری سخنی بگوید و حرفی براند چرا که او جواب در اعمال خود
است نه جواب در اعمال دیگری و بارگناه یکی را دیگری بر نمیدارد - پس هر کسی خود را در همه جا بداند
خدا هستنده و حاکم و عادل و خلق او است و نیک و بد هر کسی را او حکم میکند و او را جزیه بدهد و بقوت

میکنند. این سبق بسیار نیک است بندگان را و این همه شور و شغب و حرف گیری و نکته چینی بر
یکدیگر بکلی فضول و بیجاست. ثانی آنکه تباری حال هر شخص و هر قوم از اعمال اوست که بیشک کافات
اوست و آن کافات از هیچکس غیر سزاوار خدا یعنی حاکم عادل و چون خدا تعالی عادل است و لا اله الا
هو و افکاره است که ابتدا بندگان خود را آگاه سازد از اعمال نیک و بدی که یا مرضی او هستند
یا مرضی او نیستند و هرگاه پس از دانستن و آگاهی خلاف آن کردند آنها را عقوبت کند لهذا قبل از
عقوبت رسولان را میفرستد که بنیابت او خلق را از نیک و بد اعمال و احوال و نواهی او آگاه سازند
اما یک نکته باریک دیگر هست در امر رسولان. اکثری از جهال چنین می پندارند که مراد
از رسول فاضل انبیاء می باشد که متصف بصفات خاصه چندی و معصوم است. این بکلی خلاف
است. اگر چه بظاهر رسولان خدا همان انبیاء می باشند که معصوم است و خاتم آنها مراد است
محمد مصطفی ص بودنی بواقع بسیار دیگر هم از بندگان خدا می باشد که اگر چه معصوم نیستند مگر
بنندگان نیک خدا می باشند و کتاب هم دارند ولی در لباس و زبان مختلف دیگرند و همیشه در
هر زمانی بوده و همیشه در هر زمان دیگر هم خدا بندگان بود. بعضی از آنها اولیاء می باشند یعنی از آنها
علماء و را سخون در علم استند. بعضی از آنها حکما هستند که خدا تعالی نعمت حکمت را بآنها عطا فرمود
بعضی دیگر هم شاید فاضل و قاجرانند. ثلثه اقوالی این همه بر صورت و وضع و عبارت و لفظ و لغت
که باشد حاج از اقوال خدا و رسولان آنها نیست و این حدیث یا کلام عظیم ایشان از زبان شخص
عظیم الشانی برآمده است که فرموده انظروا الی ما قال و لا تنظروا الی من قال و دیگری
این کلام را بعینه لباس دیگری پوشیده میگوید "باطل است اینکه مدعی گوید خفته رخنه
نی کند بیدار. مرد باید که گیرد اندر گوشش گر نوشته است پند و یار". یعنی اگر نپذیرد نصیحت
از زبان قلم فاسقی هم نباید بر آن عمل نمود و منی چشم از افعال آن مرد باید پوشید. پس
تمام علماء و حکما و کسب و مرشدان و مشایخ و همچنین کفار و مشرکان و بت پرستان
خدا تعالی که نصیحت و هدایت میکنند باز اگر اقوال آنها حق است و از اقوال خدا و رسول و امام

و نهایی الهی خارج نیستند برافرض است پیروی اقوال آنها و اما ابد برون و عقاید و افکار
 شخصیه آنها کاری نیست. و اگر خود برخلاف آن میکنند که دیگران میگویند لزومی ندارد که دیگران
 هم پیروی کنند اعمال آنها را. پس لزوم در پیروی اقوال است نه در پیروی افعالی بشرط
 بر آنکه مطابق باشند با قول خدا و رسول و مخصوصه خانی باشند از شایسته فریب مکر و احمق فریبی خارج
 ساختن بندگان خدا از شا هرا حق و صراط مستقیم.

بعضی از افعال هستند که غالباً مانند افعال خرد سال بعضی سوالات پوچ جمعی را میکنند چنانچه
 سعدی علیه الرحمه بیان فرموده است قول آنکسی را که گفته "خفته را خفته کی کند بیدار" و خود
 آن بزرگوار جواب آنکس دیگران از قبیل او را داده است. بهیچ وجه فرق نیست در میان انبیاء
 و اولیاء و بزرگان دین و علماء و فضا ی در اقوال بجز آنکه آنها میگویند و خود نیز بعمل می آورند
 بحسب درجات و مقامات و صفات خود بعضی افضل و اکمل اند از بعضی دیگر. مثلاً انبیاء معصوم
 اند و چنانچه عقیده تمام اهل اسلام است محمد عربی ص بدون وحی سماوی سخنی بر لب نمی آورد.
 و لیکن دستگاه پادشاه حقیقی نیز مانند پادشاهان مجانی است. البته حاکم شهر یا قلمروی
 باغارش یا سپاهی پو یس فرق کمی دارد و چندانکه جواب دهد آن حاکم است جواب دهد این قراش
 نیست و چندان هم که بر او اعتماد است بر این نیست. مگر در جریان احکام همه یکسان استند
 و هر یک را منصب و نموده و فرائض جدا گانه خاصی است. خدایتعالی رسول خود را فرمود
 فان عنیت فوق کل علی الله. همین کلام را رسول الله بطرز دیگری فرمود بیشتر سواری که عقل
 آن را ببندد و از آن پس توکل بر خدا کن. "با توکل ترا نوی آشتربند". سعدی صاحب این کلام
 را بطرز دیگری گفت "رزق هر چند یگمان برسد شرط عقل است حجتن از دردا". (مگر مراد
 گدائی نیست بلکه محنت و کسب است). پس سعدی هم پیغمبر رسولی بود عظیم الشان چه در عهد
 خودش و چه تا زمانی که کلام او باقی است و کتابی هم داشت که اگر مسلمانان بر بسیاری از آیات
 آن عمل کرده بودند باین نکبت امروزه درنی افتادند و اگر امروز هم عمل کنند باز امید بهبودی

هست و از آنجا که این شهر مذکور بالاست - هر پدری فرزندان خود را بمنزله رسولی است و لیکن
 ممکن است که آن پدری که پسر خود را چند میدهد که فلان عمل را بکنند و خود میکنند و خود گنهگار است -
 انانیا هم باو بود و معصوم بودن ممکن است که نزد پادشاه علی الاطلاق در بعضی مقامات ترک
 اولائی کنند که مورد عتاب الهی واقع شوند چنانچه در مقامی اشد تعالی حضرت داود را
 عتاب فرمود که یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض الخ - ای داود ما ترا در زمین حکومت
 را پس حکم کن در میان پندگاران ما با انصاف و پیروی مکن خواهش نفس خود را الخ آیه -
 مجرب خود را بتاکید و مبالغه و حکم حکم فرمود یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک فان لم تفعل فما
 بلغت رسالتک الخ - ای رسول چرا نمی رسانی برسان بخلق آنچه که فرستاده شده بسوی تو از
 پروردگار تو و اگر زسانی پس تمام و کمال رسالت خدا را بجای آورده باشی - البته امر عظیمی بوده
 که رسالت آنحضرت بدون آن تکمیل نمی یافته و گویا خاص برای تبلیغ آن آن رسالت شده بوده
 یا بهر باره دیگر تکمیل رسالت آن حضرت موقوف بر رسانیدن آن بوده پس بهر حال کلام حق چون بدون
 عرض از زبان کسی برآید باید اندوختند و بر آن عمل نمود - بنابراین اگر پدری فرزندان خود را بصداقت
 منع کند از فعلی که خود بعمل می آورد و بگوید که خود پشیمان است و میگوید "من نکردم شما خد بکنید" این پدر
 نیز بمنزله رسولی است بجز آنکه برخلاف شرط پدری عمل کند و فرزندان خود را بطریق گمراهی دلالت کنند
 چنانچه بسیاری در این ملک چنین میکنند - البته هیچ شک و شبهه نیست که بالقرینه هر عالمی باید عالمی
 باشد چنانکه کلام عالم با عمل اش می بخشد کلام عالم بعمل نمی بخشد مگر باید دانست که این خاص نسبت
 به عالم و واعظ ندارد بلکه نسبت دارد به پادشاه و وزیر و امیر و پسر و مرشد و استاد و والدین و عرض تمام
 بزرگان هر قوم و ملت که بموجب اقوال خدا و انبیاء خود را جوابده خدا می دانند برای اعمال و افعال
 کسانی که بآنها پیرو شده اند - "همه شما همان اند و همه جوابده گوشتان خود را هستند" -

آدمیم بر سر مطلب

ابتدا باید خردمندان ملاحظه این نکته عظیم ایشان را بفرمایند که خداوند علی‌علی‌صلی‌جلالند
عم‌زاله خود در جانی میفرماید یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انشی وجعلناکم شعوبا و
قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقکم - ای مردمان بدستیکه ما خلق کردیم شما را
از یک مرد و یک زن و گردانیدیم شما را شعبه شعبیه و قبیله قبیله (محض) برای شناسایی و تمیز از
یکدیگر - پس جز این نیست که گرامی‌ترین شما نزد خدا کسانی اند از شما که تقوی و خدا ترسی آنها
بیش است - چونکه در این آیه خدایتعالی بلفظ ناس خطاب فرموده و خاص مؤمنان و مسلمانان
را خطاب نفرموده از آن معلوم میشود همچنین از روزه مره حالت بندگان ظاهر میگردد که همه
بندگان خود را حق تعالی یک چشم عنایت و رحمت ملا خطه میفرماید و رحمت و لطف و عظیم است و
درین مقام و نکته هیچ گروهی را استثنای نفرموده و در میان مسلمان و کافر فرقی ننهاد و بخصوصه اسلام
هم چیز جدیدی نیست یعنی که اسلام محض ایمان بوجدانیت و وجود است و ایمان بآن خبریاتی
است که ذکر فرموده و حضرت ابراهیم خلیل و نوح و دیگران را هم مسلمان ذکر نموده و بیشک نام انبیاء
و نیکان اول هم مسلمان بوده اند - پس ما باید بگوئیم که در میان بندگان خدا این آیه معلوم میشود که
خواه بدین تهمیدی باشند - خواه بدین موسوی و عیسوی و زرتشتی و هندوی کسی را تقرب بیش است
که تقوای آنها بیش است - مگر چنانچه بالا بیان رفت خدایتعالی در این دنیا و بطور ظاهر بر همه
یکسان مهربان و لطیف است "خدا ای راست مسلم بزرگواری و علم که جرم عین دنان بقرار میدارد"
و چنانچه میفرماید شما را از یک پدر و مادر خلق نموده ام و فرقی در میان شما نیست بر ما فرض است
که بر این کلام عمل کنیم "بنی آدم اعضای یکدیگر اند که در آفرینش زیکی گوهر اند" الی آخر
اشعار - ولیکن چونکه خدایتعالی حکیم علی الاطلاق و قادر علی الاطلاق است و کارهای بندگان و
حکم در میان آنها با اوست و ما را ابد آگاهی از هیچ چیز نمیچسب و هیچ عمل نیک و بد و هیچ چیز
نیک و بد نیست پس در آن طریقی که قدم نهاده ایم و در آن مراحلی که قدم داریم و در سپاییم
و دعوی میکنیم که آن طریق حق است و ما در طریق و صراط مستقیم حق قدم نیزیم بر ما فرض است

که لحاظ کنیم که با دمی و طایفه‌های با چگونگی ما را ستمانی می‌کنند و آن هدایت نامه که در دست اوست در آن چه درج است و بر آن راه سپاییم -

این راهم باید دانست که اگر آیه یا لامض خطاب به مسلمانان بود باز شرط اخیر بجای خود است و مفسر نخواهد شد پس بهر حال چون ما مسلمانیم و بحث ما با فضل بر سر مسلمانان و دستور العمل دایمی و هدایت نامه اسلام و اهل اسلام است لهذا ابتدا باید بدانیم که خدا تعالی میفرماید: **الَّذِينَ عِنْدَ اللَّهِ أَسْلَمُوا** یعنی بدستیکه دین حقیقی و حق نزد خدا اسلام است - پس می فرماید **وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ** - و هر که سوا می اسلام را بخواند و پیروی طریق دیگری را بکند پس هرگز از قبول نخواهد شد چیزی و آنکس در قیامت از زبان کاران است - پس خدا تعالی شروع میفرماید بقریف و بیان نشانهای مسلمانان و پیروان دین اسلام که آنها نور و رحمت و عنایت پروردگار خود خواهند بود و میفرماید: **فَإِنَّ كَتَبْنَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ بَايَا تَأْتِيَهُمْ مَوَدَّةٌ** - پس بزودی خواهیم نوشت (بسمت خود را) برای آنکسانیکه برهنه کاری میکنند و زکوة میدهند و ایمان می آورند به آیات و نشانهای ما - از آن پس واضح تر میفرماید که آن گروه که ام گروه اند **الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الَّذِي جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَهُوَ كَذَّابٌ** - (آن گروه مذکور که ام گروه اند) آنکسانی هستند که پیروی میکنند آن رسولی را که نبی امتی است و باز او را خواهند یافت (مسلمانان یا یهود و نصاری) که نوشته شده و نزد آنها موجود است در توره و انجیل و آن پیغمبر امر میفرماید آنها را بکارهای پسندیده و منع مینماید از کارهای ناپسندیده و حلال می سازد برای آنها چیزهای پاک و پاکیزه را و حرام میکند برای آنها چیزهای ناپاک و نجس را و ساقط

میکنند از آنها بارانها را (و دور میسازد آن مشتقها را که بر آنها بود و هست پس آنانکه ایمان آورند
 یا و او را تعظیم نموند و او را یاری کردند و پیروی نمودند نوری (یا هدایت نامه) را که با اتفاق
 و همراهی او نازل شده است آن گروه هستند استگاران بد پس از آن خدا فرمان میدهد آن
 رسول را که صحابه باشد که قل یا ایها الناس اتی رسول الله الیکم جمیعاً الخ بگو ای مردم بدستیکه
 من رسول اکرم از جانب خدا بسوی شما اهل عالم تمام الخ باز در جای دیگر خدا تعالی امر میفرماید
 به رسول خود قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی حبیبکم الله و لیفر لکم ذوق بکرم بگو (ای محمد ص)
 خلق عالم را که اگر شما خدا را دوست میدارید (یا دعوی میکنید که دوست میدارید) پیروی کنید
 مرا تا که خدا دوست دارد شما را و بیا مرز و گمان شمارا

بنابر این هم دینان مادر سرسره جهان سنی و شیعه و ثانی و مهدوی و نجری و سایر هفتاد و دو
 ملت و شیخ و سید و مصل و پنهان و هندی و ایرانی و ترک و عرب و پیر و مرشد و غرض هر بزرگوار
 از هر قوم و ذات که چون از او پرسند چه دینی داری بگوید "مسلمانم" بدانند که آن دین اسلام
 که خدا فرموده نزد دین حق است این دین لغوی نیست که این بزرگوار بلب وار و بلکه معنی واقعی
 و حقیقی آن آن شراطی هستند که متعلق و مربوط اند باین لفظ "مسلمانی از این است که حافظ دارد
 و ای اگر از پس امر و بود و رفتاری" تمام هفتاد و دو ملت یا بیشتر اسلام فراد و میگویند و
 معتقد این استند که از اینها یکی ناجی و بهشتی است و باقی دیگر غیر ناجی و جهنمی اند ابد درین تنگی
 نیست که یک ملت یا فرقه نامعلوم ناجی خواهد بود و بی هر لسی که باشد آن خواهد بود که تقوای او بیشتر
 است و بدون تضمین آن شرط عظیم الشان خواهد بود یعنی پیروی رسول الله در هر قدمی

در درجات مسلمانی

اکنون بیان میکنیم درجات مسلمانی را تا معلوم کنیم که اعلاترین درجات کدام است
 از فحای آیات قرآنی چنین معلوم میشود که در اسلام سه درجه و مرتبه است اول پست ترین
 همه اسلام است و از ظلام خود خدا تعالی معلوم میشود که درجه اسلام بسیار پست است بلکه هیچ نیست

قالت الاعراب المتناقل له تؤمنوا ولكن قولوا اسلمنا ولما يدخل الايمان في قلوبكم الخ .
 گفتند اعراب که ما ایمان آوردیم بگوای محمد آنها را که شما ایمان نیاورده ایم ان البته بگوئید که
 مسلمان شدیم مگر ایمان در دلهای شما نیست الخ . ازین آیه صاف بر هر نفس و مرد باندری لایعلم
 بهم معلوم میشود که اسلام خود چیز و لفظی حقیقی است و معنی واقعی اسلام ایمان است . بعد از آن
 بیان میفرماید که کسانی که ایمان آورده اند کدام گروه اند و نشانهای آنها چیست و آنها صادق
 و راستگو هستند . اما ایمان و تقوی اگر چه مشکل است تیز داون ایمان را از تقوی زیرا که
 خدا تعالی غالباً در هر جا که خطاب فرموده است بمسلمان واقعی فرموده است " ای کسانی که ایمان
 آورده اید . یا آنانکه ایمان آورده اند " مگر در آن آیه عظیم الشانی که خطاب فرموده است
 به عموم خلق کجای ظاهر نموده است که تقوی بالاتر است از هر درجه از درجات نیکی یا عبادت و
 و انقیاد و میفرماید از تمام خلق که اعمال نیک و احکام مرا بجای آرند . تقرب کسانی نزد من بیش
 است که تقوی و پرهیزگاری و خدا ترسی آنها بیش است .

یک نکته باریکتر از بنظری آید که در بعضی مقامات خدا تعالی بطور تاکیدی میفرماید ای کسانی که
 ایمان آورده اید ایمان آرید و چنین و چنان کنید . مثلاً میفرماید یا ایها الذین امنوا امنوا
 بالله و رسوله و الکتاب الذی نزل علی رسولہ الخ . ای کسانی که ایمان آورده اید زبان و
 ناقص ایمان کامل آید . پس رسول او و کتابی که نازل فرموده بر رسول خود الخ . شاید در این مقام
 ایمان اول مراد ایمان تا کمال نباشی است یا که ایمان غیر حقیقی و محض از روی فتنه و طاهر داری است
 و ایمان ثانی ایمان کامل واقعی است که ایمان بخدا و رسول او باشد و تمام آنچه در کتاب نازل شده
 بر آن رسول صریح است . گروهی مسلمان هستند که صرف بلباس و عبادت مسلمان اند و دیده
 میشوند روز و شب که بیشک در تمام عمر خود یکی از اعمال شرع اسلام را بجای آورده و نمی آرند بلکه
 بطور اتفاق گاهی اشهدان لا اله الا الله و اشهدان محمد رسول الله هم بر زبان جاری نه کرده
 و نمی کنند . شاید اگر در لباس و وضع دیگری مشبته یا زانتهای دیگر باشند کسی پرسد که

شما مسلمانید و چنین مقامی بطور ضرورت اقرار به بسائی بکنند و بگویند ما مسلمانیستیم و این حال
 نه تنها در میان عوام بازار و جهال وجود دارد بلکه در میان بسیاری از بزرگان عالمی شان هم وجود دارد
 در جای دیگر خدایتعالی میفرماید و من یعمل من الصالحات من ذکر و انشی و هو مؤمن
 فاولئک یدخلون الجنة و لا یظلمون نقیلاً - و هر که بجا آورد اعمال نیک را خواه مرد باشد
 خواه زن (بشرط آنکه) مؤمن باشد پس آن گروه داخل بهشت شوند و ظلمی بآنها نشود -
 و من یعمل من الصالحات و هو مؤمن فلا یحاف ظملاً و لا هضمًا - و کسیکه نیکو کاری کند
 و مؤمن هم باشد پس نترسد از ستم و نقصان - فمن یعمل من الصالحات و هو مؤمن
 فلا کفران لیسعیه - پس کسیکه نیکو کاری کند (بشرط آنکه) مؤمن باشد پس ضایع نخواهد
 شد سعی او یعنی کار خیر او - از این آیات معلوم می شود که باید ایمان خالص و تحقیقی باشد
 و اینکه نه ایمان زبانی ایمان منافقین است که خدا وعده جهنم عذاب داده است بآنها -
 اما تقوی - از خواهی آن آیه اول که منسوب به امر تقوی نوشته شد و نیز آیه اول قرآن
 مجید که خدایتعالی میفرماید ذلک الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین این کتاب شک
 نیست در آن که رہنماست پر هیز گاران را معلوم میشود که مقام پر هیز گاری و پر هیز گاران بسیار
 اعلی است - باین معنی که درجات مسلمانان و حتی ایمان داران همه یکسان نیست و از ابتدا
 در خدمت رسول الله ص هم گاهی یکسان نبود - چنانچه مثلاً در حق سلمان فارسی رسول الله فرمود
 المسلمان منا اهل البیت و اهل بیت رسول الله جز شرکای آیه مباهله دیگری نبود و خود علی
 مرتضی ام متقیان بود - در تقوی یک نوع خوف و خشیت و احترام است از عظمت و جلال و
 جبروت خدائی که در وجود هر مسلمان و حتی هر مؤمنی هم نیست - از جمله آیاتی که در خصوص تقوی
 در حق متقیان در کلام مجید موجود است و فقیر من جمله در اینجا می نویسم اینهاست بلی من
 بهیه و اتقی فان الله یحب المتقین - بلی کسیکه ایفا کند بعد خود و پر هیز گاری که
 پس تحقیق که خدا دوست دارد پر هیز گاران را - یا ایها الذین امنوا اتقوا الله

تقائه ولا تموت الا وانتم مسلمين ای کسانیکه ایمان آورده اید (ایمان ناکامی)
پیرنگاری کنید و از خدا ترسید چنانچه شرط پیرنگاری و ترسیدن است و نمیرید مگر
اینکه مسلمان حقیقی باشید - ازین آیه معلوم می شود که درجه ایمان و تقوی فرقی دارد -
و سارعوا الى مغفرة من ربكم وجنة عرضها السموات والارض اعدت للمتقين -
و شتاب کنید بسوی آمرزش (و تقرب) از پروردگار خود بسوی بهشتی که پهنای آن
پهنای آسمانها و زمین است و آماده شده است برای متقیان - بحقیقت آن بهشت همان
تقرب است به پروردگار - مگر خدایتعالی در مختلف مقامات نشانها و خصال متقیان را نیز
بیان میفرماید چنانچه در پی همین آیه است الذين ينفقون في السراء والسرور والكاظمين
الغيظ والعافين عن الناس والله يحب المحسنين (متقیان) آن گروه اند که انفاق
میکنند (در راه خدا) در آسایش و سختی و فرو خوردن و خشم خود اند و عفو کنندگان تقصیر مردم
اند و خدا دوست میدارد نیکوکاران را - در این آیه مقصود اصلی و سبب نوشتن این کتاب
نیز موجود است که مراد همردی باشد و اتفاق - فرو خوردن خشم عفو تقصیر مردم بعضی از کینهها
همردی اند - و باز منسوب بهمین متقیان میفرماید والذين اذا فعلوا فاحشة او ظلموا
انفسهم ذكروا الله فاستغفروا الذل و بهد الخ - (و نیز متقیان) آنان استند که چون
کار زشتی کنند یا گنای خود یا گنای دیگران را میکنند خدا را و پس آمرزش میخواهند برای گناهان
خود الخ - اما یقبل الله من المتقين این است و جز این نیست که خدا قبول میکند (اعمال نیکو
و نیکوئی ما) از متقیان - و از لغت الجدة للمتقين و نیز و یک آورده شود بهشت برای متقیان
..... فاتقوا الله و اطیعوا پس ترسید از خدا و اطاعت کنید مرا - و احببنا الذين اسوا
و كانوا يتقون - و نجات دادیم آنان را که ایمان آوردند (و علاوه بر این) بودند پیرنگاران
ان المتقين فی مقام امین - بدستیکه متقیان در مقامات امن و آسایش باشند - و
آیه دیگر هم بدنبال این می آید - مثل الجنة التي وعد المتقون فيها انهار من ماء غیل

و انهار من لبن لم يتغير طعمه و انهار من خمر لذّة للشاربين و انهار من عسل مصفى
 و لهد فيها من كل الثمرات و مغفرة من ربهم - صفت بهشتی که وعده کرده شده است
 برای متقیان چنین است - در آن بهشت جویهاست از آبی که گاهی متغیر شده - و جویهای آبی
 از شیر که مزه آن متغیر نیست - و جویهای است از شراب لذت بخش آشامندگان را - و جویهای
 است از عسل صاف کرده شده - و ایشان راست در آن بهشت از هر قسم میوه (و علاوه بر اینها)
 آمرزش است برای ایشان از پروردگارشان - ان المتقين في جنات ونهى في
 مقد صدق عند مليك مقتدا - بدرستی که بر هنرگاران و خدا ترسان در بوستانها
 و چشمها باشند نشسته باشند در مجلس صدق و صفات و یک پادشاه توانا - همین است
 آن تقرب که ابتدا فرموده است - صاحبان آن تقرب که بصفت تقوی موصوف بودند
 کدام کسان بودند آن کسانی بودند که بتقصیر عبادت خود معترف بودند و میگفتند ما عرفناك
 حق معرفتك و ما عبدناك حق عبادتك که مورد تاج کولاح لما خلقت الافلاك
 گشتند و خلقت ان الله و ملائکته یصلون علی النبی پوشیدند - متقیان کسانی بودند
 که هر شب هزار رکعت نماز میکردند و چندین مرتبه از خوف خدا بیهوش می شدند و پیوسته
 در کمال خاکساری و عجز و انکسار بر رب داشتند الهی قلب محجوب و نفسی معیوب
 و عقلی مغلوب و هوای غالب و طاعتی قلیل و معصیتی کثیر و لسانی مقرب الی نوب
 هیچ شک و شبهه نیست که این کسان بودند یا گروهی از قبیل این کسان که در حقشان
 وارد شد و بشر المؤمنین الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم و الصابرين علی ما
 اصابهم و المقيمي الصلوة و حارز قناهم سيقون - و بشارت ده (ای محمد ص) عجز
 و انکسار کنندگان را (یعنی) آن کسان که چون ذکر خدا شود در زانوهای آنها می ترسد و له می
 ایشان و صبر کنندگان اند بر هر مصیبتی که بر آنها وارد آید و بر پا میدارند نماز را و از آنچه
 مازوی آنها کرده ایم اتفاق میکنند - انما المؤمنون اذا ذکر الله وجلت قلوبهم

واذ انليت عليهم اياته زادتهم ايمانا وعلی ربهم يتوكلون - الذين یقیمون الصلوة
 وحرزناهم ینفقون - اولئک هم المؤمنون حقا لهم دماجات عند ربهم مغفرة
 ورضق کثیر - تحقیق مؤمنان کسانی هستند که چون ذکر خدا شود نزد آنها ترسد دلها می
 آنها و چون خوانده شود برای آنها آیات خدا زیاد تر شود ایمان آنها و آنها بر خدا
 خود توکل کنندگان اند - (و این مؤمنان) آنان استند که بر پا میدارند نماز را و از آنچه
 روزی داده ایم آنها را در راه خدا اتفاق میکنند - این گروه استند مؤمنان از روی تحقیق
 و برای آنهاست درجات بسیار عالی نزد پروردگار آنها و آمرزش است و روزی نیک
 و الذی جاء بالصدق وصدق به اولئک هم المتقون - و آن کسی که آیه برستی (شاید معنی این
 است که صداقت و راستی اختیار کرد) و پیروی نمود آن صداقت را آن گروه هستند متقین
 و الذین تبوءوا الدار و الايمان من قبلهم یحبون من مآجر الیهم ولا یحدرهم فی صدقهم
 حاجه مما اوتوا و اوتوا علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة و من یوق شح نفسه
 فاولئک هم السالکون - و آن کسانی که در اسلام جای گزیده ایمان آورند پیش از
 نماز بران و درست میدارند کسی را که هجرت گزیده است بسوی آنها و نمی یابند و غایب خود
 و غنیمت از آنچه داده میشود و مایه جان و دیگران را بر خود اختیار میکنند اگر چه خود محتاج استند
 (یعنی آنچه را که خود محتاج بآن استند دیگران بذل میکنند) - الا المصلین الذین هم علی
 صلاتهم دأبوا - و الذین فی اموالهم حق معلوم للسائل والمحروم - و الذین
 یصلون بیوم الذین - و الذین هم من عذاب ربهم مشفقون - ان عذاب ربهم یرقیب
 غیر ما موم - و الذین هم لفرعهم حافظون - الا علی ازواجهم او ما ملکت ايمانهم فاما
 غیر ملومین - فمن ابتغی ذلک فاولئک هم العادون - و الذین هم لا مانع
 و عهد هم راغبون - و الذین لشهادتهم قامون - و الذین علی صلواتهم یحافظون
 اولئک فی جنات مكرهون - این آیات در سوره معارج و کرشمه اند در جای که خدا تعالی

میفرماید عموماً انسان چنین و چنان معایب در وجود دارد سوای نماز گذارندگان (یعنی
مؤمنان نماز گزار) کسانی که در نماز خود مداومت کننده اند و آنگسائی که در اموال آنها حصصه
مقرر است برای سائل و محروم (یعنی سؤال کننده و سؤال ناکنده) و آنانکه یقین دارند بروز خیر
و آنانکه از عذاب پروردگار خود ترسان اند - زیرا که بدستی عذاب پروردگار ایشان غیر مومن است
و از آن ایمنی و رهایی نیست - و آنانکه ایشان شرمگاه خود را (از شهوت رانی) حفظ میکنند سوای
از زمان منگوبه و کنیزکان خود و تحقیق که در این صورت اخیر ملامتی بر آنها نیست - پس هر که جز این
طریق را سپارد و ازین راه منحرف شود پس آن جماعت ایشان اند از حد گذارندگان و منحرف شوندگان
و آنانکه ایشان امانت با و وعده‌ای خود را رعایت کنندگان اند - و آنانکه ایشان بگواهیهایی خود قائم و
ثابت بقدم استند - و آنانکه از نماز خود خبر دارند یعنی غفلت نمی ورزند و ترک نمیکند - این گروه
(که باین صفات مذکوره ماقبل تماماً متصف اند) در بهشتها خواهند بود معزز و مکرم - "از آن پس
میفرماید" ان الابرار یثربون من کاس کان مزاجها کافورا - عینا یثرب بهاء عباد الله
بفجرونها تفخیراً - یوفون بالذنن و یخافون یوما کان شوقه مستطیرا - و یطهرون
الطعام علی حبّه مسکینا و یتیموا و ایسرا - انما نطعمکم لوجه الله لا نزید منکم جزاء و لا
شکراً - "هر آینه نیکوکاری نوشتند جامهائی (یا شرابهائی) که مزاج کافور دارند و بسیار سرد
و خوشگوارند و از چشمهائی که می آشنند از آنها بندگان مقرب خدا از مجاریها جاری اند -
(آن مؤمنان و نیکوکاران) وفا میکنند نذرهای خود را و می ترسند از روزیکه مشقت آن ظاهر
و هویدا است - محض بجهت خدا (و با وجود احتیاج خود) طعام می خورند مسکین و یتیم و ایتام
و میگویند جز این نیست که ما طعام می‌دهیم شما را محض برای خوشنودی خدا نه برای آنکه شما در
عوض چیزی بابت دهید یا ادای شکر احسان ما را بجای آرید - پس از همه خدا یقانی در
حق ایشان میفرماید انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا الذین یقیمون الصلوة
و یؤتون الزکوة و هم را کون - "جز این نیست که ولی (یا دوست) شما خداست و رسول او

و کسانیکہ ایمان آورده اند و آنکسا نیکہ برپا میدارند نماز را و میدهند زکوة را و آنها پیوستہ رکوع
 کنندہ اند " ایک بزرگواری نوسید " اگر چه طبرانی اور عبد الرزاق اور جریر اور ابن ابی حاتم
 اور ابن مردودہ نے اس آیت کا شان نزول اس قصہ کو قرار دیا ہے جس میں حضرت علی کا رکوع
 کی حالت میں ایک فقیر کو انگوٹھی خیرات کرنیکا ذکر ہے مگر اس قصہ کی سند زائد و مطلب
 اس لئے اولی یہ ہے کہ اوپر کی احادیث کے موافق آیت کے اس مکرہ کا شان نزول بھی
 حضرت عبادہ بن صامت کا قصہ قرار دیا جاوے اور حضرت علی کو بھی آیت کا مصداق ٹھہرا
 جاوے۔ اگرچہ درین مقام یعنی درین کتاب غرض بندہ نیست کہ ظاہر یا ثابت کہم کہ شان نزول
 ہر ایک انین آیات چیت و در حق کدام کس و در چه واقعہ نازل شدہ است و غرض بندہ صرف یہین
 است کہ ظاہر سازیم کہ آن بندگان خدا کہ در نزد خدا تقرب داشتہ اند و صاحبان ایمان و تقوی
 کامل بودہ اند چگونہ صفات داشتہ اند و چگونہ اعمال را بجا آورده اند کہ مقرب در گاہ احدیت
 شدہ اند و لہذا کسانیکہ در ہر زمان دعوی مسلمانیا یا ایمان داری و پرہیز گاری میکنند باید تا سہی
 بائنا بکنند و متصف بآن صفات بشوند و آن اعمال را بجا آرند۔ و لیکن این آیہ فوق بلحاظ
 چندی باید در حق علی مرتضی ع و وار شدہ باشد زیرا کہ معلوم نمی شود کہ در میان مؤمنان شخص
 دیگری باشد کہ در امر مذکور ثالث خدا و رسول او واقع شود۔ اگر ظاہر آید را ملا خط کہیم بہ لفظ
 امنوا کہ جمع است چنین مفہوم میگردد کہ تمام کسانی کہ ایمان آورند ہمہ در این آیہ شریک
 میشوند بدون استثنای حضرت علی ع یا حضرت عبادہ رض۔ و اگر الذین را عطف قرآن
 دہیم پس چنین میشود معنی آیہ کہ " ولی یا دوست شما خدا است و رسول او صاحبان ایمان
 عموماً و نیز گروہ دیگری کہ دائم در رکوع استند۔ و لہذا ما باید جستجو کنیم کہ آن گروہ راجع
 کدام گروہ اند۔ بالجمہ این آیہ ہیچوہ نسبتی نہ بحضرت علی دارد نہ نسبتی بحضرت عبادہ۔
 مگر در ترجمہ اردوئی تاریخ الخلفاء مطبع صدیقی لاہور این عبارت درج است " ابن
 عباس نے فرمایا کہ جہان کمین کلام خدا میں یا ایہا الذین امنوا آئے و مان یہ سمجھنا

چاہئے کہ حضرت علیؑ انکی امیر و شریف ہیں۔ خدا نے اکثر صحابہ پر عتاب فرمایا ہے مگر حضرت علیؑ کا ہر جگہ خیر کے ساتھ ذکر کیا ہے۔ جو کچھ حضرت علیؑ کی شان میں نازل ہوا ہے کسی کی شان میں نہیں ہوا۔ چنانچہ صرف آپ ہی کے لئے تین سو آیتیں نازل ہوئی ہیں۔ اللہ اعلم بحقائق الامور۔

بیان مختلف درجات اہل اسلام سواي صاحبان ایمان واقعی

بہر حال چنانچہ بالا گفتہ مرا ہی سچہ از نوشتن این کتاب غرض اثبات حق کی یادگیری نیست بلکہ غرض همین است کہ بر تمام کسانی کہ دعوی مسلمان می کنند فرض است کہ بموجب ہدایات و اوامر و نواہی الہی و شریع اسلام عمل کنند و ہر فرقہ ہر کرا کہ بزرگ و رئیس دین و مذہب خود میدانند و بطور یقین و از روی دانش و معرفت و بدون خوف جان و اُمیدان میدانند کہ تمام اعمال و افعال آن کس بروفق ہدایات خدا و رسول بودہ اورا پیروی کنند۔ مرا یا بچکس و بچ فرقہ بحث و گفتگو نیست۔

از بعضی آیات قرآنی مستفاد میشود کہ بسیاری از اہل اسلام بحقیقت مسلمان نبودند و نیستند امروز۔ بعضی دیگر مسلمان بودند و هستند بعض زبان و نہ عمل میکنند بارکان و نہ ایمان دارند در قلب۔ بعضی دیگر هستند کہ بعضی اعمال را بجای می آرند و بعضی دیگر را بجای نمی آرند و آن ہم از روی عدم معرفت۔ از آنجملہ این آیات ذیل استند۔

اتامرون الناس بالبر وتنسون انفسكم وانتم تتلون الكتاب افلا تفلحون۔ آیا شما مردمان را امر میکنید بکارهای نیک و خود فراموش میکنید و حال آنکہ شما کتاب میخوانید آیا نمیفهمید یا ایہا الذین امنوا ادخلوا فی السلم كافة ولا تتبعوا خطوات الشیطان انه لکم عدو مبین۔ ای کسانیکہ ایمان آورده اید در آئید در اسلام تماماً (یا بطور کمال) و پیروی کنید گامهای شیطان را بدرستی کہ اوشمارا دشمن آشکار است + لن تالوا البر حتی

تتفقوا مما تحبون وما تنفقوا من شيء فان الله به عليم - هرگز نیکوی حاصل نمکند
جز آنکه اتفاق کنید از آنچه که دوست دارید و هر چه را اتفاق کنید پس بدستیکه خدا بآن
آگاه است - لا يستوی القاعدون من المؤمنین غیرا ولی الضر والمجاهدین
فی سبیل الله با مو الهمم وانفسهم فضل المجاهدین با مو الهمم وانفسهم علی القاعدین
در هجاء و کلا وعد الله المحسنی و فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما
"بر نشینندگان از مسلمانان آنانکه ابد عذری ندارند و تندرست استند با آن
مسلمانانی که جهاد میکنند در راه خدا چه بمال و چه بجان خود (بلکه) خدای تعالی فضیلت داده
است مجاهدین را بمال و جان آنها (یا آنانکه تجا بده مینمایند بمال و جان خود) بر نشینندگان
از حیثیت درجه و هر یک را وعده نیک داده است خدا و بزرگی داده است خدا مجاهدین را
بر نشینندگان" + الذین امنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الا من وهم مهتدون
کسانیکه ایمان آورند و نیامیختند ایمان خود را بظلم (یا شرک یا ریاء و امثال اینها) برای آنهاست
ایمنی و آنها هستند راه یافتگان + یا ایها الذین امنوا لا تقهوا الله والرسول وتحووا اما
ناکم وانتم تعلمون - ای کسانیکه ایمان آورده اید خیانت نکنید با خدا و رسول و همچنین خیانت
نکنید امانات یکدیگر را و حال آنکه شما میدانید (یعنی دانسته و بعد میکنید) قل ان کان
آباءکم وابنائکم و اخوانکم و ازواجکم و عشیرتکم و اموال اقرب فتموها و تجارة یخسرون
کسادها و مساکن ترضونها احب الیکم من الله و رسوله و جهاد فی سبيله فترضوا
حتى یاتی الله بامر و الله لا یهدی القوم الفاسقین - "بگو (ای محمد و مؤمنان را)
که اگر پدران شما - پسران - برادران - زنان - و خویشان و ندان شما و آن مالهای که کسب
کرده اید و تجارتی که از کسادی آن خائف استید و منزلهای پسندیده شما و دست تر
و محبوب ترند نزد شما از خدا و رسول او و جهاد در راه خدا پس منتظر باشید تا آنکه بیاورد
خدا عقوبت خود را بر شما و خدا هدایت نمی کند فاسقان را + و منهم یوذون النبی الخ -

و از ایشان (یعنی مؤمنان زبانی) کسانی هستند که این امید بند پیغمبر را الخ + والذین يؤذون
رسول الله لهم عذاب الیم - و آنانکه این امید بند پیغمبر را برای آنهاست عذاب سخت +
یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین واعظ علیهم و ما هم جهل و بش المصیر +
ای پیغمبر جاهد کن با کفار و منافقان و درستی کن با آنها (زیرا که) جای آنها جهنم است
و بد است آن جای بازگشت + یخلفون بالله ما قالوا ولقد قالوا کلمة الکفر و کفروا
بعد اسلامهم الخ - سوگند میخورند بخدا که گفته اند و تحقیق گفته اند سخن کفر را و کافر شده اند
بعد از اسلام آوردن خود الخ + قل لعبادی الذین امنوا یقیموا الصلوة و ینفقوا مما
ارزقنا هم سراً و علانیة من قبل ان یاتی یوم لا یمیع فیه ولا ینجی - (ای محمد) بگو
آن بندگان مرا که ایمان آورده اند (یا آنکه زبان ایمان آورده اند) که بر پای دارند نماز
را و اتفاق کنند از آنچه ما روزی داده ایم ایشان را در نهانی و آشکارا قبل از آنکه باید آن
روزی که در آن خیر و رفرت و دوستی نمی شود و نمی توان کرد (یعنی کردن این کارها و اعمال
خیر را در دنیا می توان کرد نه در قیامت) + الذین یلزمون المطوعین من المؤمنین فی
الصدقات الخ این آیه و در سه آیه بعد - یعنی کسانی که عیب میکنند از آن مؤمنان که رغبت
دارند بدادن صدقه و خیرات الخ + چندین آیه ماقبل و مابعد همه در خصوص خیرات است و
همدروى مؤمنان از یکدیگر و نیز آنچه بعضی از مسلمانان منافی نسبت بیکدیگر میگفتند و از یکدیگر
استهزا و تحریه میکردند و امثال اینها + لکن الرسول والذین امنوا معه جاهدوا
بما هو الله و الفهم و اولئک لهم الخیرات و اولئک هم المفلحون - اعل الله لهم جنات
تجری من تحتها الانهار خال الدین فیها ذلک الفوز العظیم - (با چند آیه بعد) " لیکن
رسول و کسانی که ایمان کامل آورند با او و بندگان او و جانیهای خود و برای آن گروه
است نیکبها و آن گروه است در سگاران - که آماده ساخته است خدا برای ایشان بوسه نرانی
که از زیر آنها نهر جاری اند و آنها در آن بوسه نهند مدام خواهند ماند - این است فیروزی یا

مراد عظیم + در جای خدا تعالی میفرماید الا عذاب اشد کفر و انفاقا با دین نشینان سخت
 استند و کفر و انفاق (از شهر نشینان) + و باز در جای دیگر میفرماید ومن الاعراب من
 يؤمن بالله واليوم الآخر الخ - و از میان باوه نشینان کسی هست (یعنی معدودی هستند)
 که ایمان می آورد بخدا و روز آخرت الخ + در سوره توبه اکثر آیات از این قبیل استند که ذکر شد +
 و سوره احزاب خدا تعالی میفرماید ان الذين يؤذون الله ورسوله لعنهم الله في الدنيا
 والاخرة واعد لهم عذابا مهينا - تحقیق کسانی که آزار میدهند خدا و رسول او را (که آزار یکی
 عین آزار دیگر است) لعنت کرد خدا بر آنها در دنیا و آخرت و مهیا ساخت برای آنها عذاب خوا
 کننده + والذين يؤذون المؤمنين والمؤمنات بغير ما اكتسبوا فقد احتملوا بهتانا
 واثما مبينا - و آنانکه آزار میدهند مردان مؤمن و زنان مؤمنه را بغير سببی که بعمل آورده باشند
 (یعنی بی سبب و محض از خفت باطن اندامیرسانند با آنها) پس تحقیق که محل نمودن برودش
 خود یا بریشان و گناه آشکارا (یعنی از آنها میگذرد و عقوبتش برگردن اینها می ماند تا ابد) +
 يا ايها الذين امنوا لم تقولون ما لا تفعلون - كبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون -
 ای کسانی که ایمان آورده اید (محض بزبان) چرا بعمل نمی آید آنچه را که بزبان میگوئید - بسیار
 ناپسندیده است نزد خدا که شما بگوئید بزبان چیزی را که بعمل نمی آید - يا ايها الذين امنوا
 هل ادلكم على تجارة تبخیکم من عذاب الید - تؤمنون بالله ورسوله وجاهدون
 فی سبیل الله باموالکم و انفسکم ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون - ای کسانی که ایمان آورده
 محض بزبان آیا دلالتم کنم شما را تجارتی که بر ماند شما را از عذاب سخت - ایمان آرید بخدا
 و جهاد کنید در راه خدا با مال و جانهای خود زیرا که این عمل بهتر است برای شما اگر بدانید +
 ام تحسب ان اکثرهم لیسعون او یعقلون انهم الا کالانعام بل هم اضل سبیلا -
 آیا می پنداری که اکثر آنها می شنوند و می فهمند (نه چنین است) بدستیکه آنها مانند چارپایان
 اند و بلکه از چارپایان هم گمراه تر و ناقص و بی معرفت تر استند +

بیان بود حالت مختلف درجات اهل اسلام بحسب ایمان و معرفت و اعمال و افعال
 حالت اسلام و درجات مختلف اهل اسلام بحسب ایمان و تقوی و معرفت و درجات شباهت
 کلی دارد به گاری آتشی که در یک ترین که بنظر اسلام است یک انجین است که بنظر قرآن است
 و یک شخص که انجین را میراند و بنظر پیغمبر است در آن ترین بیت یاسی گاری است به
 درجات مختلف - یک یا دو گاری درجه اول است که هر یک از آنها مقرر است از برای چهار
 شخص - دوسه گاری دیگر است درجه دوم که هر یک مقرر است برای دوازده کس - مگر این
 هر دو درجه غالباً خالی اند - گاریهای معتد و دیگری میباشد درجه سوم که به هر یک نوشته
 است که جای نشست است برای ۴۰ کس - این گاریها همیشه بر انداز مسافران و بعضی اوقات
 از عدد مقرّر هم زاید اند و چنان دوش بر دوش نشسته اند که نفس کشیدن مشکل است - و بعضی
 اوقات و آیام خاصی که مسافران زیاده از معمول همیشه اند گاری دیگری را در کار می آرند که مردمان
 باید مانند حیوانات بیکدیگر بچسبند و پیچیده و ایستاده باشند - و این سنگینی نیست که بظاهر امر غالباً
 کسانی که در درجات عالیه میباشند هم لایق اند و هم دولت مند و زوردار و برخلاف آن کسانی که در درجات
 آخر الذکر می نشینند هم فرومایه اند و هم بی بضاعت و گاه گاهی صاحبان شان عالی متعانی نیز
 که بظاهر قاعدال وصال و وزاند می نشینند - مگر سخن بر این است که اگر اینگونه مردمان در آن
 گروه ادانی و اراذل شامل باشند از درجات آنها بهیچ وجه نمی کاهد و هر کس را که در حق آنها
 معرفت تام باشد بچشم حقارت بر اینها نظری کند که در درجه پست نشسته اند بلکه چون یکی از آنها
 را ببیند فوراً سر تقد و شش می ساید و میگوید "گر بر سر چشم ما نشینی نازت بکشم که ناز غینی"
 جای نشایسته را برای او تجویز میکنند - همواره اینان در مقامات عالیه و زودلوک با اقتدا
 می نشینند عند ملوک مقتدره و برخلاف این حال بسیار میشود که کسانی که در درجات عالیه
 ترین می نشینند ایداً اجازت و مجال آنرا ندارند که در حضور سلاطین قدم گذارند - پس درجات
 و حالات مسلمانان چه در زمان رسول الله و در حضور رسول الله و چه در هر زمانی و در حضور

پادشاه علی الاطلاق بر چنین منوال است - اول از همه معرفت در کار است - پس ایمان کامل
و تقوای حقیقی - و پس صرف کردن جان و مال و عیال و اقتدار است و بخل و طاعت و عقیقت طر
ور راه رضای الهی - این گروه آنها هستند که درجات عالی دارند و پیرو کار خود - بیشک اگر
فقیه هستند و با وجود فقر و فاقه آنچه دارند بر دیگران ایشار می کنند و حتی المقدور در راه رضای
خدا نجاهده می نمایند درجات آنها از همه بالاتر خواهد بود +

حکایت میکنند که وقتی یکی از پادشاهان عظیم الشان اسلام از تجار حج کعبه الله روان شد
و چهار صد شتر و وزیر اسباب و سامان او میرفت در صحرای بی براسب کوه پیکری نشسته و کمال
بختل میزند - پیاده فقیر پای برهنه در آن صحرا او را بدید و سر بجانب آسمان بلند کرده گفت یا الهی
و صحرای قیامت نیز حال من داین پادشاه یکسان خواهد بود - آن پادشاه بشنید و گفت ای
مرد بی معرفت تو نمی دانی که خدا تعالی مرا بخانه خود دعوت فرموده است که گفته من استطاع
الیه سبیلا - ای ترا طلب نفرموده است - پس اگر من بدانستم که من و ترا در نزد خدا مرتبه
یک است گاهی تحت بر خود هموار نیکو دم که باین مقام بیایم + پس چنانچه گفتم این همه اول
موقوف است بمعرفت و دان آن بعد حکما کان پیروی کردی است از احکام و او امر و نواهی الهی
و شرائع رسالت پناهی +

در زمانه رسول الله و حتی در مجلس و حضور سرور کائنات و خلاصه موجودات نشسته بودند
جمعی از رجال فردایه دینی ادب که ابد آن مرتبه آن رسول برگزیده را ندیدند که خدا تعالی در حق او
فرموده لولاک لما خلقت الافلاك - و آن پیغامبر برگزیده را که خدا موی و مالک و اربابها مقرر
فرموده بود بر اساسی الله و در شب عراج بمقام قاب قوسین رسید اگر چه جبرئیل از مقام خود یک
قدم پیشتر نتوانست نهاد و بی اجازه و سلام داخل خانه او نمی شد و بزرگواری در حق او گفته است
"احمدار یکنشاید آن پرهیل" اما بدیدم هوش ماند جبرئیل و بیشک چنین بود حضرت علی مرتضی
با وجود آنکه ابن تم و اما دو وزیر و پادشاه و باب مدینه علم او بود و آیه اتوا لیکم الله و یقول

ابن عباس سید آیه قرآن در حق او نازل گشت و یکی از خیمه آل عبا بود و در مجاله با کفار
 شریک بود و در کلمه الفتنه و متحد بود و نیز رسول الله در حق او فرمود من کنت مولا
 فعلی مولا و کان ذلک خود را غلام آن حضرت و الا نشان و قائم الانبیاء میدانست و گاهی
 بی اجازت و بی ادبانه در حضور او نمی نشست و بی ادبانه سخن نمی گفت و از فرمان او سرپیچی
 و او را اید و آزار نمی رسانید - مگر بسیاری دیگر از مسلمانان جنگی بودند که هر گونه بی ادبی را در حضور
 آن حضرت بجای آوردند و از فرامین او سرپیچی نمودند و او را ایذا می رسانیدند - پس در سره هجرات
 که مسلمانانی که در خدمت سرور کائنات می آمدند و می نشستند و خود را از جمله صحابه محسوب
 می داشتند در چه حالتی بودند و چه اعمالی از آنها سر می زد که خدای تعالی برای تنبیه و تعلیم آنها آن
 آیات سخت را نازل فرمود - یا ایها الذین امنوا لا تقلوا ما ینبئ یدی الله و من یرسله
 انقلوا الله ان الله سمیع علیم + یا ایها الذین امنوا لا ترفوا اصواتکم فوق صوت
 النبی ولا تحقروا له بالقول کجه بعضکم لبعض ان یقبط اعمالکم و انتم لا تشعرون +
 ان الذین یفعلون اصواتهم عند رسول الله اولئک الذین استحق الله قلوبهم
 للتعوی لهم مغفرة و اجر عظیم + ان الذین ینادونک من وراء الحجرات اکثرهم
 لا یعقلون الخ + ای مسلمانان در قول و فعل خدا و رسول او تقدیم مکنید یک بزرگوار چنین
 معنی کرده است "مت آگے بڑھو آگے خدا کے اور رسول اسکے کے" دیگری چنین معنی میکند
 "آگے نہ بڑھو اللہ سے اور اسکے رسول سے" و تبر سید از خدا ہر آیت خدا شنوای و اناست
 ای مسلمانان بلند کنید آوازهای خود را از او این غیر و با و از بلند با او سخن گوید همچنانکہ شما
 میان خودتان و با یکدیگر سخن میگوئید و بعضی از شما آوازهای خود را بلند تر از بعضی دیگر
 بلند میسازد کہ ازین بی ادبی اعمال شما ناب و شود و شما بخیر باشید + تحقیق آنانکہ آوازهای
 خود را بلند میکنند در حضور رسول الله آن گروه آنان است کہ آزموده است خدا و الهامی
 را در ظهور و بروز تقوی و برای ایشان است آمرزش و اجر عظیم + بدستی آنانکہ آواز میکنند

و میخوانند ترا ای پیغامبر از پس حجر بسیاری از آنها نادان و بیوقوف اند الخ ۴
 پس بخاطر باید داشت که لازمه جهان و هر قوم و هر ملت چنین افتاده است که چون در مجلسی
 گروهی را خطاب میکنند تمام اجزای آن گروه را یکسان خطاب میکنند بهر وجه و مقامی که باشند
 چنانچه مثلاً خطاب میکنند ای یهود - ای نصاری - ای مجوس - ای بنو - ای مسلمانان حال
 آنکه بسیاری از آنها بحقیقت نیک یا پیرو دین و شریع دین و نیستند - همچنین در مسجدی عظمی
 میگویند ای مسلمانان شراب مخورید - زنا نکنید - رشوت مستانید - قمار بازیید - دروغ نگوئید
 و عده خلافی میکنند و امثال ذلک - البته در آن مجلس مردمان متقی پر نیز کار و صلاح و ایمانند
 هم نشسته اند و مسلمانانی هم نشسته اند که محض برای تماشا بمسجد آمده یا اگر چای میدهند برای
 چایی آمده اند و محتمل که بعضی هم شراب خورده اند یا نجس استند و بلکه بسیاری از آنها صرف
 بلباس و محض بزیان مسلمان اند - و شک نیست که اگر هر کس در آن مجلس باشد شاید که
 دو کس از آنها مسلمان واقعی باشد - مگر مسلمان واقعی هم در اینجا مروانده این است که بظاهر بی
 اعمال خلاف شرع را بجای می آرند - لیکن مسلمان حقیقی که صاحب ایمان و تقوی است آنکس
 است که تا ممکن باشد هیچ وجه خلاف شرع نمی کند و گناه که هر روز و هر روزی شود و شرط عظیم
 آن این است که صاحب علم و معرفت هم باشد - اکنون در ذیل مرقوم خواهد شد که مسلمان حقیقی
 کدام کسان اند و چگونه باید باشد +

احکام و هدایات و اوامر و نواهی الهی که مسلمانان باید پیروی کنند

چونکه عرض بنده از نوشتن این کتاب این است که یک امری را ظاهر و ثابت سازم مثلاً
 اینکه لب تمام اعمال و افعال و عبادات و بندگان خدا "بهدروسی است و پس"
 ضرورت است بیان بسیار چیزها و کیفیات و تہذبات و دیگر تا که بر همه مطلبی است پس انداختن
 خوانندگان این کتاب عرض میکنم که بحال غور و تحقیق و تدقیق بر این بیانات بکمال حوصله و مراقبت

که بنده باندازه دانست خود را اینجا تحریر میکنم.

ابتدا باید دانست که اگر خدائی هست و این عالم کون و فضا بدون خالق و پروردگاری نیست و آن خدا بندگان خود را بعبث خلق نکرده بلکه برای کاری و عبادتی خلق نموده و تمام انبیاء و کتب را ارسال داشته است برای انتظام این جهان یعنی انتظام میان این بندگان و آن انبیاء و کتب آنچه در آن کتب درج اند همه حق استند و بموجب عقیده تمام مسلمان جهان (و سایر ائم و علل اقیاستی و حساب و کتابی و سؤال و جوابی) هست و باز گشت همه بندگان بآن جاست و همه سؤال میشوند از هر گونه عمل و فعلی که درین جهان کرده اند و محض برای آن اعمال افضل مقرر شده است ثواب عقاب و بهشت و دوزخ و قرب پروردگار و دوری از رحمت و لطف او پس ما باید بدانیم و جستجو نماییم که آن اعمال و افعال کدام استند و احکام و اوامر و نواهی الهی چگونه استند نسبت به هر یک از اعمال و افعال ما مسلمانان و نیز تمام بندگان او - چونکه خدای تعالی امر فرموده است ما را که تمام انبیاء و اقوال و احکام و کتب آنها را یک و یکسان بدانیم باینی خود و با اقوال و احکام و کتاب او ازین معلوم میشود که احکام و اوامر و نواهی الهی در هر زمانی و برای هر امتی یکسان بوده است و آنچه در کتاب ما درج است در کتب دیگران نیز بهیچ وجه بوده است بلکه تکمیل همه در کتاب ماست و رسول ما که خاتم الانبیاء است محمل تمام آن احکام است لهذا ما باید در کتاب خود ملاحظه کنیم که خدای تعالی چه فرمان داده است ما را و اعمال نیک یا بد کدام استند و نیکان یا بدان چگونه اند و چگونه باید باشند + لیکن چنانچه ابتدا ذکر شد ضرور است که گوش هوش فرا داشت و این را هم باید دانست که آیاتی که بنده برای غرض و مطلب خود جمع نموده ام تا ما یا بخط مستقیم یا بخط غیر مستقیم یعنی خواه بطور و صریح باشند خواه بطور کنایه مشتمل و متضمن اند بر "همدرومی" اهل اسلام از یکدیگر یا آنکه شرط اسلام و ایمان همدردی است مثل اینکه بجا آوردن اعمال صالحه و دادن زکوة و نمودن حج بیت الله و صوم و صلوة و امثال ذلک + ابتدا خدای تعالی میفرماید ذلک الکتاب لا ریب فیہ هدی للمتقین - این کتاب

شک نیست که هدایت نامیده است برای پرستشگران + پس بیان میفرماید بعضی از علامات یا بگوئیم
 کتب علامات و نشانههای پرستشگران را + **الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا**
رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ - مشتقین آن کسانی هستند که ایمان آورده اند و می آزند بخداوندی نا دیده
 و بر پا میدارند نماز یعنی عبودیت و انقیاد او را و از آنچه روزی داده ایم ایشان را انفاق میکنند +
 ولیکن مؤمنان و مشتقین را خصال و صفات دیگر هم میباشد مثل اینکه ایمان آورده اند به تمام آنچه
 بر تو ای محمد فرستاده شده و آنچه هم که قبل از تو دیگر انبیاء فرستاده شده و بر خود قیامت و
 حساب و جزا و عقاب هم یقین گشتی دارند - پس انبیان علامات این گروه میفرماید **أُولَئِكَ**
عَلَى هَدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ این گروه مذکور باشند که از پروردگار هدایت
 نامه پروردگار خود هدایت یافته اند و همین گروه است که رستگاران یا رستگاری خواهند یافت +
 پس میفرماید **وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ**
الْخ + بشارت ده (ای محمد) آن کسانی که ایمان آورده اند و اعمال صالحه بجا آورده اند
 که آنها را بوستانها خواهد بود که از زیر آن بوستانها نهرهای آب جاری اند **الْخ** + **وَلَا تَلْبِسُوا**
الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَقُولُونَ - (ای کسانی که ایمان آورده ایم و دعوی ایمان داری میکنی
 میپوشیدی یا در هم و خلط سازید حق و باطل را و پوشیده دارید حق را و حال آنکه شما بخوبی میدانید
 که چه میکنید + **وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ** و بر پا دارید نماز را و بپردازید
 زکوة را و رکوع کنید با رکوع کنندگان + پس از آن میفرماید **أَمَّا صِرَاطُ النَّاسِ فَالْبَطَلُ**
وَمَن سَلَكَ الْأَفْكَارَ فَلْيَقْلُبْهَا فَلَاحِقُهَا - آیا شما امر میکنید و میگردانید را با اعمال
 نیک و نیکو فرمودن میکنید و حال آنکه شما کتاب میخواهید آیا درک نمی کنید - مفهوم این کلمات
 است این اشعار سعدی علیه الرحمه "ای هنرنامه بر کف دست عیب نام نهاده بر خط
 تاجه خواهی خریدن ای نادان روز در ماندگی بسیم دغل" تمام مسلمان همان شب و روز بر
 لب دارند "هدوی - همدروی - همدروی" ولی بوی همدروی بشام هیچیک ترسیده است

اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوا وَالَّذِيْنَ هَادُوا وَالدَّٰثِرِيَّاتُ يَخْشَوْنَ غَايَةَ الَّذِيْ هُمْ فِيْهِ مُّخْتَلِفُونَ - بِتَحْقِيقِ
 الاخر و حمل صالحا فلهذا اجرهم عند ربهم ولا خوف عليهم ولا هم يحزنون - بتحقيق
 آنکسانیکه مسلمان شدند و کسانی که یهود شدند و عیسویان و بیدینان (هر که باشد) هر که ایمان آورد
 بخدا و بروز قیامت و عمل شایسته کند پس برای آنهاست مزد آنها و نزد پروردگارشان درسی
 نیست برای آنها و نه اندوگین شوند و در این آیه در صورت نبودن تفسیری نزد فقیر چنین بنظری آید
 که مراد این است که خواه کسی مسلمان باشد و خواه یهود یا عیسوی یا بیدینان استثناء چون
 ایمان آورد بخدا بطور اقل و عمل نیک کند آنکس پسندیده درگاه الهی است یعنی مسلمان شدن
 و لباس اسلام بودن شرط نیست - یک بزرگوار می نویسد - "حاصل معنی آیت آنکه آبی حاصل
 از هر فرقه که باشد چون ایمان آورد از ابل غایت بود خصوصیت فرقه بدست بندگی که رسید
 یعنی کسی فرقه پرست معروف بنین یقین لانا شرط است و در عمل نیک است این وقت بهیسه با
 ثواب پایانه غرض فقیر ازین عبارات حاصل نشد و فقیر میگوید که فرقه در اینجا ذکر نیست و فرقه
 آنرا میگویند که در تحت یک دین باشد در اصول و مختلف باشد در فروع مانند فرقه مخالف اسلام
 ولیکن در اینجا ذکر یهود و نصاری و بیدینان است پس چنین میشود که بهره ان بیدین و مذاهب
 حتی بیدینان اگر بروفی ادیان و اعتقادات خود ایمان کامل داشته باشند و اعمال نیک
 را بجا آورند آنها نیز بی مزد خواهند بود - چنانچه بنده بسیاری را دیده ام که در ادیان خود بسیار
 پاینده استند و از عیسویان هم یک گروه چنین اند - مگر در صورتی که آنها داخل شرکین شمرده
 شوند بروفی کلام خدا مژوی ندارند و آمرزیده نمی شوند - چنانچه خدا تعالی میفرماید اِنَّ اللّٰهَ لَا
 یَغْفِرُ الذَّنْبَ یَشْرُکَ بِهِ الْاِنْسَ - یعنی تحقیق که خدا تعالی نمی آمرزد ازینکه شرک شمرده با او (یا نمی آمرزد
 کسی را که برای او شرک مقرر نماید) الخ پس درین مقام گویا ایمان واقعی است و شرط درین
 معنی ۲ یعنی آیه مذکور چنین میشود "ای کسانی که مسلمان استید و مسلمانان بزیان و
 سبب آن بزرگان خرم میگردید بدانید از مسلمان و غیر مسلمان هر که ایمان آورد بخدا

زیرا که مشهور است و ماکر رشیده ایم که گفته اند نو شیروان و حاتم بجهت عدل گستری و سخاوت
به بهشت میروند لهذا از محدث پادشاه حقیقی بعید نیست که سوای مسلمانان را هم که در ادیان
خود ثابت بقدم استند و اعمال نیک را بجای آورند اجر دهد. - بالجمله این امر را باید علما و مفسرین
ما در میان خود فیصله نمایند و این از دوائر بحث ما خارج است +

این آیه هم نسبت دارد به یهود و نصاری و خدایتعالی میفرماید بلی من اسلم و محبه
لله و هو محسن فله اجره عند ربّه الخ - ثان البته کسی که اسلام را قبول کرد و محض برای
خدا و او نیکو کار هم باشد پس برای اوست مزد و پاداش و در کار او الخ + لیسن اللذان
تولوا و هو حکم قبل المشرق والمغرب ولكن الذین امن بالله والیوم الآخر والملائکة
والکتاب والنبیین و اتقوا المال علی حبه ذوی القربی الیتامی والمساکین و ابن السبیل
و السائلین و فی الرقاب و اقام الصلوة و اتقوا الزکوة و الموفون بعهدهم اذا عاهدوا
و الصابرين فی الباساء و الضراء و حین الباس اولئک الذین صدقوا و اولئک هم
المتقون - " لیکونی و نیکو کاری این نیست که شمار و های خود را بگردانید بجانب مشرق و مغرب
(و بسیار کارهای دیگر ازین قبیل را بکنید) بلکه نیکو کاری آن است که کسی ایمان آورد بخدا
و یقین دارد بقیامت و بوجود ملائکه و کتاب خدا و بدهد مال خود را در راه خدا و محبت او و خیر ایشان
نزدیک خود و یتیمان و فقیران و مسافران و سؤال کنندگان (عاجز و سستی) و در آزاد کردن
برندگان و برپا آوردن نماز و بدهد زکوة را و ایفا کننده باشند بعهده داد و عده های خود و هنگامیکه
با یکدیگر میکنند و صبر کنند باشند در تنگدستی و سختی و هنگامیکه در کارزار اند - این گروه
استند بستی و درستی صادق و اینها هستند متقیان " + اینها که ذکر شد پس از این ذکر
خواهد شد در قرآن مجید علامات و نشانه های مسلمانان واقعی را ستباز و برپه گزار خدا ترس است
و بموجب همین کلام خیر از این اعمال و آنچه دیگر در کتاب خدا ذکر است دیگر اعمال و کارهای سر

بدعت استند و خلاف مرضی خدا و شرع رسول الله - و چنانچه ظاهر است غالب این اعمال همه در
 است از بندگان خدا که در آن ذکر می از گروه و فرقه خاصی نیست ممکن است که فقیر و مسکین سائل
 مسلمان نباشند و بی محتاج باشند - و لا تأکلوا اموالکم علیکم بالباطل و تدلوا بها
 الی الحکام لتأکلوا فریقا من اموال الناس باکالا ثم و انتم تعلمون - و بخورید اموال
 خود را در میان خود بطرقی باطل (یعنی در جلسه و تاج و خمرهای بیهوده و لذت و نیازهای
 بیمنفی و امثال ذلک) و بدهید اموال خود را (بطور رشوت و شکیبش و تعارف) بحکام جور بجهت آنکه
 بخورید بعضی از ثمن مال دیگران را بناحق و ظلم و حال آنکه شما میدانید که این کار اگر میکنید برخلاف
 مرضی خداست - یسئلونک ماذا ینفقون قل ما ینفقون من خیر فلولو الدین و الا قلوبهم
 و الیتامی و المساکین و ابن السبیل الخ - سؤال میکند از تو (ای محمد) که چه چیز را انفاق
 کنیم بگو آنچه انفاق میکنید از مال نیک و حلال پس بدهید و الدین را خوششان و یتیمان و
 فقیران و مسافران را (و بدانید که) آنچه میکنید از نیکی پس بدستیکه خدا بر آن آگاه است
 یا ایها الذین امنوا انفقوا مما رزقناکم من قبل ان یاتی یوم لا بیع فیه و لا خلة و لا شفاعة
 الخ - ای صاحبان ایمان انفاق کنید از آنچه بشمار روزی داده ایم قبل از آنکه بیاید آن روز
 که نه بیع و شری و خرید و فروش در آن روز ممکن است و نه دوستی و شفاعت بکار آید
 مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله مکمل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبله
 مائة حبة - والله یضاعف لمن یشاء و الله واسع علیم - مثال کسانی که انفاق میکنند
 در راه خدا مثال آن وانه است که بروید از آن هفت خوشه که در هر خوشه باشد صد و آن
 و خدا و چند می دهد یا بسیار و برای هر بنده که بخواد و خدا جواد و اناست - پس آیه دیگر
 در بنال این آیه است که آنها را نیز باید ملا خطه نمود - بعد خدا یتعانی میفرماید یا ایها الذین
 امنوا انفقوا من طیبات ما کسبتم و مما اخرجنا لکم من الارض و لا یتموا الخبیث
 منه تنفقون و لستم باخذیه الا ان تعضوا فیه و اعلموا ان الله غنی حمید -

”ای کسانیکہ ایمان آورده اید اتفاق کنید از چیزهای پاکیزه که پیدا کرده اید از غیر حلال و از کدیمین (نک کہ از مال غیر حلال) و نیز از آن چیزیکہ ما از زمین بیرون آورده ایم برای شما۔ و اروہ مکیند کہ از چیزهای خبیث و ناپاک اتفاق کنید و حال آنکہ آن چیزهای خبیث را اگر شما بدہند خودخواہید گرفت مگر از روی اگر اہ و چشم پوشی از بدی آنها۔ و بدانید کہ خدای نیاز پسندیدہ است“۔ لیس علیہ السلام و لکن اللہ یہدی من یشاء۔ و ما تنفقوا من خیر فلا نفسکم۔ و ما تنفقوا الا ابتغاء وجه اللہ۔ و ما تنفقوا من خیر یوف الیکم و انتم لا تظلمون۔“ بر تو لازم نیست (ای محمدؐ) کہ آنها را ہدایت کنی بلکہ خدا ہدایت میکند ہر کہ را بخواد۔ و آنچه را کہ شما اتفاق میکنید از مال خود پس ہر آیینہ نفع آن خود شما عاید میشود۔ و اتفاق میکنید بجز آنکہ خاص برای رضای خدا باشد و آنچه را کہ خیرات میکنید از مال خود کماکان بشما عاید میشود وستم بر شما نخواہد شد“۔

نسبت بہ حصہ اول آیہ بالا یعنی لیس علیہ السلام بزرگواری درجای مینویسد ”نسائی حاکم بن ابی حاتم۔ طبرانی اور بزاز نے حضرت عبداللہ بن عباس رضی اللہ عنہ سے روایت کی ہے کہ اسلام سے پہلے اکثر صحابہ اور یہود میں قربت تھی اور اسی قربت کی وجہ سے صحابہ افسے طرح طرح کے سلوک کیا کرتے تھے اسلام کے بعد صحابہ نے آنحضرتؐ سے اس سلوک سے باز رہنے کی اجازت چاہی آپؐ نے بھی باین خیال کہ شاید یہ طریقہ یہود کو کچھ راہ راست پر لاوے صحابہ کو اسکی اجازت دینا پس اللہ تعالیٰ نے یہ آیت نازل فرمائی اور فرما دیا کہ جس کسی کی ہدایت اللہ کو منظور ہوتی ہے وہ ہر طرح راہ راست پر آجاتا ہے خدا کی مرضی کے بدون تمہاری اس قسم کی باتوں سے کیا ہدایت ہوگی اور اللہ کو اس طرح کا مجبوری کا ایمان کب پسند ہے کہ کوئی کھانا بند کرے جیسے ایمان لاوے اور کوئی پانی سے اسلئے تم اپنے قربت داروں سے جو کچھ سلوک کیا کرتے تھے وہی کئے جاؤ اور اللہ کی ہدایت کے منتظر رہو۔ اس آیت کے بعد اپنے صحابہ کو حکم دیدیا کہ بلا لحاظ دین کے جو کوئی جس کچھ سلوک کرتا تھا وہ کرے جاوے“۔ حاصل معنی این فقرہ این است کہ فلان فلان بزرگا

از این عباس روایت میکنند که در ابتدای اسلام صحابه با خویشان خود که یهود بودند سلوک میکردند و چیزی نان و آب بآنها میدادند چندی بعد از حضرت رسالتکتاب به اجازت طلب کردند که آن سلوک را قطع نمایند و آنحضرت نیز آنها را چنین اجازت فرمود مگر این آیه نازل شد در امتناع این فعل و خدایتعالی فرمود که هدایت بندگان براه راست و قبول اسلام بآمن است و ضرورتی ندارد که شما بقطع سلوک یا قطع رحم و آمدن دشواریان خود را مجبور سازید به قبول کردن دین و دین جبری شایسته نباشد - آنحضرت هم صحابه را امر فرمود که از سلوک اقربای خود باین استثناء الهیة علی الراوی و در این شکی نیست که اختیار دین نه بطور اجبار خوب است و نه برای مال دنیا و خدایتعالی در جای دیگر هم فرموده است لا اکراه فی الدین و کسانی که چنین کردند بیشک خلاف فرموده خدا را نمودند و دین اسلام را در نظر تمام مخلوق همان مکروه و مقبوح ظاهر ساختند *

اینک خدایتعالی بیان میفرماید که اتفاق و صدقه چگونه کنند و کچه گونه اشخاص بدهند و ما امید داریم که عموم اهل اسلام و خصوصاً اهل این ملک حیدرآباد و کمال غور بر این نظر نمایند للفقراء الذین احصوا فی سبیل الله لایستطیعون ضرباً فی الارض یحسبهم الجاهل اغنیاء من التقف - تعرفهم بسیماهم - لایستلون الناس الحافا - و ما تنفقوا من خیر فان الله به علیم * خیرات برای آن گونه فقیران است که بند شده اند و راه خدا (یعنی مشغول بهادیا کار دیگر از این قبیل اند که نمی توانند کسب کرد) و قدرت سفر کردن و طی زمین بخود ندارند (یا شاید که از حرکت و از دست و پا عاجزانند) و بهمال و عوام الناس چنین می پندارند که آنها اغنیاء هستند (و زبیا می دارند) و بیک نهاده اند یا زین و ملک جای داد و جاگیر دارند) بسبب این گروه دست سؤال و تکدی دراز نمی کنند نزد هر کس و ناکس و عت خود را برای یک پول سیاه برضا نمی زنند - توحی شناسی آنها را از قدرت و حالت آنها (شاید مراد این است که هر که طبیعت او به جبری مایل و راغب است و معرفت دارد این بیچاره را از قدرت هاشان می شناسد) اینها با لحاح و اصرار سؤال نمی کنند از مردم (چنانچه بموئما در ممالک اسلام و خصوصاً در شهر حیدرآباد و بدوستانهای

مردم و بالای کوه بابا شرف الدین اولیاء و مقامات دیگر بساط گدائی خود را پهن کرده خود برای
اعمال خلاف دیگر رفته اند) - و آنچه اتفاق میکنند از مال خود بطور خیرات پس هر کینه خدا بآن
آگاه است که برای رضای اوست یا محض برای نام است. ازین آیه صاف صاف و بر طهری معلوم
است که خیرات و اتفاق که این همه ثواب دارد و عین همدی است چگونه باید باشد و چگونه اشتباه
مستحق آن استند - آنچه همه کس در این شهر میدانند اگر کسی نویسد نسبت بجات فقر او یک کین یعنی
گدایان و کلاشان و اصناف متعدد و مختلف وضع گدائی آنها گدائی میشود و بچند صنف بطور اختصار
در اینجا عرض میشود که اگر چه در این آیام غله بسیار گران است و بسیاری از صاحبان تعفف و عاخر
و آبرو و در بحال عسرت میگذرانند و فاقه کشی میکنند بلکه کسانی که بچاه و حد و روپیه ماهوار دارند نمی
توانند در ماه یک شب پلاو یا بریانی بخورند این گدایان و کلاشان بر شب پلاو و بریانی میخورند
چرا که بسیاری از بجهال و صاحبان دولت حرام بی درد و سوز و حجت باقسام مختلف طرق اینها
را میخورند و اینها گاهی رغبت به کسب و کار و محنت کشی و هوسرندی و حرفت و دستکاری
ندارند و فقر میکنند که خاندان ما تا بحضرت آدم علیه السلام باین گدائی نان خورده اند - الذین
ینفقون اموالهم باللیل والنهار سراً و علانیه فلهما اجرهم عند ربهم ولا خوف
عليهم ولا هم يحزنون - کسانی که اتفاق میکنند اموال خود را شب و روز پنهان و آشکارا
پس برای ایشان است مزدی نزد پروردگارشان و هیچ خوف و خشیتی نیست آنها را
و آنها اندوگین نشوند مگر صاحبان خیرات و مبرات باید بدانند که مراد از علانیه این نیست
که بچند مردم بیکار و بی عا و بی غیرت نزد دست و چرسی و بنگی و افرونی و مدکی و سینه بی حوار و
وزن از محلات بعیده بر فاسته صبح بطور هوا خوری و تفریح و باغ بروند دروازه فلان سق
لال و خدا که لال بنشینند و از هر دری گفتگو کنند یا جنگ و جدال نمایند و دشنامهای مغذله
بیکدیگر بدهند آنگاه مگر آن خیرات را هر چه هست (دوران و قدری وال) گرفته در سایه و رختی
بخورند و همانجا نشسته چرس بکشند و پان بخورند و بخوابند و شما گاهی خزان خزان و غمیدگان

سیندھی والا چیری بنوشند و چون "قرص خورشید در سیاه می شد یونس اندر زمان ماهی شد"
 باز بر در خانهای مردم نعره الجوح الجوح برکشند و چیری بگیرند تا که بجای آراگاه خود برسند
 و ایداً ذکر از خدا کنند و بی تعریف کنند که فلان چه سقاوتی دارد و آن بزرگوار هم این کار را
 میکند محض برای نام و معلوم نیست که آن زراز کجا و بچه صورت حاصل میشود + الذین یا کلون
 الربوا لا یقومون الا کما یقوم الذین یحبطه الشیطان من الهس ذلك بانهم قالوا انما
 البیع مثل الربوا و احل الله البیع و حرم الربوا الخ - کسانیکه سود میخورند از قبور خود و برخیزند
 بجز آنکه مانند کسی باشند که برخیزد (در حالتیکه) شیطان او را مس کرده یا دیوانه ساخته است -
 این بسبب آن است که سود خواران گفتند جز این نیست که خرید و فروخت مانند سود خواری است
 و حال آنکه خدا تعالی حلال کرده است خرید و فروخت را و حرام نموده است سود خوردن را الخ +
 باید دانست که مطلب سود خواری از دائرۀ بحث و مطلب این کتاب خارج است و بی چوکی
 غرض و مطلب این کتاب در سیر روی مسلمانان است از یکدیگر انداختن در این خصوص منیر باندازه فهم
 خود چیزی مینویسم و فیصله آنرا و امیگذارم بعلما و فقهای هر فرقه از فرق اسلام + خدا تعالی و مقام
 دیگری میفرماید یا ایها الذین امنوا تا کلا الربوا اضغاث مضاعفة و اتقوا الله لعنکم
 تقیون - ای کسانیکه ایمان آورده اید بخورید سود را و و چندان و تور و تو بر سید از خدا شاید که
 رستگار شوید + در نزد بنده تفسیر معتبری نیست که تحقیق این سود را کما کان معلوم نمایم - یک
 بزرگوار از علماء اهل سنت در عاشره قرآن مجیدی مینویسد "شاید سود کا فکر یمان اسواسطی فرمایا
 که او پر مذکور بموابعادین نامردی کا اور سود کما نیسے نامردی آتی ہے الخ" - این سخن بنزدای
 بنده بالکل مہمل است - آنچه بنظر فقیر میرسد این است که چون معلوم میشود از قدیم الایام رسم سود خواری
 در سر اسر بھمان جاری بوده است چنانچه امروز ہم جاری است خصوصاً در ملک ہند و در میان
 چند قوم گویا بیشتر رسم بوده است مثل یہود و نصاری و ہندو و اینها سود بگراف می گرفتہ اند و ہنوز
 میگیرند و ما ہم روزہ ہجرت می بینیم و برای ہر کسی این واقعہ سح میدہد و لهذا این قسم ظلم بوده است

درباره قلم است نسبت بیکدیگر و خصوصاً برای مردمان فقیر و کم بضاعت چنانچه در میان صرافان
و غیر صرافان هنوز رسم است که اگر بیچاره را بچهار پیس بقرض بدهند اول بدون چتری گروی نمیدهند -
ثانی آنکه اگر آن چیز اقلاده رو پیس قیمت داشته باشد بچهار پیس میدهند - ثالث آنکه بختل برای یک رو پیس دو آنه
یعنی برای بچهار پیس ده آنه در ماه شود میگیرند که میشود از قرض صدی بیست (دوازده و نیم رو پیس) و بختل که بیشتر
از این میگیرند - رابع آنکه اگر آن مبلغ را آن بیچاره صبح بگیرد و شام همان روز ادا کند سود یکماه تمام را از
میگیرند - خامس آنکه اگر دو ماه شود مبلغ دیگری بر آن سود نیز میشود و بالجمعه در دو پیس مایه مانی که نزد
صراف یا دیگری بگذاشته اند مال خالص او میشود و کرم و خلق تباها شده این سود استند خصوصاً در این
ملک هند - در ملک روس بکمایه و در پاکستان یا در بدر کرند بخت این سود خوردن که مانند هندو مایه
این ملک خلق روس را تباها کردند - مردم این ملک هند صرف و متلف ترین خلق جهان اند از ااعلا گرفته تا آن
مثلاً شخصی که ده رو پیس در ماه آمدنی دارد اگر رسم بسم الله خوانی طفل خود را بجای آورد - یا که موی طفل خود
را بتراند - یا عقیقه و فتنه او را بیکند نه بلحاظ آنکه این کار امر دینی یا غیر دینی است بلکه بلحاظ آنکه این رسم عبت
را از امور واجبیم زیاده واجب میداند و صد یا چهار صد رو پیس خرج میکند - (بند متراشی طفل را بر سر قبر
یکی از اولیاء این شهر دیده ام و در جای دیگر بیان خواهیم کرد) - پس اگر مکانی دارد یا زیوی با اندازه مخصوصه
رو پیس قیمت بگرو نهاده و دو صد رو پیس بقرض میگیرد و همان سود گزاف که ماهی چهار رو پیس قسط میدهد - با وجود
رو پیس آمدنی گاهی ممکن نمیشود که هر ماه چهار رو پیس بدد و بختل که اگر یکماه بدد شش ماه دیگر نمی تواند بدد - باز
در رو پیس بدد و باز شش ماه نمیدهد و بالجمعه در آنک زمانی آن مکان یا آن زیور از کف او بدر میشود +
همچنین است حالت و اوضاع و احوال و حتی امرای عالیشان که در سال ده ملک آمدنی از زمین دارند کمترین
و جاگیر همه در گرو است و باز ده پاهت ملک هم مقرض استند که همین گونه خرافات لکها را بر پا داده اند - در این
زمان و در عهد دولت ابدت انگیش در ملک هند اگر چه رسم سود در میان خودشان هم رواج دارد و علاوه
بر آن عدالت عالیه هم گشوده است و تمام معاملات حتی در میان پدر و پسر هم باید بر کاغذ شتام دولتی باشد
و بچک از پدر و پسر هم بر یکدیگر و قول و قرار و ایمانداری یکدیگر ادا اعتمادی ندارند پس چگونه ممکن است که

کسی بر همسایه رفیق خود اعتماد کرده قرض الحسنه بدهد و کمال خاطر جمعی را بایمان داری او داشته باشد و او هم
 بایمان داری حرکت کند شاید در احوال اسلام خیر همین حال بوده است و میان تازه مسلمانانی که از آن طرف خط
 جاهلیت یا یهودیت یا نصرانیت پای خود را برداشته این طرف نهاده بودند و محض زبان مسلمان شده بودند
 و همدردی اسلام را علامت نمیکردند و باینسان سودگراف میخوردند و نیز بختی که چون سود حرام شد آنها که از بود در
 دینی قرض میگرفتند و زبان مسلمان بودند مانند مسلمانان این زمان حاشا میکرد و می گفتند برادر انقضا
 نالش کن گواه تو کجاست از من اگر نوشته داری بنما این دستخط من نیست و اشغال این بهانه را
 میکردند و مال یکدیگر را میخوردند پس طرف مقابل که زرخور را بقرض داده بود چارناچار با سستی حق خود را
 بشیامت و بداد القضاء حاکم حقیقی واگذار و بعضی دیگر که بسیار محدوده و پیرنگار و خداترس بودند البته مال
 دیگران را باز پس میدادند مگر البته این هم بود که در آغاز اسلام بسیاری بنوا و فقیر و مسکین بودند و اگر کسی
 چیزی بطور قرض الحسنه دیگری میداد از چهار و پنج و پیم بیشتر نبود و در این زمان هم اگر کسی چیزی بطور قرض
 الحسنه بخواهد و از ادای آن عاجز باشد میتوان از آن گذشت و لیکن اگر بخواهد و صد و صد و پیم بخواهد و بهیچ وجه
 ادای آن ممکن نیست پس چگونه میتوان با قرض الحسنه داد و بدین گروه و سود و اگر گروهی باشد و می نمود و میان
 نباشد گیرنده خاطر جمع است که بخیال دیگر قرض خود را ادا میکنم و مال خود را و پس بگیرم و می زود دهند
 تا وقت ادای آن بیفاده و ریخ افتاده و اگر تجارت میکرد و بیگ ربحی عاید او میشد + بنابراین اگر فی الجمله
 سودی قرار میدهند هیچ طرفی را انقصان ندارد و مال مسلمان در قبضه گناه خیر و د + مگر چنانچه ابتداء عرض
 کردم شاید سبب حرمت سود همان انقصاف مضاعف بوده است + یک مطلب دیگر را نیز ملاحظه باید کرد که
 بعضی که زود دارند و ربی که می گذارند یا بکومت مقبض بقرض میدهند و سودی از آن میخورند چر باید حرام شد +
 بهر حال بنده در این مطلب فتوی نمیدهم و بر بنده نیست که رای خود را در این باب ظاهر کنم سوای آنکه بلحاظ
 همدردی ملت اسلام مفید باشد بحال عموم مسلمانان +

و اعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا و اذکرو نعمه الله علیکم اذ کنتم اعداء و
 فالق بین قلوبکم فاصبحتم نبیة اخوانا و کنتم علی شفا حفرة من النار فأنقذکم

منها الخ - "وَحَكْمٌ كَبِيرٌ يَرِيسَان (یا دین) خُذُوا جَمْعاً وَتَتَفَرَّقُ شُعُوبٌ یَا دُکُنْ نِعْمَتُ خُذُوا وَتَقْتُلُکُمْ بِرُشْنٍ
یکدیگر بود پس اُلفت داد (خدا) در میان دلهای شما پس شدید نِعْمَت او را بر او با یکدیگر بودید شما
از یک بمخاکم از آتش پس را بنید شمار از آن الخ - "وَلَکِنْ فَکُمْ اُمَّةٌ یَدْعُونَ اِلَى الْخَیْرِ
یا مدعون بالمعروف وینھون عن المنکر واولئک هم المفلحون - و باید که از میان شما گروهی باشند که
بخوانند مردم را بسوی عمل نیک و امر کنند بکارهای پسندیده و منع نمایند از کارهای نکو نهاده و ناپسندیده
و آن گروه باشند از رستگاران - و لا تکفوا کالَّذین تَهْتَفُوا وَ اختلفوا من بعد ما جاءهم البَیِّنَاتُ
و اولئک لهم عذاب عظیم - و باشید مانند آن کسانی که پراکنده شدند و خلاف کردند با یکدیگر بعد از آنکه
آمد بایشان حجت ما و آن گروه (آنها هستند) که برایشان است عذاب سخت - این است یکی از آن
آیاتی که با کوشش داریم و دعا میکنیم که بر لوح قلوب مسلمانان کالنعش فی الحجر نقش پذیرد مگر افسوس
است که خوف و اتحاد و یکدلی مسلمانان غیر ممکن بنماید - لیکن این اختلاف و بیگ و تنازع مسلمانان
امروزه نیست بلکه در زمان خود رسول الله وجود داشته است که این آیات نازل شده - البتہ پس از
رحلت رسول الله اشتغال و غفلتگی آنها بجای کمال رسید کمال افسوس است که آنهمه سعی و جهد و محنت رسول
الله و رفت و رحمت خداست بجای رایگان شد و مسلمانان پس از رسول الله بمراتب بدتر شدند از زمان
جاهلیت چرا که آن زبان از زبان سنگی یا گلی و چوبی احترام میداشتند و فی بد از آن کار را بجائی رسانیدند
که نبیره رسول خدا و پیغمبر خود را شهید نمودند - کنتم خیر امة اخرجت للناس تا مدون بالمعروف
وتنهون عن المنکر و تؤمنون بالله الخ - شما بهترین استها هستید زیرا که از میان شما بیرون آورده
شده است برای خلق کسانی که امر میکنند خلق را بکارهای پسندیده و منع نمایند از کارهای ناپسندیده
و ایمان می آرند بخدا الخ - فبما رحمة من الله لنت لهم ولو کنت فظا علیظ القلب لا
الفضوا من حولک فاعف عنهم و استغفر لهم و شاورهم فی الامر فماذا اعزمت
فتوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین - بسبب مهربانی خداست بر تو ای محمد (که نرم دل
گشتی بمسلمانان و اگر سخت دل و درشتخو و ترش خُراج بودی هر آنی از پیرامون تو پراکنده و پاشیده

پس در گذر ایشان (از رفتار و کردار و انبیا و انبیا چشم فرو پوشش) و آفرینش خواه برای گناه آنها و
مشاورت کن با آنها و کار با پس هرگاه غم خود را بزم کردی بجای اعتماد کن بر خدا تحقیق که خدا
دوست دارد متوکلین را. این هم یکی از آیات بسیار عظیمه است که هم موعظه است و هم هدیه و پیغمبر
است برای تمام مسلمان جهان. و لیعلم الذین نافقوا و قیل لهم قاتلوا فانی سبیل الله او
ضوا قاتلوا اوله فله قتل لا لا اتباعا که هم للکفر و مثل اقرب منهم للايمان يقولون با خواهم ما
لیس فی قلوبهم الخ. "برای آنکه منافقان آگاه شوند و (چون) گفته شد ایشان را که بیاید جنگ کنید
در راه خدا یا رفع کنید کافران را گفتند اگر ما میدانستیم طریقی جنگ کردن را بر آینه پیروی میکردیم
شمارا. این گروه در آن روز (که این عذر را آوردند) نزدیگر بودند بکفر از ایمان. و میگویند
زبان خود آن چیزی را که در قلوب آنها نیست (یعنی محض دروغ میگویند و این صرف بهانه است) و
ولا یحسب الذین یجانون بما اتهم الله من فضله هو خیرا لهم بل هو شر لهم سیطقون ما
یجلبوا به یوم القيمة الخ. و نباید گمان کنند آن کسانی که بخل میکنند از آنچه خدا از فضل خود آنها را
عطا فرموده (که) این بخل برای آنها خیر است بلکه برای آنها شر است. غریبان مال و دوستی
که با آنها بخل کرده اند طوق خواهند شد بگردن آنها در قیامت و اتوا الیاسعی اموالهم و لا یتبدلوا
الخبث بالطيب و لا تاكلوا اموالهم الی اموالکم الله کان حربا کلبا. و بدید اموال یتیمان را
با ایشان و بدل کنید مال خبیث را بمال پاکیزه (یعنی مالی را که بر شما حرام است بمال حلال خود شامل
مسازید) و بخورید اموال آنها با اموال خود (یا اموال خود) هر آینه این عمل گناه عظیم است و
ولا تؤتوا السفهاء اموالکم التي جعل الله لکم قیاما ما و از سر قهر و دنیا و اکسوهم و قال لهم قولا
معروفا. و بدید اموال خود را به اهلان (زیرا که آن مال را) خدا تعالی برای استقامت میبشت شما
قرار داده (ان الله) آنها را از مال خود بخورید و پوشانید و سخن نیک با آنها بگوئید. اگر چه شخصی
در حاشیه کلام مجیدی بنویسد "یعنی اگر کما یقتضی ہے تو اسکا مال اسکے ہاتھ نہ اسکا حشر
اسمین چلاؤ جب بالغ ہوا اور عقل پیدا کرے تب مال حوالہ کرو الخ. و بندہ معاف خواستہ عرض میکنم

که این بزرگوار منت نشده است به اصل آیه که خدا تعالی می فرماید "اموالکم" و "لکم قیاما" یعنی مال خود را که برای معیشت خود شمامست - در این صورت بنظر بنده معنی سفها در این جا چیز دیگر است - اول یک فرق سفها میباشد که خود را سخره میسازند لباس سفاهت و بلاهت - اینها را جمعی از بزرگان و صاحبان دولتهای پیشین میکار که از سخرگان و صحبت آنها خوش اند و در نزد خود نگاه میدارند و پرورش مینمایند - ثانی بعضی سفها هستند که باعمال و افعال و حرکات سفها مانند گروهی از احمقان را خرب میدهند که چنین میدانند اینها مجذوب و اولیاء میباشد و اینها را میزند و از اینها امیدوار مرادات خود اند و در فتنهای خود نگاه میدارند و پرورش میکنند - ثالث گروهی هستند واقع سفها که عمداً خود را سفیهی می سازند بلکه جلیته سفیه اند این گروه استند که خدا تعالی می فرماید زلفه و بسیار بدست اینها میدید که در چند روز زیاد و دهند بلکه چیزی بخوراند و بپوشانند زیرا که حقیقت عاجز و مشتغفین اند +

و اذا حضر القسمة اولی القربی والیتامی والمساکین فارز قوه مینه و قولوا لهم قولا معروفا - و چون حاضر شوند در قسمت (یا وقت قسمت کردن) میراث خویشان و یتیمان و مسکینان را چیزی بدید (یا بخوانید) از آن تقسیم و با آنها سخن نیک بگوئید * ان الذین یا کلون اموال الیتامی ظلما انما یا کلون فی بطونهم نار او سیة ملون سعیدا - هر آینه آنانکه میخورند اموال یتیمان را بظلم و ستم جز این نیست که بشکم خود فردی برند آتش را و البته این جماعت بد و فاسق نمائند و رفت * یا ایها الذین امنوا لا تأکلوا اموالکم بیکم بالباطل الا ان تکن تجارة عن تراض منکم ولا تقتلوا انفسکم الخ - ای مومنان نخورید مالی یکدیگر را در میان خود جز آنکه باشد بطور تجارت و خرید و فروخت و برضامندی طرفین و نکشید یکدیگر را الخ * الرجال قوامون علی النساء بافضل الله بعضهم علی بعض و بما افقوا من اموالهم الخ - مردان حاکم است بر زنان بسبب آنکه خدا فضیلت داده است بعضی از خلق را بر بعضی دیگر و نیز بسبب آنکه (مردان) انفاق کرده باشند اموال خود را الخ * بقیه این آیت منسوب

است بحکومت مردان بر زنان و سزا دادن مرد زن را در صورتی که خلاف فرمان شوهر کند بموجب
 شرع. مگر افسوس است که در میان ما مسلمانان بجهت بسیاری و خصوصاً بجهت جهالت و بی‌علمی
 و خصوصاً از زمان غالباً زمان نافرمانی میکنند از شوهران خود و سخت مزایم یا بند و جاتی تنها
 ذلیل و خوارند و ابداً حرمی ندارند. و اعدای الله و لا تشکر و ابیه شیئا و بالوالدین احساناً
 و بذي القربى واليتامى والمساكين، و الجار ذی القربى و الجار الجنب الصاحب بالجنب
 و اب السبیل و ما ملکت ایمانکم ان الله لا یحب من کان محتالاً فحزاً. "و بر سرستید خدا را و شریک
 او قرار دهید چیزی را و بوالدین خود نیکی کنید و همچنین (نیکی کنید) بصاحبان قرابت خود
 و یتیمان و گدایان و همسایگان قریب و همسایگانی که اجنبی و دور باشند و همسایگان و رفیقان
 خود و همسافران و با آنکه شما مالک آنها میباشید (یعنی غلامان و کنیزکان) برستی که خدا دوست
 ندارد کسی را که خود پسند و مغرور است." این آیه بسیار سخت و مشکل است برای بیان
 بدون ملاحظه کتب تفاسیر معتبره و احادیث نبوی + بنده باندازه فهم خود چیزی مینویسم.
 (۱) اینکه شریک داشتن چیزی را بخدا معلوم نیست چه معنی دارد و شریک چه چیزی یا کدام کس
 مراد است. شاید در اینجا مختلف کیفیات و چیزها و اعمال در تحت شریک و شرکت واقع
 میشوند. مثلاً پادشاه و وزیر و امیر و صاحبان دولت را در بیم و رجاء و امیدان و اطاعت و
 ستایش زیادتی کنند از آنچه ضرور و واجب است تا بجا نیکی بمنزله و مرتبه خدائی برسند و
 این مطابق آن شعر سعدی است "گرویز را ز خدا تر سیدی همچنان که ملک ملک بودی"
 (۲) همچنین ممکن است که کسی چندان بدولت خود غره باشد که کمال خاطر جمعی و تکبر را بران
 داشته باشد و بنا بر این از اطاعت و خوف خدا بی پروا باشد و همین سبب است که غرور و نخوت
 می فروشد + پس از این امر بسیار عظیم احسان و اترام نمودن از والدین نیز بسیار عظیم است
 و نیز بسیار آنکه ذکر آنها را بدینال فرموده. و اینجا ذکر می فرموده است از همسایگان و احسان
 نمودن با آنها نیز و همچنین بنیویان و بیچارگان و بی بطور عظم است این فرمان یعنی چسباید

و بینوا خواه مسلم باشد و خواه کافر باید با و احسان نمود و همچنان که نغیران و غلامان حلقه گوش
 اند و در ختم کلام میفرماید و برستیکه خدا دوست ندارد و منکبر و عود پسند را و با لجه بیج فرمانی
 در بیج کتابی از این فرمان کتاب اهل اسلام بهتر و کامل تر نیست و مخصوص "بهد روی"
 بایندگان خدا و این او امر بعد با آن نمی اول که شرک بخدا باشد و یک پایه میباشند یعنی
 شرک بخدا و بجانیاوردن این احکام یکسان است یا آنکه بجانیاوردن این احکام و شرک
 بخدا یکسان اند و الله اعلم بالصواب و الذین یجفون الخ - این آیه در مذمت بخل و بخیل
 است "بخیل آری و زاهد مجرب بهشتی نباشد حکم خیر" و الذین یتفقون اموالهم لئلا
 الناس الخ - این آیه نسبت دارد بخدمت اتفاق که بطور یاریا باشد و کسانی که مال خود را اتفاق
 میکنند محض برای دیدن و شنیدن مردم و نام آوری که شیطان یاریا و در رفیق شقیق و زنی
 آنهاست و ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها و اذا حکمتم بین الناس
 ان تحکمو بالعدل ان الله ینها یتظلم به - ان الله کان سمیعا بصیرا - تحقیق که خدا امر
 میفرماید شما را که مستر و کنید امانات را بصاحبان یا مستحقین آن امانات و چون حکم میخواهید
 در میان خلق حکم نمائید بطور انصاف - تحقیق که خدا نیکو ناصح است و نیک نصیحت میکند شما را -
 و برستیکه خدا شغولی بیناست و یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی
 الامر منکم فان تنازعتم فی شئی فیما بینکم فارجعوه الی الله و الرسول ان کنتم تؤمنون بالله
 و الیوم الاخر الخ - ای کسانی که ایمان آورده اید و با یقین داری که آنچه از خدا و راسبدراری
 کنید از رسول خدا و نیز از صاحبان امر یا حکومت که از میان خود شما باشند - پس اگر اختلاف
 کنید در امری پس راجع نمائید آن امر را بسوی خدا و رسول او اگر شما بطور حقیقت ایمان آورده
 اید بخدا و روز آخرت الخ و چونکه در حفظ اولو الامر و میان مختلف فرق اهل اسلام اختلاف
 است از این جهت و در آن بحث نمی کنیم و لیکن در هر حال چون گفتیم بر سر امر اهل اسلام است
 و خداوند است آن اولو الامر را اطاعت کنید که از میان شما یکی از شما و مسلمان است

و با ضرورت باید اطاعت آن اولوالامر عین اطاعت خدا و رسول و در احکام خدا و رسول و در
امور دین اسلام باشد یک دو کلمه عرض میکنم بسیاری از مسلمانان و خصوصاً جاهل اهل اسلام
از سالهای بسیار قدیم بلکه از جهان اوایل اسلام چنین می پنداشتند و می پندارند که پادشاه اسلام
هر که باشد و هر لباس و هر رنگ و هر وضع زیست و زندگی که باشد و اگر چه فاسق و فاجر و ظالم و زانی
هم باشد اولوالامر است + مگر در این زمان بعضی از خوشایند گویان لایعلم و دین فروشان جاهل
از مسلمانان هند که گاهی قرآن نمی خوانند و اگر هم بخوانند معنی یک لفظ را نمی فهمند استدلال
از این آیه آورده میگویند که حکومت یا پادشاه انگریز هم بر ما اولوالامر و اطاعت او بر ما لازم و واجب
است + در بعضی از مجالس بنده مکرر شنیده ام که بعضی باوازه بلند این سخن را گفته اند و فقیر همین
جواب را بآنها داده که شما معنی آیه قرآن و لفظ منکر را ندانسته اید - البته اطاعت هر حاکم و حکومتی
را که کسی در تحت او باشد باید نمود و همچنین که ذکر اطاعت آقا و عظام اطاعت مالک خود را میکنند و نیز
فرض است که بکنند لیکن اطاعت اولوالامر اطاعت دین و در امور دین است و اولوالامر واقعی
هر که باشد بیشک از طرف خدا مقرر گشته است و باید مقرر شده باشد نه از طرف خلق - این مطلب
را در جای دیگر خواهم نوشت + و اذ احییتم بتحیة نخیو با حسن منها آورد و ها
ان الله کان علی کل شیء حسیبا - و چون (مردم) سلام و دعا گویند شما را شما نیز جواب
گویند (آنها) کلمه بهتر از آن یا همان کلمه را جواب بگویند - هر آئینه خدا بر همه چیز حسب
کننده است + البته بلحاظ انسانیت و اخلاق و تواضع هر که سلام کند باید جواب داد و خود را
گفت نه منحصراً است مسلمان + و ما کان لمؤمن ان یقتل مؤمناً الا خطاء علی الله و نه
که مسلمان بکشد مسلمان را (که بر او راست و درین) جز آنکه از روی خطا باشد + و حق
یقتل مؤمناً متعمداً فجراً و به جهنم خالد اینها و غضب الله علیه و لعنه و عذابه
عذاباً عظیماً - (ولیکن) هر که مسلمان را بکشد بعد از روی قصد پس جزای او در دنیا و آخرت
که در آن ابد الله بر او غضب و لعنت خداست بر آن شخص قاتل و آماره ساخته است

خدا برای او عذاب سخت را به لیس باما نیکه و لا امانی اهل الکتاب من یعمل سوء
 یجزیه و لا یجذل من دون الله و لا نصیرا - نیست کار بروقی آرزوی شما مسلمانان و نه
 بروقی آرزوی اهل کتاب (بلکه) هر کس که کار به کند جز او داده خواهد شد بآن و نیا بد برای خود
 بخیر خدا هیچ دوستی و نه یاری کننده را به و من یعمل من الصالحات من ذکر او انشی و هو
 مؤمن یدخلون الجنة و لا یظلمون نفیرا - و هر که عمل نیک بجا آورد خواه مرد باشد خواه زن
 (مگر شرط آن این است که) آن کس مؤمن واقعی باشد آن گروه داخل بهشت میشوند و وزه ستم
 با آنها نمی شود و بزرگاری نوشته است که چون آیه اول لیس باما نیکه نازل شد یهودان و غیره
 مسلمانان گفتند ما و شما یکسانیم در حالت پس آیه ثانی نازل شده و خدا تعالی صراحت اسلام
 و ملت ابراهیم را قید فرمود و دعوی یهود و دیگران را باطل نمود که سوای دین اسلام دین دیگری
 مقبول نیست و مگر در این دو آیه چند نکته است که این بزرگوار ملتفت آن نشده است - (۱)
 اینکه دین اسلام بجای خود است و بهترین ادیان است مگر آنکه دین اسلام ابدانستی ندارد
 باعمال کسی و خدا را کار است با اعمال مسلمانان نه دین اسلام - (۲) آنکه بخصوصه شرطی قرار
 داده شده است که هر که مسلمان باشد و عمل نیک هم بکند او جزا و ثواب خواهد یافت نه هر که بزبان
 مسلمان باشد و روز شب باعمال خلاف شرع اسلام اشتغال داشته باشد - (۳) در آیه
 اول خدا تعالی میفرماید هر که عمل بد بکند بالضرورة محکوم خواهد یافت - پس هیچ مسلمانی نباید
 خیال کند و خاطر جمع باشد که چون من مسلمانم و بعضی بزبان نیک عمل خلائی از من نخبیده می شود و
 یا ایها الذین امنوا کونوا قوامین بالقسط شهداء لله و لو علی انفسکم او الوالدین و
 الاقربین ان ین کن غنیا او فقیرا فالله اولی بهما فلا تتبعوا الهوی ان تعدلوا و ان تعدلوا
 و ان تلوا او تعضوا فان الله کان بما تعملون خبیرا - ای کسانی که ایمان آورده اید قائم باشید
 و استوار باشید در انصاف و گواهی دهنده باشید برای خدا اگر چه نقصان دارد آید بر جان شما
 یا پدر و مادر و خویشان شما خواه آن شخص (که حق بر او ثابت می شود) دوستمند باشد خواه فقیر باشد

(و بهر حال بدانید که) خدا مهربان است بر ایشان - پس پیروی کنید خواهش نفس خود را
و سوگند و انچه از عدل و انصاف و اگر سخن خود را بیچ و تاب و تفسیر و تبدیل دهید و اعراض
کنید از انصاف پس بدستیکه خدا آگاه است بر آنچه میکنید *

باید دانست که این آیه و آیه دیگری ازین قبیل که بعد از این نوشته میشود بسیار دقیق
و پر معنی میباشد که بسیار کم مسلمان و مؤمنی میتواند بر آن عمل کند زیرا که خدایتعالی میفرماید
که اگر شما حاکم باشید و اگر گواه باشید حکم کنید و گواهی دهید و رقی خود و خویشان و
والدین خود هم خواه فقیر باشند و خواه غنی بموجب حکم خدا عمل کنید و هیچ وجه ملاحظه نکنید -
فَاللّٰهُ اُولٰٓئِیْیَهِمَا بَغْضٌ مِّنْهُ اِیْنَ اَسْتَکْبَرْتَ خُذْ اَفْوَقَ اطَاعَتِ وَالِدَیْنِ اَسْتَکْبَرْتَ
میفرماید که از روی خواهش نفس خود یعنی بلاملاحظه نفس خود و قرابت خویشاوندی و
فرزندی و اطاعت والدین از حق دور گردید و انصاف حقیقی را بر کنار نهاد و بهمانه مخوبید
که آنها را خلاصی بخشید از جرم و سزای آنها یا ادای حقوق بندگان من * این است
معنی واقعی **همدروی** فافهم *

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ
قَوْمٍ اَن تَقْدُوا اَعْدَاؤَهُمْ اَوْ قُرْبَ لِلتَّقْوٰی وَاتَّقُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ -
ای کسانی که ایمان آورده اید قائم و استوار باشید برای خدا (که) گواهی دهید
براستی و انصاف و نباید که ملاحظه دشمنی قبی (یا ملاحظه دیگری) شما را بر آن بدارد که
خلاف عدل و انصاف کنید - بلکه عدل و انصاف (واقعی) کنید زیرا که آن نزدیکتر است به
پرهیزگاری و بر رسیدن به خدا (این برای تاکید است) چرا که هر آنکه خدا آگاه است با آنچه
شما میکنید * لَا يَجِبُ اللّٰهُ الْجَهْرَ بِالسُّوْمِ مِنَ الْقَوْلِ اَلَا مَن ظَلَمَ الْخ - چنین است
میشود که غرض است که اگر کسی بی سبب و بی جهت بدگویی میکند از دیگری سزاوار نیست بخدا آنکه
از آنکس ظلم دیده باشد که بد او را میگوید * اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوا وَالَّذِیْنَ هَادُوا وَاِلَیَّ يَرْجَعُونَ

والتصاري من امن بالله واليوم الآخر وعمل صالحا فلا خوف عليهم ولا هم يحزنون
 ہر آنکہ کسانی که ایمان آورده اند (محض زبان نہ بہ قلب) و همچنین کسانی کہ یہودی شدند و
 دہائین یا ستارہ پرستان و ترسیان و غیرہ ہر کہ ایمان تحقیقی و از غلو ص ارادت و قلب
 ایمان آورد بخدا و روز قیامت و عمل نیک و شایستہ بجا آورد پس هیچ خوف و غم فی نیست برای
 آن گروہ و لا تسبوا الذین یدعون من دون اللہ فیسبوا اللہ عدو البغیہ علیہم
 انکم لک ذینا لکل امة علیہم ثم الی ربہم مدحہم و خیرہم تا کہ انما یصلون۔ "وای
 مسلمانان و شما مگوئید کہانی را کہ میخوانند (یعنی پرستش میکنند) و اوی تعبتی را زیر آنکہ
 انہا ہم در عرض و شما خواهند داد و اوی تحقیقی را کہ شما او را پرستش میکنید و میدانند انہا
 بچہنیں آراستہ کریم و خوش نویدیم در نظر ہر گروہی کردار و اعمال آن گروہ را پس باز گشت
 آن گروہ بسوی خدای ایشان باشد پس خبر و ہذا ایشان را با بقا بقوت حال آنہا و آنچه
 را کہ می کردند"

بزرگواری و نشان نزول این آیت فوق از بعضی تفسیر بیان میکند باین نحو "اسلام
 کے غلبہ سے پہلے جب مسلمان مشرکوں کے بتوں کو برا کہتے تھے تو وہ خدا کو برا کہنے پر آمادہ
 اور مستعد ہو جاتے تھے اُسپر خدای تعالیٰ نے یہ آیت نازل فرما کر مسلمانوں کو بتوں کے
 برائی کو نہ سے منع فرمایا۔ جب مسلمانوں کا زور ہو گیا تو بتوں کو برا کہنا تو درکنار فرج نہ کہ
 وقت مسلمانوں نے ان بتوں کو توڑ ہی ڈالا اس آیت کے حکم سے یہ مسئلہ نکلا کہ ضعیف
 اسلام کے وقت اگر کسی مباح کام سے کوئی بڑا فتنہ پیدا ہوتا تو اس مباح کام کو نہ کرنا چاہیے
 آنچہ از ظاہر این آیت بر بندہ معلوم میشود بکلی بخلاف تفسیر و تاویل آن بندہ گوارا است
 جز آنکہ بالگوئیم این آیت و دیگر ہی منسوخ شدہ است مرنی آن آیت ناسخ و قرآن مجید بنظر خدہ
 نرسیدہ است + و این آیت و در مطلب است مربوط بیکدیگر اول آنکہ خدای تعالیٰ مسلمانان
 امر میفرماید کہ شما پرستندگان خدا کیان دیگر را و شما مگوئید کہانی آنکہ میفرماید تمام خلق را خدا"

اعمال خودشان خوش داشته ایم و در عاقبت جزای آنها را میدهم + اینکه خوشی بندگان در
هر فعلی از افعال از جانب خداست اگر ماتسک خود قرار دهم معلوم میشود که خدا جبار است یعنی
محض بخواست خداست که بندگان بت پرستی یا زنا کاری میکنند - مگر معنی حقیقی این است که
بنندگان آزاد و مختار نفس خود استند مگر عقل و چشم و گوش با آنها داده ایم در رسول و هدایت نا
هم با آنها فرستاده ایم و شما نیز ابتدا از جنس آنها و قریبیان و خویشان بدان آنها بودید پس بر شما نیست که
آنها یا خدایان آنها را دشنام گوید بلکه ما خود از آنها سوال میکنیم و آنها را پاداش میدهم + پری
ظاهر است که اگر شما خدایان آنها را بدگویید خواه حق باشد و خواه ناحق آنها نیز خدای شما را بد خواهند
گفت - اینکه این بزرگوار میفرماید پس از فتح کعبه و تباهی بتان یعنی پس از غلبه اسلام این امر صباح
گشت بر مسلمانان بنظر من خلاف فرمان خدا و شرع رسول الله و قانون جهان بوده و درست
آن دستگاه اسلام و احکام خدائی و رسالت رسالت پناهی و هدایت نامه خدا و آمدن جبرئیل آوردن
وحی بعینه مانند اصول امروزه حکومتهاى متقدمه است و بحقیقت حکومتهاى متقدمه از آن حکومت
حقیقی اخذ کرده اند + اگر بطور فرض امروز فرمانفرمای هند را فرمانی از پادشاه خود برسد که فلان بنگاله
را خواب کن لازم نیامده است که دیگری از قوم انگریز را اجازت باشد که باشندگان آن بنگاله
را بزنند یا دشنام گویند و بیشک اگر کسی چنین کند خلاف قانون کرده است و سزای سخت
ببند + پس شکن آن بتان بدست رسول الله یا حکم رسول الله و در آغاز اسلام هیچ ضرورتی
نداشت که بعد از دیگران هم چنین کنند - اگر قانون جهان چنین باشد پس انگریزان باید بگویند
که چون ما ملک هند را قابض شده ایم و قوم فاتح هستیم و پای تخت دلی را در قبضه خود داریم
باید خلق آنجا یا تمام هند بزرگان دین آنها را هم دشنام گوئیم زیرا که پس از غلبه و فتح بر ما صباح
است - اگر چنین کردند مسلمانان نباید کجایت کنند زیرا که برعم آنها این اصول دین اسلام قرار یافته
است و این اصولی است که خود قرار داده اند و بر جهان - "بهری مال مسلمان و جهالت بجزیه
بانگ و فریاد بر آری که مسلمان نیست" - چنین کیفیات و خیالات بود بر خلاف حکم خدا و رسول او

که مسلمانان را باین تهاپی دراز داشت و دین اسلام را بدنام نمود. اول این قاعده را در میان خود بجای داشتند یعنی شیوه سستی و پس با مذاهب دیگر کمال افسوس است *

قل تعالوا اتل ما حرم ربکم علیکم الا تشرکوا به شیئا و بالوالدین احسانا و لا تقتلوا اولادکم من اطلاق سخن در نزد قلم و ایا هم ولا تقرّبوا الفواحش ما ظہر منها و ما بطن و لا تقتلوا النفس التي حرم الله الا بالحق الخ. در (ای محمد ص) بگوید بیاید تا بیان کنم برای شما آنچه را که خدای شما حرام فرموده است برای شما (این ناست که فواحش فرموده) اینکه شریک مساوید چیزی را با او نیکی کنید با والدین خود و کشید اولاد خود را از خوف افلاس (دری که) ما و زری میدیم شمار او آنها را و مرتکب بشوید اعمال بیجائی را آنچه از آنها ظاهر باشد باشد و آنچه از آنها منجی باشد همچنین کشید نفسی را که حرام ساخته است خدا کشتن او را جز بطریق و بموجب شرع الخ. و لا تقرّبوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن حتی یبلغ اشدّه و اوزن الکیل و المیزان بالقسط لا تخلف نفسا الا و معها و اذا قلتم فاعدوا و لو کان ذاق فی و بعهد الله او ذ الخ. "و زویک بشوید یعنی بخورید و متصرف بشوید مال یتیم را مگر بخوی که نیک باشد تا زمانی که آن یتیم بجوانی برسد. و تمام کشید یعنی بدید پیمان و تر از و را بطور انصاف تکلیف نمیدهم به یکس را مگر بقدر طاقت او. و چون سخن گوید پس انصاف را رعایت کنید هر چند که آن کس صاحب قرابت و رشتہ باشد با شما. و بعد خدا و قاکند الخ. و دوایه دیگر پس ازین آیه می باشد باید عموم اهل اسلام ملتفت باشند که در این دوایه فوق سوای منی از شرک خدا و امر با نیای عی خدا باقی نسبت دارد و بندگان در میان خود که بحقیقت بهادری هستند. خدا تعالی امر میفرماید همه بندگان خود را که نیکی کنند با والدین خود و بنی میفرماید که اولاد خود را نکشد. پیرامون بخش و اعمال قبیح و بیجائی نگرند. قتل نفس نکنند. اموال یتیمان را نخورند. و پیمان و میزان را در وقت پیوند و وزن کردن کم ندهند. این همه خلاف بهدروی

۵۱ شاید که در این مقام و اذا قلتم بمعنی این است که چون حکم و انصاف میکنند بطور حقیقت و تدبیر کنید *

واجت و مروت و انسانیت استند *

من جاء بالحسنة فله عشر امثالها ومن جاء بالسيسة فلا يجزي الا مثلهما
وهم لا يظلمون - هر که نیکی کند پس برای او ست و ده چندان آن نیکی و هر که بدی نماید پس جزای
او مانند آن بدی است و هیچ تعدی بر آنها نخواهد شد * یا بنی آدم خذوا زینتکم عند
کل مسجد و کلو و اشربوا و لا تسرفوا ان الله لا یحب المفسرفین - "ای اولاد آدم
بگیرید زینت خود را (یعنی لباس پاکیزه خود را) و بمسجد بروید و در وقت هر نمازی و بخورید
و بیاشامید ولی از حد درگذرید زیرا که خدا دوست ندارد اسراف کنندگان را" چنین معلوم
میشود که غرض از این آیه این است که خدا تعالی منع میفرماید بندگان خود را که لباس خوب
و قشنگ و کتخاب و اطلس بپوشند و خوب بخورند و خوب بیاشامند و کمال آسایش بسر برند
مگر منع میفرماید از اسراف و درجهای بیبوده بمعنی نمودن و از اندازه و دخل و شان خود بیشتر خرج
کردن را مثل اینکه اکثری از اهل اسلام و خصوصاً در ملک هند اگر ده روپیہ آمدنی دارند بمسیت
روپیہ دیگر هم یا بقرض میگیرند یا از ممر حرام دیگری بدست آورده و بطرق مختلفه خلاف شرع و
عقل و تمدن خرج میکنند و همیشه مقروض استند و طلبکار بد رخنای آنها ایستاده و شام بگویند
و اینها پروائی ندارند - هر امیر و فقیری بقرض هر سود گرانی باید بایسکل و گراموفون و موتور کار و
امثال این اشیاء بیبوده را داشته باشد *

یا ایها الذین امنوا اذا القیتم فیه فاقبضوا و اذکروا الله کثیرا العکم تفلحون + و ا
طیعوا الله و اطیعوا رسوله و لا تنازعوا فی شئ من ذلک و اطیعوا الله مع الصوابین +
و لا تكونوا کالذین خرجوا من دیارهم بطرا و فرأنا الناس و یصدون عن حبیب الله
و الله بما یعملون محیط * "ای مسلمانان چون روبرو شوید با گروهی از جنگجویان یعنی خصم
پس ثابت بایستایم و روگردانید از آنها و خدا بسیار یاد کنید شاید که رستگار شوید -
و اطاعت کنید خدا و رسول را و با یکدیگر نزاع نکنید که در این صورتها بزدل شوید و از دست بیروزی

زور و رعب و دبدبه شما و صبر کنید هر آینه خدا با صابران است و مبادید مانند آنانکه از
خانهای خود بیرون آمدند با دو کمان و فخر نمایند و محض برای خود غنائی و بند میکردند راه خدا
را و حال آنکه خدا با آنچه میکردند محیط و غالب بود *

این آیات مذکوره بالا آن آیات است که غرض این فقیر است از نوشتن این کتاب
باید دانست که ابتدا جمعی از عربهای جنگی و گرسنه یا بظاهریا واقع و بی غالباً بظاهر اسلام قبول
کردند محض برای مال دنیا و اگر چه جنگجو و جری بودند و از قدیم در میان خود جنگ و جدال
و قتال داشتند مگر برای جهاد کردن سستی میکردند و شانه تپ می نمودند بلکه از میدان جزم میکردند
و لهذا پیوسته آیه نازل میشد برای آنکه اینها بجهاد بروند و مال و جان خود را در راه خدا بدهند
و چون غنیمتی بچنگ می آمد با رسول الله تنازعت می نمودند و تقسیم آن و نافرمانی رسول الله را
میکردند چنانچه از آیات ماقبل آن معلوم میشود و اعلموا انما عنتم من شیء الخ - و لولا کهیم
کثیر الفلستم فی الاصل الخ و اشال ذلک و این کیفیات و واقعات و اسباب و جهات
تنازع و جنگ و جدال از روی جهالت و محض از روی غرض و نفسانیت و برای حبه جاه
و مال دنیا از همان زمان و در میان همان عربها آغاز و جاری شد که رفته رفته بطاقت و دین
سراسر جهان را فرا گرفت و از همان زمان روز اساس اسلام متزلزل گشت تا آنکه نتیجه آن امروز
نضاری قوی بازو شدند و بر مسلمانان غالب ماند و در هر جا مسلمانان را مغلوب و منکوب ساختند
اگر چه هنوز بسیاری از جمال مسلمان چنین میدانند که مغلوب و منکوب نیستند - تمام سعی و جهد ما این
است که مسلمانان بیش ازین در امور مذهبی تنازع نکنند و کم قوت و بزدل نشوند و غرت و شان
و شوکت دین و ملت خود را تبا نه سازند بعضی ازین مطالب انشاء الله در مقام خود مفضلاً
بیان خواهند شد *

انما الصدقات للفقراء والمساكين والعاملین علیها والمؤلفه قلوبهم و
فی الرقاب و الفارمین و فی سبیل الله فریضة من الله الخ - "جز این نیست که صدقات

برای فقیران است و بینوایان و کارکنان بر جمع آوری صدقات و آنرا تکه الفت داده اند و دل خود را
 با سلام (یعنی ضعیف الاسلام اند) و برای خرج کردن و آزادی بردگان و برای قرض داران و
 برای خرج نمودن در راه خدا (یعنی برای جهاد کردن) و برای مسافرین - اینها فرض شده اند
 از جانب خدا تعالی. به مؤلف القلوب کسانی بوده اند که بظاهر مسلمان بوده اند و به طمع مال
 خود را مسلمان و امنوده اند چنانچه بزرگواری از اهل سنت در حاشیه قرآن مجیدی نوشته
 "اور دل جبکا پر چانا ہے وہ لوگ تھے کہ طمع پر مسلمان ہوئے لیکن سر در قوم تھے۔"
 در ابتدای اسلام خدا و رسول او حکمت آنکه اساس اسلام استحکام پذیرد بعضی اشخاص غیر
 مستحق را نیز در گروه مستحقین شامل کردند البتہ ہزار ہا ازین قبیل بوده اند۔ مگر ای ضعیف این
 است و اقلاً در ملک و در میان قوم خود کہ جز بہ مستحقین واقعی ابداً ہیچیکس دیگر چیزی نہ ہند۔
 مستحقین واقعی زندہ کسانی ہستند کہ از دست و پا عا جز اند و نیز ضعیفانی کہ ابداً قدرت بکار
 کردن و دست و پا حرکت دادن ندارند۔ بعد از ان کسانی ہستند از ہمایگان و رشتہ داران
 کہ بطور واقع معلوم و ثابت شود کہ محتاج اند و ہر کس دیگری کہ جمعی از مردمان معتبر را می شناسند
 و از حال آنها بکلی آگاہ اند کہ آنها صاحبان عزت و عفت و آبرو می باشند و روی گدائی ندارند و
 نیز نمازی و پرہیزگار و خدا ترس استند و شباد و کلاش نیستند و اخونی و چرسی و بنگی و مدکی
 و ازین قبیل کسان نیستند۔ یک قوم دیگر نیز می باشند کہ بنور ای بندہ از سایرین مذکورہ
 زیادہ مستحق اند و آنها کسانی می باشند کہ طالبان علم و دانش اند و ابداً غوغائی ندارند کہ اسباب
 علم و دانش خود را فراہم کنند۔ من از در دل این گروہ بخوبی آگاہم کہ اگر اسباب می شد ہم معلوم
 نیست کہ در بھان چہ میگزیم۔ بہر حال تا ممکن باشد باید از طرف حکومت و با واسطہ قانون حکومتی
 یا از طرف انجمنی بندوبستی بشود و کارخانہ برپا گردد کہ غالب مردمان بکار و حتی کوران و مطلق
 گدایان ضعیف را بکاری بکارند و بعضی را چیزی روزانہ مقرر نمایند و بی بہتدرستان قوی
 بازوی کشتی گیر و گدایان پر زور بی پروا و بغیرت ابداً چیزی نہ ہند و اجازت گدائی کردن

هم بخشند و اگر خلاف حکم حکومت و قانون را نمایند بواجب گوشمال دهند *

والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولياء بعض يا مرون بالمعروف و نهون
عن المنكر وليقيمون الصلوة و يؤتوا الزكاة الخ آیه ثانی - "و مروان مؤمن و زنان مؤمن
بعضی از ایشان دوست و مددگار استند بعضی دیگر را (بجهت آنکه) راهنمایی میکنند آنها را یا
مردمان را بکارهای پسندیده و منع مینمایند از کارهای ناپسندیده و برپا میدارند نماز را و میدهند
زکوة را الخ" ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم و اموالهم باذن الله لهم الجنة
لقاتلون في سبيل الله فيقتلوا و يقتلون الخ آیه ثانی - هرگز نه خدا خریدار است از
جان و مال ایشان را و در عوض جان و مال آنها آنها را است بهشت (زیرا که) مؤمنان جنگ
میکند در راه خدا بس میکشند کفار را و خود نیز کشته میشوند الخ آیه ثانی که بیان میدهد
نشانههای آن مؤمنین را و مژدهاییک میدهد آنها را و یا قوم او فوا المکیال و المیزان
بالقسط و لا تجسوا الناس اشیا لهم و لا تقتوا فی الارض مفسدین - (ای قوم من
ایضی ای مسلمانان) تمام بد میدهید و این پیمان و ترازو را بانصاف و کم بد میدهید مروان چیزهای آنها
را و در زمین هم فساد میکنید + اگر چه این آیه مربوط بآیه پیش ازین است و نسبت دارد و قوم دیگر
و کلام شعیب است مگر احکام الهی برای همه بندگان در هر زمان یکسان بود و همیشه چنین
خواهد بود و الذین صبروا ابتغاء وجه ربهم و اقاموا الصلوة و انفقوا مما رزقناهم
سرا و علانية و یدعون بالحسنة السیئة او تلك عقبی الدار - "و آنکسانیکه صبر کردند
محض برای رضای الهی و برپا داشتند نماز را و از آنچه روزی دادیم ایشانرا انفاق میکنند در راه
خدا پنهان و آشکار و دفع مینمایند نیکی بدی را (یعنی در عوض بدی دیگران نیکی میکنند) برای
آن گروه است جزای آن سرا که در آیه بعدی آید + این آیه مربوط است به دو آیه پیشتر از
جایی که خدایتعالی میفرماید "آیا کسی که میداند آنچه را که فرستاده شده است بسوی تو از
جانب پروردگار تو راست و درست است آنکس مانند کسی است که نابینا باشد (هرگز چنین

نست) بتحقق آنانکه صاحبان دانش و نبش اند پندی پذیرند - آنها کدام گروه استند
آن گروه اند که وفا میکنند بهد خدا و نمی شکستند عهد خود را - و آنها کسانی هستند که پیوند
میدهند آنچه را خدا امر فرموده است با آنچه که باید پیوند دهند یعنی مقام هر امری از او امر
و هر حکمی از احکام الهی را بخوبی میدانند و میترسند از پروردگار خود و خائف استند از روز
داپسین و از سختی حساب آن روز "افسوس است که بسیاری از مسلمانان نمیدانند و تا ایندم
هم ندانستند که این گروه کدام گروه بوده اند " ان الله يامر بالعدل والاحسان
وايتاء ذى القربى وينهى عن الفحشاء والمنكر والبغى يعظكم لعلكم تذكرون - هر آینه
خدا میتقانی امر میفرماید (بندگان خود و مسلمان را عموماً) با انصاف و نیکوکاری کردن و بخشش
نمودن خویشان و منع میکند بندگان خود را از اعمال قبیح و بیجائی و کارهای ناپسندیده و
تندی و سرکشی - و پند میدهد شما را شاید که پند پذیرید " و ات ذى القربى حقّه و المسکین
و ابن السبیل ولا تبذرا ثبنا میرا - ان المبتدین كانوا اخوان الشیاطین و كان
الشیطان لویه کفورا - و اما تفرضون عنهم ابتغاء رحمة من ربك توجهوا فقل لهم
قولا میسورا - ولا تجعل يدك مغلولة الى عنقك ولا تبسطها کل البسط فتقعد ملوما
محسورا " و بده حق صاحب قربت را و حق فقیر و مسافرا (و لیکن) اسراف بجا و زیاده
خرجی مکن - بد رستیکه اسراف کنندگان برادران شیاطین اند و شیطان پروردگار خود را
ناسپاس و گنهگار است - و اگر روگردانی ازین گروه مذکور باشنظار آنکه از جانب پروردگار
تو رحمتی بشود یعنی چیزی از جائی برسد که امید حصول آزادی پس سخنی نیک و ملائم بگو بآن
جماعت - و مکن دست خود را بسته بگردن (مانند بخیلان) و نه هم بکلی گشاده دار (که بر باد می
هر چه داری و آنگاه تمام اسباب و سامان و جاگیر خود را بگردن گذاری و مقروض گردی) و پس
از آن نبشینی ملامت کرده شده و در مانده هم بواسطه نقصان مایه و هم بواسطه شتمات همسایه
پس از آن چندنی دیگر میفرماید - ولا تقتلوا اولادکم - ولا تقربوا الزنی - ولا تقتلوا

النفس ولا تقربوا مال البیتیم + پس دو امر میفرماید - وادفوا بالعهد - وادفوا
الکلیل - یعنی اولاد خود را کم نشید - پیرامون زنا و بیجایی نگروید - و کم نشید نفسی را
بنایق - و نزدیک مال یتیم مروید و نخورید - و ایضا کنید و عدای خود - و آنچه را به پیمان و
بیزان میفروشید کم مدهید + چند آیه دیگر هم بعد از آن می آیند + ان الذین امنوا و عملوا
الصالحات انما لانضیع اجر من احسن عملا - هر آنکه آنانکه ایمان آورند و کارهای
شایسته و نیک کردند تحقیق که ما ضایع نمیکنیم مزد کسی را که کار نیک نماید + مژغرا نماید و آیه بعد
ذکر شده +

قد افلح المؤمنون - هر آنکه رستگار شدند مؤمنان حقیقی واقعی - آنها کدام گروه استند
الذین هم فی صلاتهم خاشعون - و الذین هم عن اللغو معرضون - و الذین هم
للزکوة فاعلون - و الذین هم لفروجهم حافظون الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم
غیر ملومین - و الذین هم لاماناتهم و عهدهم راعون - آنها که در نماز خود زاری
کننده اند + و آنها که از بیهوگی و بیهوده گوئی و اعمال پست روگردان اند + و آنها نیکه
زکوة مال خود را ادا کننده اند + و آنها نیکه شمرگاه خود را نگاه میدارند از حرام سوای بر زنان
منکوحه و کنیزکان خود که طاعت و منکوحشی بر آنها نیست + و آنها فی که امانتها و عهد و پیمان
و عدای خود را رعایت میکنند و و آنها خلاف نمی ورزند + پس مجدداً میفرماید و الذین
هم علی صلاتهم یحافظون - و آنها فی که بر نماز خود مراقب اند و گاهی غفلت از آن نمیورزند
او تلك هم الوارثون - الذین یرتقون الفروج هم فیها خالداون - این گروه
مذکور الصبر استند و ارثان بهشت که بهشت میراث با آنها میرسد و در آن مدام مقیم خواهند بود
باز در جای دیگر همین ترتیب خدای تعالی ظاهر میزند علامات مؤمنین و متقیان حقیقی را +
ان الذین من خشية ربهم مشفقون + و الذین هم بايات ربهم یؤمنون + و الذین
هم بر ربهم لایشرکون + و الذین یؤتون ما اتوا و قلوبهم راجعین + انهم الی ربهم راجعون

اولئك يسارعون في الخيرات وهم لها سابقون. "بتحقیق کسانی که از خوف پروردگار خود
 مضطرب و پریشان اند - و بیایات و نشانیهای پروردگار خود ایمان می آورند - و برای پروردگار
 خود کسی یا چیزی را شریک مقرر نمی سازند - و در راه خدا میدهند و ولایای ایشان خالص است
 زیرا که (میدانند) که آنها بسوی پروردگار - خود بازگشت کنندگان اند و باید جواب خدا را بدهند
 و اعمال و افعال خود. "الَّذِينَ يَمُوتُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعْنُ فِي الدُّنْيَا
 وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ - و آن کسانی که دشنام میدهند یا تمتم می پندند زنان پاکدامن
 و بیخبر از افعال شنیعه و مؤمنه اند آنکسان لعنت کرده شده اند و در دنیا و آخرت و برای
 آنهاست عذاب عظیم و سخت. "لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْمَوْلَا تَدْخُلُوا أَيْتَانِغِيرِ بِيوتِكُمْ لَخ -
 ای کسانی که ایمان آورده اید سرزده و بی اجازت و بدون سلام داخل خانهای یکدیگر یا غیر
 شوید تا که اجازت یا بیدار لَخ + شاید این هم برای تأدیب عربهای جنگلی بوده است که
 بدون لحاظ و اجازت و سلام سرزده داخل خانهای غیر می شده اند یا که بی ادبانه بخدمت
 رسول اند و در حجره مقدس او می شده اند و بهر حال این فعل هم بسیار بد است. "و قُلْ
 لِلْمُؤْمِنِينَ يَفْعَلُوا مِنْ ابْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فَرُوجَهُمْ ذَلِكَ اِزْكَى لِمَنْ يَسْلِمُ مَا يَصْنَعُونَ -
 بگو ای محمد! مؤمنین که پوشند چشمهای خود را و حفظ نمایند شرگاه خود را زیرا که چنین کردن
 پاکیزه تر و بهتر است برای ایشان بد رستی که خدا آگاه است آنچه میکنند. "و قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ
 يَفْعَلْنَ مِنْ ابْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا
 وَلْيَضْحَكُنَّ بَخْهِنَ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَلْخ - "و بگو زنان
 مسلمانان را که پوشند چشمان خود را و حفظ نمایند شرگاه خود را و آشکار نکنند آرایش و
 زینت خود را مگر آنچه که ظاهر است از آن مواضع و باید که فرو گذارند و محجرا یا چادر خود را و ننمایند
 آرایش خود را جز بشوهران خود - لَخ + اگر چه در هر امری از امور اهل اسلام اخذ فای
 و خیال بشمار است و در هر مکی رسوم خاص بسیاری میباشد که بحقیقت همه بدعت است

و بسیاری دیگر امور خلاف شرع و عقل محض از بی پروائی حکومت و علما و بزرگان رولج یافته
 اند مگر چند آنکه این امور بدعتیه و خلاف شرع در ملک هند جاری و مروج اند شاید که در هیچ
 ملک دیگر نباشند مثلاً در ممالک دیگر اسلام غالباً کماکان بر طبق همین آیین بالا که نسبت دارد
 به عورات عمل میکنند و زنان اعلی و ادنی با چادر و برقع از خانهای خود بیرون آمده بهر جا که
 بخواهند میروند و خرید و فروش هم میکنند - برخلاف در ملک هند در میان گروه معدودی رسم
 پرده نشینی رولج دارد - مراد این پرده و پرده نشینی این است که زنان از خانهای خود بیرون
 نیایند و لیکن اگر بیرون آیند غالباً لباسی ندارند که آنها را بکلی پوشد و لباس تن آنها با اهل
 ناقص است مخصوصاً در وکن - در این زمان که کاری رولج شده در کاریهای نشینند و
 چنانچه کاری بنشینند و از کاری خارج شوند بسیاری از مردم را پس و پیش میکنند که
 غرض اینها را نمیدانند مگر عاقبت هر نحو که باشد او یا بش بر آنها نظری اندازند + بعضی از فرقه های
 اهل اسلام هم هستند که این رسم در میان آنها نیست و اعلی و ادنی روی گشاده و باز نیست هم
 از مکانات خود بیرون می آیند و در کوی و برزن میگردند + و دیگر اکثر زنان از هر صنفی از اصناف
 واسطه و ادنی بی پرده و با همان لباس ناقص بیرون می آیند + مگر فرقه ادنی خود باشد چنان
 در راه میروند که زبان از میان آن عاجز است و حقیقت چشم پوشیدن مردان بسیار مشکل است
 در این زمان که کون در همه جا ترقی یافته بعضی از تربیت یافتگان در ممالک یورپ بر آن هستند
 که باید بکلی رسم پرده معدوم شود و زنان اسلام تماماً بر مثال زنان یهود و نصاری و مجوس
 بیرون آیند و همه جا بروند و همه کار کنند - اگر چه مرا با خیالات دیگران کاری نیست ولی در نزد
 رای من اینهمه خلاف شرع اسلام استند و میگویم که اگر اهل اسلام این امور را خلاف دانند
 پس بزرگان اسلام را لازم است که برود هم نشسته در این امور رای محقونی زنند و اصلاح کلی
 نمایند زیرا که این امور هم جزئی هستند از مبدء روی + اگر فرصت دست دهد اندکی مفصل تر
 در این امور گفتگو خواهیم نمود -

والَّذِينَ إِذَا انْقَضَىٰ عَمَلُهُمْ شِئْرًا وَأَلْفَتْهُمُ أَزْوَاجُهُمْ وَكَانَ بَيْنَهُمْ ذَلِكُمْ قَوَامًا - وکسانیکه چون اتفاق میکنند در راه خدا نه اسراف و نه احتیاج میکنند و نه بکلی نگلی می نمایند بلکه بطور میان روی و خیر الامور و سطحا عمل می نمایند + پس از این آیه چند آیه دیگر هست که باید ملاحظه نمود در سوره فرقان + در سوره شعرا چندین مقام از قول رسولان نسبت با تم خود خدا یغاثی می فرستد مایه فاتقوا الله واطیعوا - پس تبرید از خدا و فرمانبرداری کنید از من + در جای پس از این آیه میفرماید ولا تطیعوا امرا المسرفین - الذین یفسدون فی الارض ولا یصلحون - و سر وی کنید فرمان مسرفین یا کسانی را که از حد و صراط مستقیم اعتدال بیگانه افتاده اند و ضلالت میکنند در زمین و اصلاح نمی نمایند + در اینجا نکته خوبی بنظر بنده میرسد قابل تأمل عموم اهل اسلام - چونکه اسراف همیشه معنی زیاده از اندازه خرج کردن و مسرف زیاده از اندازه خرج کننده است - لهذا کسانیکه مسرف واقع میشوند دیگران را نیز با اسراف را بهمانی می نمایند و بنا بر این از آن اسراف مردم تباه حال میشوند یعنی گداو گدائی افزایش می یابد و حقیقت این فساد است برخلاف اصلاح حال قوم و ممدردی +

در جای دیگر باز خدا یغاثی مکر میفرماید اوفوا الکیل ولا تکنوا من المخرین * و زوا بالقسط اس المستقیم + ولا تبخسوا الناس اشیا بهم ولا تعثوا فی الارض مفسدین * و تمام به پچاید پیمان را و میباشید زیان کار در پیمودن - و تبر از و بسجید بطور درستی و محدد و کم مدهید اشیا مردم را بر مردم و بیابک و مضد میباشید در زمین + و اندک بشیرت است الا قربین + و اخفض جناحت لمن اتبعك من المومنین + فان عصوت فقل اتی برئی ما تعلمون + و (ای محمد ص) بر زبان و هم ده قبیله نزدیک یا قرابت داران خود را - و پست کن باز و مای خود را (یعنی تواضع نما) برای آن مسلمانانی که پیروی ترا کرده اند - پس اگر نا فرمانی کنند ترا پس بگو آنها را که بدست من تحقیق من بگرام از آنچه شما بعمل می آرید + اهل انبئکم علی من تنزل الشیاطین - تنزل علی کل فاک اثیم - آیا خبر دهم شما را که شیاطین

بر کدام گروه فرومی آیند - فرومی آیند بر هر درنگوی گنگگار - مژ او کسانى هستند که احادیث
 رفیع را بهیچى بافتند یا روایات و حکایات بنی پار از خود جعل می نمایند - من جاء بالحسنة
 فله خیر منها و هم من فزع يومئذ الامنون - هر که بیارو (یعنی بکند) نیکی را پس برای اوست
 بهتری و نیکی آن فصل و آن گروه نیکی کننده از اضطراب و سختی روز قیامت این باشند -
 فات ذا القربى سعة والمسکین وابن السبیل ذلک خیر للذین یریدون وجه الله
 و اولئک هم المفلحون - پس بده حق صاحب قرابت و خویشی و حق محتاج و مسافر را زیرا که
 این عمل نیک است برای آنسانیکه طالب ویدار خدا میباشند و این گروه هستند سگاران -
 این آیات به الذکر فصاحتان لقمان است به پسر خود که خدا تعالی بیان فرموده است
 برای هدایت این امت - ابتدا این است - یا بنی لا تشرك بالله ان الشک لظلم عظیم -
 اى پسر من گاهی چیزی و کسی را شریک ساز با خدا بدستیکه شرک بچند اظلم و گناه عظیم است
 یا بنی انما ان تات متقال حبة الخ - معنی این آیه این است که اى پسرک من بدان که اگر
 در ته زمین چیزی باشد برابر یک ارزن و آن چیز در میان سنگ بسیار سختی باشد یا در آسمانها
 در زمین باشد بهر حال نه از آن آگاه است و تحقیق که خدا از هر چیزی و کلی آگاه است - یا بنی
 اقم الصلوة و اعط الی الخ - اى پسرک من نماز کن و امر نماز هم با اعمال نیک و منع کن
 از اعمال بهر جهت کن با آنچه بر تو وارد آید از مصائب - بدستیکه ایگونه اعمال بسیار عظیم اند و از
 همت و لا و عزم مانع میشوند - ولا تصغر خذک للناس الخ - و روى خود را از مردمان
 متاب از روی خود - زحمت و بر زمین مخرام از روی خود پسندى و تکبر و مناعت - تحقیق که
 خدا او مت ندارد و تکبر آن خود پسند را - واقصد فی مشیک و اعرض من صوتک الخ
 و میانه می کن - در رفتار یعنی راه رفتن خود و فرو دار آواز خود را یعنی آهسته و ملأتم سخن گو
 زیرا که بدترین و مکروه ترین آوازها آواز خراست - و من لیسلم وجهه الی الله و هو
 محسن فقل استمسک بالعروة الوثقی و الی الله عاقبة الامور - و هر که مسلمان شود بخشن

برای خدا و انیکه کار هم باشد پس هر آنکه دست زده است بر ریسمانی حکم و بسوی خداست بازگشت همه کارها به و ما اموالکم و اولادکم بالقی تقربکم عندنا لقی الا من امن وعمل صالحا الخ - یعنی مال و اولاد شما گاهی شما را نزدیک ما قربت و عزت نمی بخشند (البته) هر که ایمان آورد و عمل نیک کند آن گروه است که دو چندان پخته کرده اند و مردوخاهند یافت (و سوای آن) آنها در گوشه ها و عرفهای نشینند و کمال آراش به آن الذین یقلون کتاب الله و اقاموا الصلوة و اتقوا حما رزقنا هم سرا و علانية یرجون تجارة لن تبور - هر آنکه کسی نیکو سخن بگوید کتاب خدا را و برپا میدارند نماز را و از آنچه ما آنها را داده ایم در پنهانی و علانیه اتفاق میکنند (آنها هستند که) امیدوار تجارتی میباشند که تباه نشود (یعنی کسادی و زیان در آن تجارت نخواهد بود) +

اکنون می آئیم بر سر حکایت حضرت داود علیه السلام که من سببت بی نهایتی دار و بغرض فقیر که هم روی باشد و نکات و طالب دقیقه و بزرگوار این آیه و این حکایت منسوب بان میباشد +
 یاد او دانا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق ولا تتبع الهوی فیضلاک عن سبیل الله - ان الذین یضلون عن سبیل الله هم عذاب شدید بما نسوا یوم الحساب - "ای داود بد رستیکه ما ترا از جانب خود ما کم یا نائب خود قرار دادیم در روی زمین پس حکم کن میان مردمان با انصاف و راستی و هر دوی ممکن خواهش نفس خود را (که آن خواهش نفس) اگر اه کند ترا از راه حق - تحقیق کسانیکه منحرف میشوند از راه خدا مقرر است برای آنها عذاب بسیار سخت بسبب آنکه فراموش کرده اند (پایانند) روز حساب و انصاف حقیقی را" + حکایت حضرت داود و دود و زن او و خواهش گرفتن و دیگری را و آمدن و دود و زنش بصورت او میان و کیفیت نجه بر کسی معلوم است که خود حضرت داود گفت قال لقد ظلمت لبسوال فنجئت الی نجاه بیک این آیه نهاده تنبیه است و در کتاب یاد او خطاب تهدید است پس مسلمانان باید بخاطر بداند و فراموش نکند که فرمانبردار خدا و امر خدا و خصوصاً که امر حق الناس با

پیروی بذا و بوس بی نهایت سخت و مشکل است که انبیاء هم از آن ناگزیر و ناگزیر بودند تا چه رسد
 بسایر بندگان - اگر چه انبیاء را ما معصوم میدانیم مع ذلک از ترک اولی رهایی نداشتند *
 انا انزلنا علیک الکتاب بالحق فمن اهتدی فلنفسه ومن ضل فانما یضل
 علیها و ما انت علیهم بکیل - بدستیکه ما فرستادیم بر تو (ای محمد ص) کتاب را برای هدایت
 مردمان پس هر که هدایت یافت هدایت برای فایده و بهبودی خودش و هر که گمراه شد جز این
 نیست که گمراه شد برای نقصان خود (ولمذا) تو نیستی برایشان نگاهبان یا وکیل آنها
 نیستی * و ویل للمشکین - الذین لا یؤتون الزکوة و هم بالآخرة هم کافرون -
 اگر این آیه نسبت دارد به مشرکین معنی آن میشود "وای بر احوال مشرکین آنانکه زکوة نمیدهند
 و معتقد بایمانت و حساب و کتاب و جزا و عقاب نیستند" - پس از دو حال بیرون نیست
 (۱) یا مشرکین محض این گروه استند که زکوة نمیدهند و اعتقاد بر روز جزا ندارند - (۲)
 یا اینکه اینها نیز از جمله علامات مشرکین استند * از جمله علامات مؤمنین بعضی را خدا یقینی
 چنین بیان فرموده است و استجابوا للربهم و اقاموا الصلوة و امرهم شوری بینهم و
 حمارزقا هم ینفقون - و آنانکه فرمان خدا را اطاعت میکنند و برپا میدارند نماز را و کارهای
 آنها بروفق مشاورت است و از آنچه روزی داده ایم ایشان را اتفاق می نمایند * در این جا
 یک دو نکته باریک بنظر فقیر رسید اول آنکه ملا حظمه باید کرد عظمت و فوائد مشاورت را -
 ثانی اگر برادران دینی محاف فرمایند میگویم که مل و پیروان ادیان دیگر که باهم مشاورت می کنند
 و همدردی دارند بحقیقت آنها مؤمنین استند نه مسلمانان * و الذین اذا اصابهم البغی هم
 ینصرون - و آنانکه چون بر آنها ظلم و تعدی شود انتقام میکشند از ظالم * اگر معنی واقعی آیه
 همین است پس انتقام کشیدن از ظالم نیز بروفق مرضی خدا و یکی از اوامری و علامات
 مؤمنین است * یا ایها الذین امنوا ان جاءکم فاسق ببناء فلیبوا ان تصیبوا قوما بجهالة
 فصبوها علی ما غلظت اذ مین - ای مسلمانان اگر فاسقی نزد شما خبری آورد پس تحقیق کنید

در صدق و کذب آن خبر بیاور که ایذا رسانید قومی را از روی جهالت و پس از آن پشیمان
شوید از آنچه کرده اید و این طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهم یا العادل
واقسطوا ان الله يحب المقسطین - و اگر گروه (یا دو کس) از مسلمانان با یکدیگر جنگ کنند
پس صلح و بهید در میان ایشان - پس اگر یکی از آنها قهری بر دیگری نمود پس شما جنگ کنید
با آن گروه قهری کننده تا که اوجی کند بسوی حکم خدا (یعنی صلح راضی شود) پس اگر صلح
نمود و به آشتی راضی شد صلح نماید در میان آنها بر راستی و انصاف و بطریق زیاده که تحقیق
خدا دوست دارد و او دهنندگان و انصاف کنندگان واقعی را. انما المؤمنون اخوة فاصلحوا
بین اخویکم و اتقوا الله لعلکم ترحمون - این است و جز این نیست که دشمنین برادر
اند یکدیگر را پس صلح کنید در میان و برادر خود و برتر سید از خدا شاید که رحم کرده شود و
یا ایها الذین امنوا لا یسخر قوم من قومه عسی ان یکونوا خیرا منهم و لا نساء من نساء
عسی ان یکن خیرا منهم و لا تملکوا انفسکم و لا تباذوا بالالاقاب بشی الا سم بعد
الایمان و من لم یحب فاولئک هم الظالمون - ای مسلمانان نباید تسخر کنند گروهی از شما
گروه دیگری را (یا شخصی شخص دیگری را) شاید که تحقیق آن گروه تسخر کرده شده بهتر باشد
از این گروه تسخر کننده - و نه هم باید زنان تسخر کنند از زنان دیگر شاید که تحقیق زنان تسخر
کرده شده بهتر باشند از آن زنان تسخر کننده - و نیز عیب کنید یکدیگر را و یکدیگر را به لقبهای
مخوانید زیرا که بدنامی است فتح و گنه کاری بعد از ایمان آوردن و هر کس که از این اعمال توبه
نکند هر آنکه آن گروه ستمگران اند یا ایها الذین امنوا اجتنبوا کثیرا من النطن ان
بعض النطن اثم و لا تجسسوا و لا یغتب بعضکم بعضا یحب احدکم ان یا کل لحم اخیه
میتا فکر هتموه و اتقوا الله ان الله ثواب الرحیم - ای مسلمانان احتراز کنید از بسیاری
گمان بد در حق یکدیگر هر آنکه بعضی از بدگمانی ناگناه است و جستجو و کنجکاوی از یکدیگر نکنید -
و نباید که بعضی از شما غیبت گوید از بعضی دیگر - آیا دوست میداروی که از شما که بخور و گوشت برادر

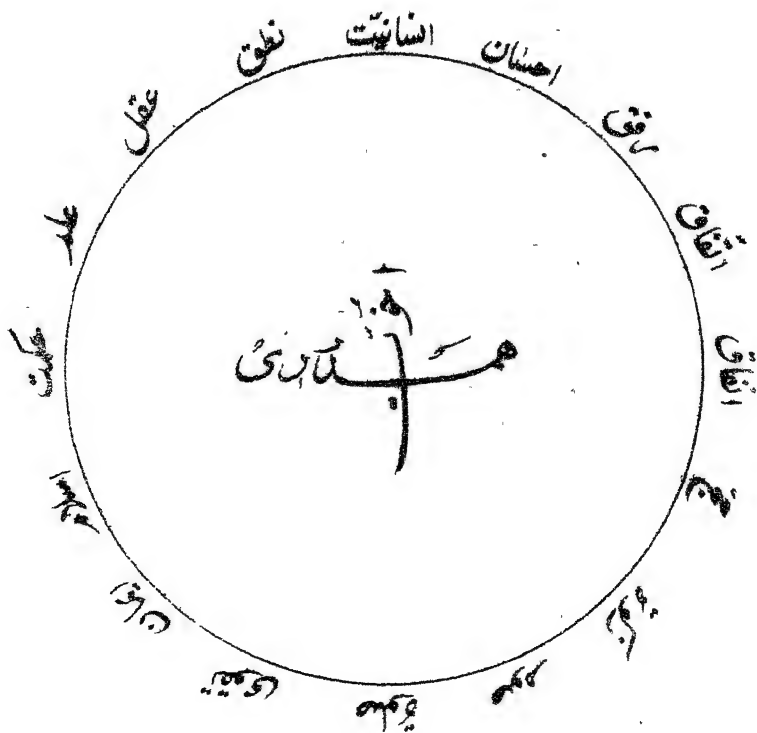
مردہ خورا۔ پس آن ذرہ گوشت براہِ مکر و طبعِ آن کس باشد۔ رہنا این
 ترمید بدستیکہ خدا تو بہ پذیر مہربان است۔ پس ازین آیت ہی آیت توبہ است اما
 خلقنا کہ من ذکر و انشی کہ در جای دیگر فرستہ شد۔

یک بزرگہ از نوشتہ است "صحیحین بن حضرت ابو ہریرہ کہ روایت شدہ سے ایک
 طویل حدیث ہے جسکے ایک ٹکڑہ کا خلاصہ یہ ہے کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا اے
 دار آدمی کو چاہئے کہ یا تو نیک بات سنہیں سے نکالے ورنہ چپکارسے۔ غرض اس آیت
 اور اس صحیح حدیث سے معلوم ہوا کہ جس طرح ٹھٹھے بہ گوئی منبت سے بان کونہ انما ایمان
 کی نشانی ہے اس طرح گالی کا منہ سے نکالنا جھوٹ بولنا امامت میں خیانت کرنا اتفاقاً ہی
 علامت ہے۔ اگرچہ این بزرگوار چندین حدیث دیگر ہم ازین قبل بیان کیا ہیں لیکن یہ بزرگوار
 کہ شان نزول این آیات چہ ہو وہ است و و چہ واقعہ نازل شدہ ہے۔

این آیت اخیر است کہ خدا تعالیٰ در کتاب داشت نہ طاعت بہ ۶۰ نہ طاعت بہ ۶۰
 بیکیر میفرماید۔ ان الذین فتنوا المؤمنین و المؤمنات ثم لم یؤاخذوا بظہر عذابہم
 و لہم عذاب الحریق۔ تحقیق کسانی کہ مردان مؤمن و زنان مؤمنہ را بہ فتنہ
 در انداختہ و پس از ان توبہ نہ کردند پس برای انہماست عذاب ہر دو جنس
 عذاب سوزندہ و بسیار سخت۔

بر تمام کسانی کہ از روی حقیقت و از خواص اسادت و مصمیم قلب بر فتنہ انہما
 مقدس و کلام پاک اود ملائکہ و قیامت ایمان آہ روہ انہما ہم اگر کہ آمان نہ اندازند
 عرض نمودہ ام کہ نیز در ای ناقص این عبد ذلیل خدا علیہ السلام است کہ انہما را از عذاب
 فرمودہ و انسا را برای ہمدردی ایک یکرو بر خود گرفتہ کہ انہما را بہ عذاب نہ فرستد
 و روتقی بہ ثبوت نیست ہر صاحب دانشی خود میدانند کہ حقیقت نہیں است کہ انہما را
 تحقیق در آن ضرور است۔ پس از آنکہ حقیقت اسلام و ایمان و تقوی بیان رفت آیات بسیاری

ذکر شدند آیات بسیاری دیگر ذکر نشدند زیرا که ضرورتی در نوشتن آنها نبود و هر که کلام مجید را
 بدست بگیرد و از ابتدا تا انتهای ملاحظه نماید می بیند که خواه آیات قرآنی نسبت بآدم سابقه داشته
 باشند و خواه نسبت باین اُمتِ سوای از او امر و نواهی و احکام الهی پذیر دیگری در قرآن ذکر نشده
 و آن همه رطب و یابس که خدا تعالی بیان فرموده که در قرآن موجود اند سر اسر نسبت دارند بآدم و او را
 یاب و نواهی به تمام آن او امر و نواهی منسوب اند به انسان و نظام عالم در میان بنی آدم که یا در حق یکدیگر
 نیکی کنند یا به نسبت یکدیگر ظلم و تعدی نمایند معنی واقعی و نتیجه تحقیقی نماز و روزه و حج و زکوة و
 دوری گزیدن از فواحش و شراب و زنا و اعمال صالحه و تقوی و پرهیزگاری و غیر اینها نسبت
 دارند به نیکی کردن بندگان بیکدیگر یا احتراز نمودن از ظلم و تعدی بیکدیگر پس اگر تا اینهمه را
 جمع آورده دایره بکشیم نقطه وسط آن می شود "اخوت" یعنی همدردی --
 بموجب این دایره ذیل



نقطه
نقطه دایره کون و مکان همدردی است غافل از درد کسان زن صفتی نامردی است
عجب این است که درودی تو سراپا دردی دین عجب تر که همه کار تو از بی دردی است

قلم
اخت چیست همدردی و لیکن یکی اکسیر و دیگر است عفت
چون بود این دو مارا خود عجب فی که باشد آسمان را قهر بر ما

رباعی
درودی به این لباس همدردی را برسد مست این گناه نامردی را
علامه و همه اگر ثبوی جانوری ناخوانده اگر که حرف همدردی را

رباعی
همدرد بود و نبود تو کم از غوری از دایره و مقام انسان دوری
یا آنکه درین کاسه سرخورت نیست یا آنکه زهر دو چشم بینا گوری

رباعی
همدرد درین زمانه منسود می نبود آری نبود از آن که درودی نبود
درودی بعثت چه نام همدردو بری همدردو کجا بود چومردی نبود

رباعی
انسان نبود که نیست همدردو کسان بی درد نباشد آنکه باشد انسان
قوی که در آن بوی زهد و دی نیست آن قوم ترقی کنده ای دُورست چسان

And wiser he whose sympathetic mind
Exalts in all the good of all mankind.

Goldsmith.

*I value myself upon sympathy; I hate
and despise myself for envy.* *Kames.*

*"We few, we happy few, we band of brothers,
For he today that sheds his blood with me shall
be my brother."* *Shak*

*"Let mutual joys our mutual trust
combine,*

*And love and love-born confidence
be thine."* *Pope.*



حصہ ثانی

اخوت و مفہوم واقعی آن چیت؟

در این لفظ "اخوت" جمع است تمام قرآن مجید و آمدن تمام انبیاء و رسل و نزول تمام کتب محض برای این لفظ است۔ فقیر چندین روز و شب درین تأمل و تفکر بودم کہ چرا خدایتعالی فرمودہ است ای مردم بدانید کہ من شمارا از یک پدر یک مادر خلق نمودم۔ و در ہر مقام خطاب میفرماید "یا بنی آدم" ای پسران آدم۔ و بالاتر از ہمہ میفرماید "بدستیکہ مؤمنان حقیقی واقعی براوند یکدیگر را"۔ این لفظ در سایر السنہ و در میان سایر اقوام نیز موجود است۔ بسیاری از جماعات را در زبان انگریزی "برادر" و برابر ہو "میخوانند بچنانکہ ما می گوئیم "برادران دینی۔ یا برادران طریقت"۔ یک فرقہ از عیسویان انگریز و امریکائی در میان خود مردوزن یکدیگر خطاب برادر و خواہر میکنند۔ مگر یاد آور نمیردیم در تمام کتب اہل اسلام شیعی و سنی درشتہ اند کہ حضرت رسول مقبول مصلی اللہ علیہ وسلم بسیاری یا تمام صحابہ خود را با یکدیگر برادر فرمود چنانچہ در ترجمہ تاریخ الخلفاء سیوطی طبع مطبع صدیقی لاہور صفحہ ۹۲ نوشتہ است "ترندی نے لکھا ہے کہ حضرت ابن عمر رضی اللہ عنہما کہتے ہیں کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے صحابیوں کے آپس میں بھائی چارہ کیا۔ حضرت علی کرم اللہ وجہہ روتے ہوئے تشریف لائے اور عرض کیا کہ آپ نے ہر ایک میں بھائی چارہ کیا۔ یا محمد بن روگیا۔ آپ نے ارشاد

فرمایا که تم و دنیا و آخرت بین میر و بجائی ہو۔ ازین بالاتر نمی شود که رسول الله ص با وجود این
 هم بودن و شریک در انفسا بودن حضرت علی مرتضی ص در آیه سُبَّانَہُ باز او را برادر خود ساخت
 هم در دنیا و هم در آخرت + بالجمله بیش از این تحقیق نمی توان کرد و فکر بجائی نمیرسد که این
 همه تاکید و مبالغه در امر "اخوت" چیست و ازین همه معلوم میشود که پایه و درجه اخوت از بهر چیزی
 اعلی تر است + البته یکی از کیفیات آن این است که مساوات واقع میشود در میان برادران
 یکی دیگر این است که بالطبع باید چنین باشد و هر کسی توقع این را دارد که "هم دردی"
 در میان دو برادر بغایت محال رسد که مافوق آن در جهان یافت نشود تا بجائی که برادری در
 جانشانی نسبت برادر خود ابداً مضایقه نکند و در هر امر او را بر خود اختیار نماید +

حالا اولاً الباب و اولوا الابصار باید تأمل کنند که آیا ممکن است که این مقام عالی
 برعکس این شود و این علویت عالی شان با خاک برابر گردد؟ بلی این ممکن است و از بهر می
 از امور سهل تر و هزارها بلکه کما و کرها بار واقع شده و در پیش چشم ما و همه روزه واقع میشود
 نه صرف در میان ادانی خلق بلکه در میان اعلای هم - نه صرف در میان صاحبان ملک و مملکت و
 دولت و ثروت بلکه در میان مینوایان هم - نه صرف در میان بھمال لایعلم بلکه در میان عالمان
 و دانشندان عالی مقام و بالاتر ازین ما هم + ابتدا این خشت را در جهان کج گذاشت
 قابیل که هایل را گشت و از روی قرآن مجید معلوم می شود که محض بسبب آن بود که نذر هایل
 در نزد خدا قبول شد اذ قربا قربانا فقتل من احدهما یعنی چون هر دو قربانی کردند و
 قربانی یکی از آنها (هایل) قبول شد پس آن دیگری یعنی قابیل قال لا تقتلنا گفت
 هایل را که هر آینه خواهم گشت ترا + اگر چه ظاهراً هیچ سببی معلوم نمی شود و آن حد و کین را در
 ابتدای جهان که هیچ چیزی وجود نداشت که موجب انگیزگی آتش آن کین شود مگر باز سببی را
 بر آن نسبت میدهند + در کتابها نوشته اند که حضرت حق در هر گلی یک پسر و یک دختر را توأم
 می آورد و حضرت آدم ع از آن پسران و دخترانی که از محل دیگر بودند و از یک شکم بودند

با دیگران متابعت می نمود. یک دختر را که اراده داشت به مایل دهد و شاید که توانا قایل
 هم بود قایل چشم بر او گذاشت پس حضرت آدم فرمود که قربانی کنند و قربانی هر که قبول افتاد آن
 دختر زوج او باشد. چون قربانی مایل قبول شد قایل بر او رشک برد و او را بگشت به حال
 این حکایت زیاده مقوی غرض ماست که آینده ذکر خواهد شد به حکایت فرزندان یوسف را
 هم هر کسی میداند که پنج سبب دیگری نداشت بجز آنکه یعقوب یوسف را بیش از سایر برادرانش
 دوست میداشت و آنهایی نهایت در پیج و رشک بودند و بهانه می جستند که یوسف را
 بکشند یا بهر نحو از پدر دور سازند. چنانچه ذکر آن در کلام مجید است اذ قالوا لیوسف
 واخوه احب الی ابنا منا..... اقلوا یوسف و اطرحوه ارضاً یحفل لکم وجهه ابیکم
 و آخر چنین کردند *

پس باید دانست که در جهان و از آغاز جهان بموجب سرشت انسانی "سر فرشته شسته
 و حیوان یا شیطان" دو خصلت را حضرت ابوالبشر از کتم عدم با خود آورد یکی جهل بود و یکی
 غرض. و تمام مفاسد عالم از ابتدا ازین دو خصلت بوده است و خواهد بود تا بقیامت. مگر هر یک
 ازین دو خصلت را بیان و شرح طویلی هست که درین مقام نمی توان کرد. مثلاً جهل و غرض
 مانند دو شاخ عظیم استند که از یک تنج برآمده اند و هر دو بسیط و خالص اند مگر جهل باریکتر و
 کمزورتر است و غرض قوی تر و پرنزورتر. از پهلوی هر یک از این شاخها یک شاخ باریکتری
 برآمده است و آن هم یکی باریکتر و یکی قوی تر. آنکه باریکتر است و در پهلوی جهل برآمده
 بیم است و آنکه در پهلوی غرض برآمده امید است. پس چنین است که تمام تباهی عالم
 (۱) از جهل بسیط است در یک جانب - (۲) از غرض بسیط است در جانب دیگر (۳)
 از خوف و رجاست در وسط این دو. مثال آن این است که بظاهر فضل قایل و برادران یوسف
 از روی جهل بسیط بوده است زیرا که در آغاز و او اکل جهان بوده اند که علم چندان نبوده است

له در این مقام و نیز از بحث ما خارج است و بیانی عقل و ثنائی بیان اینکه فعل حضرت داود علیه و حکایت
 نهم و نواج آری از روی جهل بوده است یا از روی غرض یا از روی ترک اولی یا از روی مصلحت خدا فی *

برخلاف فعل ہارون و پسد او مامون بخصوصہ از روی غرض بسیط بودہ است بیزرا کہ
 در بیان علم مامون کتابا سراسر بر استند و از آنجمله در تاریخ الخلفاء نوشتہ است کہ در
 طعن بہت تحصیل علم نمود و حدیث را از پدر خود و فلان فلان کسان آموخت۔ ادب را از فلان
 کسان آموخت۔ ”بڑا ہو کر فلسفہ اور علوم الادا کل میں اسکو تو غل پیدا ہوا۔“ کہ بہ نتیجہ
 آن تاثر بخلق قرآن شد + قبل از آن می نویسد۔ ”پھر ظاہر نے امین کا سر اور چادر چھڑی
 اور بھتی (بہ کجور کا بنا ہوا تھا) مامون کے پاس بھجوا دیا۔ مامون پر اپنے بھائی کے قتل کا
 سخت صدمہ ہوا۔ فی الاصل اسکا نشاء تھا کہ امین کو اسکی سامنے زندہ حاضر لایا جائے
 اور خود اسکے لئے کوئی سزا تجویز کرے۔“ + ازین عبارت معلوم میشود کہ بیچ او محض از آن بود
 کہ خود رو بر او را سزا اندادہ بود + جناب فاضل کامل شبلی نعمانی ازین ہم برابر در ہر دو مقام
 زیادہ غلو فرمودہ۔ اول در خصوص علم و کمالات دیگر مامون می نویسد۔ ”اسلام کو آج
 تیرہ سو برس سے کچھ اوپر ہوئے اس وسیع مدت میں ایک تخت نشین بھی ایسا نہیں گذرا
 جو فضل و کمال کے اعتبار سے مامون کی شان یتکائی کا حریف ہو سکتا۔“ اگرچہ امین تعریف
 در مامون وقتی صادق ہی آید کہ دیگر سلاطین اسلام صاحبان علم و دانش باشند و حال آنکہ
 بنارت کی ہم صاحب علم بودہ و اگر ہم بودہ بسیار معمولی بودہ + از آن طرف در خصوص قتل
 امین مینویسد۔ ”اس غیر متوقع فتح کی خوشی نے مامون جیسے رقیق القلب شخص کو بھی ایسا
 سنگدل بنا دیا کہ اوسنے اپنے بھائی کے خون آلودہ سر کو مسرت کی نگاہ سے دیکھا اور
 خوش خوشی سے سجدہ شکر ادا کیا۔“ قاصد کہ فردہ فتح کے صلے میں دس لاکھ درہم انعام
 دے۔ ”الخ + یعنی خوشی امین کامیابی غیر متوقع مامون شخصی چنان رقیق القلب را چندان
 سنگدل ساخت کہ چون سر خون آلودہ برادر را دید از مسرت سجدہ شکر بجا آورد و قاصد
 فردہ آورادہ لکن انعام عطا فرمود الخ +

در این عبارت جناب شبلی چند کمیت را بایض و زندان کمال غور ملاحظہ فرمائید

(۱) - بیچ مقامی از کتاب المامون بتقریبا در وقت قلب مامون - (۲) رقت قلب یا قساوت قلب مامون ہرچہ بودہ است ازین سنگدلی برہر صاحب عقلی معلوم میشود - (۳) بحال بیشتری وہی خونی است از خدا کہ باوجود آنکہ درجائی حکم بہ بنی اسرائیل نمودہ است یعنی حکم بہ بہانیان فرمودہ و درجائی بخود مسلمانان کہ قتل نفس (و آن ہم ہر نفسی کہ باشد) گناہ بسیار عظیم کسی از خوشی قتل برادر خود و حضور آن خدا سجدہ شکر و آن ہم شکر او بجا آورد - (۴) جای تامل است کہ کسی از مال ضعیفان و مظلومان رعایای ملکی کہ برحق خون برادر حاصل شود بحال بی پروائی واقعا دروہ لک درہم را کسی بدہد کہ خبر قتل یا سر برادر اورا آوردہ است - این امر یعنی قتل برادر مستوجب بہ مامون خاص نسبت داشت بہ عرض بسیط و خالص + اگرچہ بندہ را بیچ عرض دیگری نیست جز آنکہ ثابت کنم بر مسلمانان این زمان کہ معنی مسلمانی و دین داری بیچ نیست جسد ہمدردی و لیکن غیر ممکن است کہ بدون این تمہیدات و بیانات بر عرض خود برسم و چنانچہ باید و شاید عنہ عرض خود را ظاہر سازم و مسلمانان بخوبی معلوم نمایند کہ معنی واقعی ہمدردی چیست + مجملہ این است کہ ہر ہر دو تاریخ الخلفاء و المامون درج است در اولین کہ "اسکی نسبت مشہور ہے کہ وہ شیعہ ہے اور کہتے ہے کہ اُس نے اسی لئے اپنے بھائی مؤمن کو مغرول کر کے علی رضاء کو اپنا ولیعہد مقرر کیا تھا" + در ثانی یعنی کتاب المامون پس از آنکہ مینویسد مامون در بارعامی نمود و چنین و چنان کہ فرمان او کہ تمام حاضرین آن مجلس با حضرت علی رضاء بیعت کردند و باین سبب لباس درباریان تا ما سبز رنگ شد کہ امتیازی باشد مرتبہ سادات را و لباس فرج نیز تبدیل یافت میگوید در سراسر ملک احکام شاہی نافذ گشت کہ "امیر المؤمنین مامون کے بعد حضرت علی رضاء تاج و تخت کے مالک ہیں اور ان کا لقب الرضاء من آل محمد ہے" + اگر مامون برادر خود را نکشتہ بود اقل سیکہ این قول را قبول و یقین میکرد بندہ فقیر بود + در ایران ضرب المثلی است کہ میگویند "ہر کہ با مادر خود نزاکند با دیگری چہا کند" یعنی ہر کہ برادر خود را نکشد

نسبت بدیگران چه خواهد کرد +

اما در شایخ دیگر که گویند که کی در جنب بمل برآمده و درگیری در جنب غرض یعنی
خوف و رجا + باید دانست که هر دو خوف و رجا در مقامی متحد است و در مقامی مذموم -
و لیکن این هر دو غالباً در لباس مذموم ظاهر شده و میشوند و مخطوطاً در آن ممالک در میان
آن اقوام و ملل که همیشه حکومتها و انجمنی اصول و بنی قانون بوده اند و سلاطین در آن ممالک
و در میان آن اقوام با کل مطلق الفان و سر خود بوده اند و خلق عموماً بنده و عبيد آنها بوده اند
آنها خلق را عبيد خود دانسته و خلق نیز خود را عبيد آنها فهمیده اند + مگر همیشه بمقتضای بمل
بجمال که فیصندی (۹۹) بوده اند و در حالت خوف و رجا بوده اند و علماء که فیصندی (۱) بوده اند
در حالت غرض + و این گروه علماء باز بمقتضای حالت خود هم خوفشان زیاده بوده است
و هم رجاشان زیرا که اینها رؤسای قوم بوده اند و جمال تمام پیر و ان اینها بوده اند و اکثر این
گروه نزد سلاطین و اُمراء و بزرگان تقرب داشته اند و بخت مال و جاه و ثروت بیش
در دل اینها بوده و از آنطرف صاحبان مال و دولت و ثروت و جاه و آب و جا گیر و زمین
و عهده و خدمت بوده اند + اگر فقیری را بظلم و شکوه عذاب در می انداختند آن فقیر با عهده
تن نداشت ولی اگر یکی از این گروه علماء مورد قهر و غضب پادشاه یا وزیر یا امیر یا حاکم واقع
می شد تمام خاندان و اموال و املاک و غلام و کنیز و زمین و جا گیر و عهده و برادری شده اند و آنکه
بود این گروه بایستی زمانه سازی و مکر و فریب و عهده و دین بدینا فرودشی بکار برند و بروقی
خواهشهای نفس سلاطین و بزرگان رفتار کنند که بر تقرب و جاه و مال و آبروی آنها بیفزاید و بر
نفس و خیالات جمال نیز زیاده استیلا و غلبه داشته باشند + حالا در این مقام براسه مثال کی دو
کیفیت را منسوب به مأمون الرشید و فرزند او مأمون بنویسم که تمام مسلمان جهان باین دو نفر
میکنند و خصوصاً مولانا شبلی که مأمون را بر فلک هفتم برافراشته بهمان چیزی را که جناب
محمود عین حق مأمون تصور فرموده بنده عین حق و دوزم او و اتج قباچ می دانم +

اما ہارون و کیفیات عرض

در کتاب تاریخ مختلفہ نوشتہ است "ہارون الرشید کے بعض دلچسپ حالات" + معلوم نیست کہ این بزرگوار این کلمات را بطور طعن و از روی نفرت نوشتہ یا مانند جناب شبلی واقعاً از روی دلچسپی یعنی پسندیدگی + پس میگوید "ابن مبارک کہتے ہیں کہ جب ہارون خلیفہ ہوا تو اس کا دل مہدی کی ایک کینزک پر آگیا اور اسکو طلب کیا۔ لیکن اوس نے یہ کہہ کر انکا کرویا کہ میں تمہارے والد کی خواہ رہ چکی ہوں اسلئے تم مجھ سے فائدہ نہیں اٹھا سکتے لیکن ہارون الرشید تول کے ماتون مجبور تھا۔ اوس نے فوراً قاضی ابو یوسف (رحمۃ اللہ علیہ) درایتناظر و است) کو بلایا اور ان سے چارہ کار پوچھا انہوں نے کہا کہ امیر المومنین یہ فرض کرینا کہ تمام کینزکین سچ بولا کرتی ہیں صحیح نہیں ہے کہ وہ جھوٹ بولتی ہو۔ اب اسکو سچانے مانئے اور کام دل حاصل کیجئے۔ ابن مبارک کہتے ہیں مجھ میں نہیں آتا کہ اس واقعہ میں میں کن کن باتوں پر تعجب کروں۔ آیا ایسا بادشاہ پر جسکے ماتھ میں مسلمانوں کے جان و مال دیدئے گئے ہیں۔ اور وہ باب کی حرمت کا بھی لحاظ نہیں کرتا۔ یا اُس کینزک پر جسے بادشاہ تک سے کفار کیا یا اس فقہمہ زمانہ و قاضی مالک سلامی پر جسے بادشاہ کو مشورہ دیا۔ باب کی حرمت کی توہین کر اور اپنے باب کی خواہ سے قضاء شہوت کر اور گناہ میری گردن پر رکھے" +

حاصل این عبارت در فارسی این است کہ "ابن مبارک میگوید چون ہارون خلیفہ مسلمان و امیر مومنان شد کینزک کی از پدر را خواست کہ در فعل گیر و کام دل حاصل کند کینزک گفت میں بخوابہ پدر تو بودم و بر تو حرام استم۔ ہارون قاضی القضاۃ مسلمانان ابو یوسف را طلب داشت و از و چارہ کار خواست۔ آن قاضی دین بدینا فروش گفت اگر امیر المومنین فرض کند کہ آنچه کینزک کان میگوید صحیح است این غلط و خلاف عقل است ممکن است کہ دروغ گویند بر و بدعتی قاضی مسلمانان کام دل بر گیر + ابن مبارک میگوید کہ من عنید انم از کدام امر انگشت حیرت بزدان

گرم از فضل آن پادشاہ مسلمانان یا از انکار آن کینزک کہ دین خود را بدینا فروخت یا از فعل
چنان قاضی مسلمانانی کہ دین خود را بدینا فروخت و آن خلیفہ را ہدایت نمود بآن حرام خدا + مگر
بندہ را از ابن مبارک ہم زیادہ حیرت است از مصنف یا مترجم این فقرہ کہ بدنبال نام چنان
قاضی علیہ ما علیہ رحمۃ اللہ نوشتہ است - بیج شک نیست کہ در بین این حد ہا سال تمام مسلمان
بہمان مارون را امیر المؤمنین خواندند و در کتب نوشتند و این قاضی صاحب را علیہ الرحمہ خواندند
و نوشتند و یک مسلمان در کتب کہ در کہ این چہ واقعہ بود و چہ شد و سر اسر این یکہزار و سیصد سال تا بحال
اسلام ہمین حال بودہ است تا بامروز و ہزار ہا خلیفہ و غیر خلیفہ با کینزکان پر بلکہ با مادران خود
انخواستہ اند و بیچکس بر قباحث آن نظر نکردہ + اگر کسی بگوید از خلفاء و غیر خلفاء کہ بیچکس
با مادر خود چنین کردہ است مامی گوئیم بر فرض آنکہ میکرد در این کدام کس انگشت حیرت بدندان گزیند
باز حکایتی بیان میکند بموجب ذیل -

”عبداللہ ابن یوسف کہتے کہ مارون الرشید نے قاضی ابویوسف سے کہا کہ میں نے ایک
کینزک خریدی ہے مگر میں چاہتا ہوں کہ اس سے قبل از استبراء صحبت کروں اگر کوئی حیلہ
ہو تو بتلائے قاضی ابویوسف نے کہا کہ اسکو اپنے کسی بیٹے کو ہبہ کر دیجئے اور پھر اس سے
کناح کر لیجئے۔“ یعنی ”مارون الرشید قاضی ابویوسف را طلب کردہ گفت کینزکی خریدہ ام
وینخواستہ ام قبل از استبراء با او صحبت کنم۔ قاضی صاحب گفت اور اسیکی از پسران خود ہبہ کن
و پس اورا کناح نما“ + مگر حالا باید دید کہ مزوین خدمات لائقہ قاضی صاحب چہ بود +

”اسحاق بن راہویہ کہتے ہیں کہ مارون الرشید نے رات کو قاضی ابویوسف سے ہلاک
کوئی مسئلہ پوچھا۔ اور پھر انکو ایک لاکھ درہم دینے کا حکم دیا قاضی ابویوسف نے فرمایا کہ
یہ درہم مجھے صبح سے پہلے بجانے چاہئین۔ چنانچہ امیر المؤمنین نے حکم دیا کہ فوراً ادا کر دئے
جائیں۔ لیکن ایک شخص نے کہا کہ خراجی اپنے گھر سے اور خزانہ کا دروازہ بند ہے۔
قاضی ابویوسف نے فرمایا کہ دروازہ تو اسوقت بھی بند ہے کہ جب میں بلایا گیا تھا۔ یہ سنکر

فورا خزانہ کھلوا دیا گیا۔ خلاصہً این فقرہ این است کہ "اسحاق بن راہوی گوید شبی مارون قاضی ابو یوسف را طلب داشت و مسئلہ پرسید (بطور یقین این مسئلہ ہم از قبیل آن مسائل ماقبل الذکر بودہ) آنکجا امیر المؤمنین حکم نمود کہ یک ملک در ہم باو بدہند۔ قاضی صاحب گفت این مبلغ را یا بقیل از طلوع بن برسانند۔ شخصی گفت کہ در آن وقت در خزانہ بستہ است و خراجی در خانہ خود است۔ قاضی صاحب فرمود آن زمان کہ خلیفہ مرا طلب داشت آن وقت ہم در خزانہ بستہ بود۔ بہر حال در خزانہ باز شد و مبلغ مذکور او انگشت "۲۰ ہدیان مالینی مسلمانان بہمان بحال غور و ملاحظہ فرمایند کہ "غرض" چہ چیز است و اسباب غرض چگونہ است و غرض چگونہ خزانہ در بہمان کردہ است از آغاز بہمان و میکنند امروز و پیش چشم ما و خواہد کرد تا قیامت۔ چگونہ قاضی مسلمانان مردہ و کشتہ و دین فروش مال دنیا بود کہ نگذاشت صبح شود و برای اعمال شیطانی خود چگونہ جری و دلیر شدہ بود و بر پادشاہ مسلمانان غلبہ ہم رسانیدہ باد۔

اما مامون و کیفیت خوف

جناب مولانا شبلی در کتاب مؤلفہ خود المامون پس از آنکہ مامون را تمام صفات کمالیہ بر فلک برا فراشتہ ابتدا این فقرہ را نگاشتہ "شخصی حکومت کا زور مامون کے عہد میں بھی بڑی قوت کے ساتھ قائم تھا۔ لیکن وہ اس بدعت کا مجدد نہیں ہے۔ اور اگر اسکی جلتی تو اس حالت میں ایک مفید انقلاب پیدا ہو جاتا۔ یعنی حکومت شخصی در عہد مامون ہم بغایت زور و استیلا ہو مگر او باعث و موجب این بدعت نبود بلکہ دیگران کہ قبل از و گذشتہ بودند انہما موجب بودند و اگر از عمدہ او برمی آمد در این حالت یک انقلاب مفید پیدای شد۔" حصہ اخیر این جملہ را بندہ بخوبی تفہیم شاید مراد مولانا این است کہ اگر مامون میتوانست کہ این بدعت را دور و معدوم سازد انقلاب عظیمی پیدای شد مگر نمی توانست و فی الواقع آن چہ بود معلوم نیست و خود مولانا بیان فرمودہ + مانعی کہ بنظر بندہ می رسد

بز غرض پنج چیز دیگر بنودہ است و نباید ہم باشد + ہر شخصی کہ ذرہ مغرور سرور و میداند کہ معنی
 و مفہوم حکومت شخصی چیست + اکنون بندہ از روی کلمات خود مولانا ظاہر میگویم کہ مفہوم حکومت
 شخصی چیست - نسبت بہ بیانی کہ نمودہ است در صفحہ ۲۲۱ کتاب خود کہ میگوید در زمان حضرت
 عمر بن کمال آزادی بود و مردم بر اعمال آن خلیفہ و ایشاں نکتہ چینی میکردند جناب شبلی میگوید
 "ماون کے عہد کا مقابلہ کرو کہ اوس کے غیر معتدل اصرافات پر کروں مسلمانوں میں سے
 ایک بھی نکتہ چینی کی جرات نہیں کر سکتا - کل بیت المال (بلک فنڈ) ایک شخص کے ماتہ میں
 دیدیا گیا ہے اور وہ جس طرح چاہے اوس پر آزادانہ تصرف کر سکتا ہے" - ہر دو غرض ماورائیں
 بحکمہ موجود است (۱) معنی حکومت شخصی و (۲) خوف +

خروندان باید گوش خود را باز کند و ہوش خود را بر این کلمات حق و بی بسیار تلخ و
 ناگوار بگارد + چیزی کہ موجب تباہی اساس اسلام شد از ابتدا کہ بروربین زبان رسید
 این بود کہ نویسندگان اسلام - مورخین اسلام - مصاحبین سلاطین اسلام - قاضی القضاات
 مسلمانان - تمام محض از روی غرض مصلوی یا موموی ہمیشہ تعریف و تہجید گفتند از سلاطین اسلام
 عہد خود یا زمانہ ما قبل خود و تمام اعمال مقبوضہ و سیمہ آہنار امد و سدہ و پسندیدہ خوانند و دانستند
 و ظاہر نمودند + مگر کمال تعجب است کہ در چہار دہم صدی اسلام و باوجود آنکہ ہمہ مسلمانان و
 خصوصاً مسلمانان ہند بزم خود از خواب غفلت بیدار شدہ اند چشم و گوش آہنہا باز شدہ و بظاہر
 ترقی مردم یورپ را معلوم کردہ اند و آواز "ایجوکیشن ایجوکیشن" بر آسمان بر شدہ و صد ہا
 مدرسہ و کالج باز شدہ مع فلک بزرگواری قلم بر میگردد و این چیز ماری نوید و ابداً ملاحظہ نمی کنند
 کہ اگر غرض او بیداری و ہشیاری و ترقی ملت خود است باید ہر چیزی را کہ ممدوح است
 مدح کند و ہر چیزی را کہ مقبوح است ذم گوید و ہر فقرہ و جملہ کتاب او شتمانی باشد ہم از مدح اعمال
 مدح و ہم از ذم افعال مذمومہ + بنا براینکہ جناب مولانا تمام اعمال و افعال ماون را نیک و بد
 میداند یکی دو فقرہ از سر اسر کتاب مؤلفہ او شان اینک بیان می شود در ذیل -

”مامون کی فیاضی کی تعریف اُس کے ارکان دولت نے ضرور کی ہوگی جس نے رکاب سے
 پاؤں نکالنے کے پیشتر ایک ضلع کی آمدنی کے چار خس بجیس لاکھ چھ ہزار دینار تھے ویکہ
 یہ ایک جزئی مثال ہے۔ شعرا اور اہل فن کو ہزاروں۔ لاکھوں درہم و دینار عطا کر دیتا
 مامون کا ایک معمولی کام تھا۔ ”لب مطلب این فقرہ این است کہ“ فیاضی مامون بحدی بود
 کہ پیش از آنکہ پای خود را از رکاب بیرون آورد چار خس از مالیات یک ضلع ملک کہ بیت
 ملک و چھ ہزار دینار بود بخشید۔ و این یک جزئی مثال است از بذل و بخشش او۔ شعرا و اہل
 فن را (معلوم نیست کہ اہل فن کد ام گروہ مراد اند شاید قوال و قواد و مسخرہ و ہنر اہل باشند)
 ہزار ہا و لکھا درہم و دیناری بخشیدہ و این صرف یک کار معمولی او بودہ “ شاید بعضی اشخاص
 و بسیار معدودی کہ از وضع جهان و جہانداری این زمان آگاہ است و اینگونہ بخشش را دشوار
 تذیر و اینگونہ بذل را کار برادران شیاطین میدانند نکتہ چینی کردہ باشند و انذا بحساب شعلی
 و کمال بخشش خاطر و قہر میفرماید ”این یک غلط عظیم است کہ ماطر سلطنت امروز را با طر سلطنت
 ایشیائی زمانہ قدیم برابر کنیم۔ کسافی کہ در این زمان تعلیم یافتہ اند و ایاتی کہ در تواریخ قدیم است
 عموماً محل براغراق میکنند چنین گمان مینمایند کہ پس از مصارف ملکی و فوجی این ہمہ مبلغ کجا باقی
 می ماند کہ برای این فیاضی کافی باشد۔ لیکن این غلطی آنہاست کہ مصارف ملکی و فوجی
 سلطنتہای قدیم ایشیا را قیاس بر این زمانہ میکنند و حال آنکہ آن زمانہا صیغہای مختلفہ
 عمدہ (یعنی ادارہ و شعبہای حکومتی) نبود و مواجہہ نیر بسیار کم بودہ است “ اس لئے
 خزائن عامرہ کا بڑا حصہ ان فیاضیوں میں صرف ہوتا تھا جسکو آج ہم فضول اور لغو بتاتے ہیں
 باین سبب یک حصہ عظیم خزائن عامرہ باین فیاضی ہا صرف می شد کہ امروز ما فضول و لغو ظاہر
 می کنیم +

بندہ از آن اشخاص نیستم کہ این چیز ہا را کہ در تواریخ اسلامیان نوشتہ باور نہ کنم و
 اغراق و ادعای کمال یقین را وارم و رواحیت آنہا و این را ہم بخوبی میدانم کہ این حال در ہر سر

ملک جهان از هزاران سال قبل از اسلام جاری بوده است مگر در میان مسلمانان از جهان ابتدا
اسلام یعنی از زمان تحدید جاری شد صد و هزار بار بیش از سایر ائمه و همه جا جاری بود و
پایسته فرو آمده تا زمانه ما رسید و در همین وقت هم که قلم در دست بنده است و در سراسر
همانک سلامیان همین حال است و این کتاب نوشته میشود برای بیان این اعمال غیر محدود که
جناب شنبلی آنها را مخرج و مجروح نوشته و تاکید و باجه هم وارو که بیشک چنین بوده و اغراق
و کذب نبوده و مردم باید حقیق آنها را قبول کنند اکنون در پیش چشم همه مسلمانان است
که در ملک با مجلس شورای ملی برپا شده معلوم گشته است که قبل ازین چه خرابیها شده بوده است
بواسطه آنکه سلطنت شخصی و پادشاهان خود سر و سلطان اصفهان بودند و سابقا مردم ملک را بطور
غریبه میگفتند که خزینه ایران پر است از اشرفی و چندانکه زرد در خزانه ایران است و خزانه هیچ
ملکیتی نیست و لیکن اکنون معلوم شد که ایران چندین نرور مقرض است هر چند که شاه بیچاره قاضی
ماند مأمون قیاض نبود که زر ملک را به او بپاشد و سحرگان بیجا بخش و بخش کند و بی بیشک
این مبلغ گراف را که بقرض گرفته بوده بطرفی صرف کرده بوده است که بالکل بی ضرر و خلاف
حکمرانی و سلطنت نیک بوده اگر بجای بود فقره چندی از بهیوده خرجی نادانان خلاف و دیگر
سلطان مراکو و سلاطین دیگر اسلام جهان هم بیان میکردم *

مگر بنده یک سوال میکنم از جناب شنبلی و بحقیقت از تمام خردمندان و علما و مولویان ملک
اسلام که در بین مکنز او سیصد سال همه در خواب غفلت بودند و خود معترف استند که در خواب
غفلت بودند و بی بواقع در بین همین جزو زمانه بیست و پنج سال از خواب غفلت بیدار شدند و شورش نمودند
در سراسر ملک اسلامیان که خود را ترقی دهند و در سماء اسکو له و کلچ مایر پا کردند و توانا
ایجو کیشن را بر تمام جهان رسانیدند و خود جناب مولانا چندین در مدرسه العلوم علیگر مدریس
در هر کاری پیرو سر سید احمد خان بوده است آیا ترقی عالم را در پی میداند؟ آیا ترقی درین
که مردم معلوم مغربیه را حاصل کنند؟ سر سید احمد خان که خیالات دیگر داشت و اساس این

را بر وضع دیگر یعنی وضع جدید و بموجب خیالات امروزه همان قرار داد چگونه در آغاز کتاب
المأمون تقریظ بر کتاب مذکور نوشت و مطالب آنرا پسند فرموده ۹۰

اگر چه همه خردمندان اسلام بطور یقین میدانند که مسلمانان از این درجه ترقی قدم پیشتر
نخواهند گذاشت یعنی از تحصیل علم و برآمدن بی آسے - یا بر تشریفات لا - یا واکتر - همین علومی
که در زمانه مأمون هم آنها را در کار بودند که یا قاضی شوند - یا شاعر و ادیب و مسخره و هنرآل
یا طبیب و مخم و رمال و فال گیر و محدث و مؤرخ و مؤرخ نویس و خوشامد گو - مگر آن کسی بگوید که آیا
مسلمانان ترقی را در وضع حالیه مردم یورپ میدانند و میخواهند یا در وضع حالت زمانه مأمون و
مأمون و بنی امیه و بنی عباس ۹۱ در نظر دور بین فقیر الان کما کان تمام کیفیات و حالات و وضع
ملکاتی و حکومت و زیست و زندگی و معاشرت امروزه ترکی - ایران - مصر - افغانستان - مراکو
حیدرآباد و غیره هم بعینه همان حالت زمان مأمون است و بس ۹۲ شاید اکثری از خردمندان
اسلام زمانه مأمون و مأمون را بهتر از این زمان بدانند مگر فقیر این زمان را بهتر و برتر میدانم
چرا که در زمانه مأمون و مأمون درجات یونیورسیتی - بی آسے - آیم آسے - واکتر - و امثال اینها
و نیز خطابات شتی اس آئی - کے شتی اس آئی - سر فلان و سر جهان - و فلان فلان نشان تقه
نبود و امروز وجود دارد ۹۳ بیشک برای انتظام مدسسه نظامیه بغداد کایتی - کرسی نشین -
ترستی ما - سکرتری - پرنسیپال - و غیره و غیره نبوده و از طرف حکومت هم واکتر نبوده و امروزه
اینها موجود استند ۹۴ بیشک در آن زمان عدالت العالمیه و هنر و ماکیل درجه اول و دوم و
سوم نبود - پولیس و پوستخانه و دفاتر فینانس - هوم سکرتری - مالیات بند و بست - کوئل فند
جائس وضع قوانین و کبئیت و غیره و غیره نبوده و امروزه تماماً موجود دارند مگر معلوم نیست که
چون این همه را مردم یورپ از مسلمانان آموختند کوت و تپلون و امثال اینها هم بگویند که اینها
صرف متعلق بزمان ما هستند که کون و در ترقی است ۹۵ بهر حال با وجود آنچه ذکر شد هنوز جهان آتش
است و جهان کالنه - همان اخلاق و تمدن - وضع زیست و زندگی و اعمال بیوده و اتلاف زر

دگرسته بودن و خفقت و بکین مژگون صاحبان علم و دانش و کمال و خوش گزینیدن و بعضی
و عشرت بسر بردن او باش و کلاش و سحره و مطرب و مشیا و در خاص و محش و مشی برهان
سوال است که در زمانه خلفا ربیع بنی امیه و بنی عباس بود +

بنده یک سوال میکنم از جناب شبلی که آیا خوش میدارد که کسی از او قدر نماید برای آنکه قصیده
غزالی بگوید و روح آنکس و او را شاعر بخوانند - یا آنکه او را احترام نمایند و قدر شناسند بجهت
فضل او و او را فاضل گویند - شاید طبیعت مولانا بآن امر اول زیاده مایل و راغب باشد یا آنکه
شاعر کامل را با فاضل کامل یکسان داند و طبیعت بنده خلاف این است + من چنین میدانم
که هر چند فردوسی و فارسی خلاق سخن بود و مردم او را برای اشعار بلند پایه آبدار و تعریف میکنند
و بی بحقیقت تعریف فردوسی در این بود که روزگار سلاطین کهن را نو کرد و سر اسرگاب او اندر زد
نصیحت است برای آیندگان + همچنین سعدی علیه الرحمه دیوانی دارد بسیار ضخیم و اشعار و غزلیاتی
که بواقع آدم راست میسازند مع ذلک چند آنکه گلستان و بوستان او مفید استند بر احوال بندگان
خدا و دیگر اجزای دیوان او نیستند و کارهایچس نمیخورند + بالجمله غرض بنده ذم شعر و شاعری
نیست بلکه غرض بنده فائده است که از هر خبری بنندگان خدا میرسد و باید برسد +

اکنون یک سوال دیگر میکنم از جناب مولانا شبلی - آیا آنجناب که تمام کتب عرب را زبرد
کرده است و خصوصاً احوال مأمون را بخوبی میداند میتواند گفت که در عهد خلافت مأمون عدت
شعراي کامل و صاحبان فضل و کمالاتی که بودند که بی نهایت مالدار بودند چند بودند و از آنطرف عدت
آنها را که گرسنه بودند و بیوا بسر بردند و مردند چند بودند + جناب مولانا در صفحه ۲۵ کتاب مؤلفه
خود میفرماید "سواي این معنی ما یک طائفه دیگر نیز محاسن مأمون را زب و زینت می بخشیدند
تمام کل اقدام نازنینی که از جنگهای روم و ایشیای کوچک اسیری آوردند و لالان آنها را
بقیمت های ارزان خریده موسیقی - شاعری - آیام العرب - ادب - خوشنویسی - ظرافت و عافیه و
تسلیم نموند و در این فنون آنها را کامل کرده بقیتهای بسیار گزاف میفرودقتند" - پس این جمله

را میفرماید که بزبان خودش اردو مینویسم "مانون کے شبستان عیش میں ان خود شون
 کا ایک بڑا جھرمٹ رہتا تھا جسکی خریداری اور تربیت نے خزانہ عامرہ کو اکثر زیر بار کر دیا تھا"
 و لیکن معلوم ہی شود کہ آیا آنہم کینز کان را خاص مانون یخرید و واحد کائف ہو یا دیگران ہم
 یخریدند۔ و دیگر آنکہ حنوم ہی شود کہ آن جھرمٹ مشتمل بود از پنچہزار یا دہ ہزار پس مینویسد
 کہ کینز کی را باین صفات مذکورہ آورد و قیمت گزافی برای او طلب کردند۔ مانون گفت من
 شعری میخوانم اگر جواب آن را فی البدیہہ گفت از اصل قیمت ہم زیادہ میدہم۔ پس شعری را خواند
 و کینز فوراً در جواب گفت اذا وجدنا محباً قدا فضوبہ داء الصباۃ اولینا ہ احسانا۔ معلوم
 شد کہ قیمت او را عطا فرمود۔ اکنون بندہ از فرمای این کلمات میگویم کہ پادشاہ عظیم الشانی
 کہ شاید آمدنی ملکیش بچاہ کہ ورور بودہ است و بیچ اوارہ حکومتی نداشته است و چاکران موافق
 او بسیار معدود بودہ اند و ایچکس را قدرت دم زدن بودہ است در آن ہمہ ہیوہہ خراجی او
 و عیاشی و شہوت رانی او باین غایت بودہ است بچمل کہ وہ ہزار کینزک داشته است و تمام
 آن آمدنی را در پای اینہار باد میکردہ است و ہمیشہ خزانہ عامرہ او زیر بار بودہ ۔

پس بندہ سؤال میکنم از جناب مولانا شبلی کہ آیا این وضع سلطنت و حکومت در نزد ہم و
 دانش اوشان مطبوع است۔ اگر مطبوع است جای گفتگو نیست۔ و اگر مطبوع نیست کمال
 تعجب است از بزرگواری کہ اینکہ نہ چیز ما و اعمال را داخل مدہ حات شمارد و اینگونه زرنندگان
 خدا را بر باد و ان فیاضی خواند۔ خود جناب مولانا از وضع و حالت حیدرآباد شکایت داشت
 کہ چنانچہ لازمہ قدر منزلت او بودہ از و احترام نداشتند و یقین است کہ نزد ہر امیر و بزرگواری
 کہ میرفت بقدر موقی جان۔ یا ریشم جان فاحشہ و قاضیہ از این قبیل قدر و منزلت نداشت و
 آن فاحشہ را بیشتر احترام میگذاشتند از وہ چنانچہ ماہی دو صد روپیہ برای او قرار دادہ بودہ
 و حال آنکہ ہر یک از این فواحش را ماہی پنچصد و ہزار روپیہ بلکہ در یک شب پنچصد روپیہ میدادند۔
 و باین منوال یقین است کہ ہزار عالم ماضل را در نزد مانون احترام کی از آن کینز کان نبود۔

پس این چه سلطنت و حکومت و ملکداری بود که قابل مزح و ثنا باشد ؟

مگر از کیفیات بسیاری از کتاب المأمون یکی دو فقره دیگر را می نویسم و از این مطلب در اینجا دست میکشیم + در صفحه ۷۷ مینویسید چون مأمون به شمس رسید چند شخص که سردار آنها غالب سفودی بود و شب جمعه ۲ شعبان در حمام ذوالریاستین را بقتل رسانیدند - مأمون شادی کرد که هر که قاتلان مقتول را گرفتار کند و ده هزارا شرفی باو بدهد - چون قاتلان مذکور را آوردند جو یا شد که کدام کس آنها را بران کار بداشت همه گفتند تو خود بودی آن کس منع و نکر آن قاتلان را تمام بگشت + پس در صفحه ۷۸ مینویسید شاید مقتضی بر مأمون الزام آرد که ذوالریاستین که اساس حکومت او را استوار نمود با اشاره خود مأمون بقتل رسید "لیکن هم پرچمته که آخر علاج کیا تها ذوالریاستین اپنی خود سری سے باز آسکتا تها اہل عرب او سکے سامنے سرخجکا سکتے تھے - موقع ایسا آڑا کہ بقای خلافت اور ذوالریاستین کا اجتماع ناممکن ہو گیا تھا " شاباش مولانا خوب رفع الزام از مأمون نمودی - غدر بدتر از گناہی بہ ازین نمی شود - و ازین مقام باید بنده بقول ابن مبارک بگویم کہ من نمیدانم بکدام یک ازین امور تجنب نمایم - از فضل مأمون یا رفع الزام نمودن بناب شعلی از او + مگر جناب مولانا میفرمایند حضرت علی رضا امام ہفتم را مأمون با شین خود قرار داد و شیہا میگویند او را بقتل رسانید - (این ہم بر بندہ معلوم شد کہ کچھ حساب یا اشتباہ حضرت رضا امام ہفتم شدہ) + پس میفرماید درستی موقوف اسکے محاسن و فضائل کا علانیہ اعتراف کر کے بڑی حسرت سے لکھتے ہیں کہ افسوس شیعہ تھا " +

مشہور است کہ وقتی شخصی گفته بودہ است "حسن و حسین و قرآن معاویہ بودند" و شخصی دیگر جواب گفته بودہ است کہ در حسن و حسین را درست کنم یا و قرآن معاویہ را - اگر مأمون شیعہ بودہ است یا باید بگویم کہ شیعہ بسیار بد و مردودی بودہ است کہ اول برادر خود را بجنب جاہ بگشت و از خوشی قتل او سجدہ شکر بجا آورد - بعد وزیر خود را کشت کہ او را

بر تخت نشاند و بسطنت رسانید. بعد قاتلان او را کشت. آن غایت شهرت پرست بود که صد ها و هزار ها کینز میخرید و نگاه میداشت. آن همه مال خلیق الله را بر باد میداد. و آخر الامر امام مقرر غرض الطاعه خود را هم کشت. مرا ابد با جناب علی خصوصت و غرض نفسانی نیست بلکه شفیق بنده است و او تنها مورد افسوس نیست بلکه تمام مورخین اسلام مورد افسوس اند. افسوس است که چنین فاضل کاملی اینسان ساده لوح و بقول اهل ملک خودش پورانه فیشن است که بنویسد تمام مورخین سنی علانیه بر محاسن و فضائل مأمون متحرف اند و بی کمال حسرت میگویند. افسوس که شیعه بود. از این کلام معلوم میشود که تمام مورخین سنی بسا و گوی این جناب بوده اند و از ابتدای نام شیعه چنان بر بوده است که مورخین سنی از روی فحش گفته اند مأمون شیعه بوده. در این همه کیفیات مرا یک غرض خاص است و آن این است که مال دنیا و اغراض نفسانی چگونه است و چگونه صاحبان بصیرت را ناپایمی سازد. و از آن طرف خوف هم عجب چیزی است یعنی خونی که یا از روی بیم جان باشد یا از روی امید نان. و با آنکه تمام خرابی جهان و از ابتدا جهان یا از روی همتا بوده یا از روی غرض. یا از بیم جان. یا از امید نان. و در میان این چهار کیفیت هیچ کار به و مذموم و گناه کبیره یا صغیره در جهان فرو گذار نشده است حتی کشتن پدر پسر و پسر پدر و برادر برادر و مادر دختر و دختر مادر و خواهر خواهر را و همچنین زنای با محارم و اعمال از اینها بدتر هر چه را با تصور کنیم.

اکنون می آیم بر سر کیفیات دنیوی و اموری و سببیه مر بوطه به جهل و غرض

پوشیده مسا که بنا بر ارتباط غرض این فقیر که ثابت نمودن این امر است که این اوضاع جهان و دین و مذهب و ایمان و خدا شناسی و عبودیت و هر چیز دیگر محض برای همدردی جنی آدم است از یکدیگر و نسبت با هم باید ملاحظه نمود که دین و مذهب چها کردند در هر زمان و در میان هر قوم و هر ملت و همچنین در میان جهل و غرض نفسانی و خوف و رجاء دین و مذهب چه شعبه بازیا

میکرده اند و هنوز میکنند + باید دانست که دین یاندهیب در هر زمانی در میان جمل و غرض خوف
در جا چیزی بود و اثری داشت مانند شراب و آتش - بزرگی گفته است "باده فی در هر سری میزند
آنجنان را آنچنان تر میکند" مثلاً اگر شخصی جاہل محض باشد و در حالت بوشیاری اعمال افعال
واقوال و کردار او همه نامحار استند باید دید که اگر شراب بخورد چه حالتی بهم میرساند همچنین اگر
الکل آتش بسیم خشکی بگیرد چه نتیجه از او حاصل میشود +

دین و مذہب را از ابتدای عالم چند اثر یا کیفیت خاصی بوده (۱) آنکه در میان معدودی
از خلق خدا که بطا ہر از کر و ما جاہل اندکی عاقل و با علم و ہوشیار و چالاک تر بودند کیفیتی داشت
کہ آنها خود را بت الشرح انسان میدانستند و خود را بر سایرین مالک جان و مال و زن و فرزند
تصور میکردند و خود را شبان بر کر و ما رمہ می پنداشتند (و غالباً و اینموندی جاہل) کہ محض بار او
و خواہش نفس خود آنها را محکامه دارند و ہمار و بر مبنی انگندہ ہر کجا کہ بخوانند بکشند - (۲)
آنکہ کر و ما جاہل بخت را باین عقیدہ درمی انگندہ کہ ما بنده و برودہ و عبد و عبید آن گروہ اول استیم
و جان و مال و اہل و عیال و زیست و زندگی ما از آن آن گروہ است ما را ابد اختیار ندادہ اند
و ما باید تسلیم محض باشیم در قبضہ اختیار و اقتدار آنها - (۳) آنکہ در و ما غ گروہ اولین درمی انداخت
کہ ما باید تمام خلق بہمان را بر نور و جبروت طابع و مقتدا خود سازیم و در این کار فتح و ظفر میسر نمی شد
جز آنکہ بہ عہدہ و وعید جاہل را بر این کار بدارند و باقسام جیل و تذاویر و بر غبت بہشت و خوف از
دوزخ آنها را بجرکت در آرند و انگینہ سازند برای مارب و اغراض خود - (۴) آنکہ در و ما غ
گروہ ثانی درمی انداخت کہ آری حصول مال و زر و دولت و عیش و نشاط و شہوت رانی این
دنیا و اجر و ثواب آخرت محض موقوف است بر این کار کہ بندگان خدا را بہانہ دین یا کفر و زندہ و امان
بکشیم و مال آنها را یغنا و زن و دختر و پسر آنها را اسیر آریم یا آکودہ و امن سازیم و نیز مستوجب قرب خدا
باشیم و بہشت ملک طلق ما گردد + مگر کامیابی در این امر مقتضای حالت و وقت و چیز دیگر را ضرور
داشتہ اول شمشیر بود و ثانی زبان - اگر شمشیر بود ابد حاجتی بزبان نہ داشت - ولی اگر شمشیر نبود

بناچار بایستی زبان در کار آید ولی بیشک زبان گاهی کامیاب نمی‌شود و اگر می‌شد بی‌نهایت کم
نگریه و صورت حرکت می‌کرد و یکی بملایمت و یکی بخشونت - در صورت آنکه فی الجمله کامیابی بود ولی
در صورت ثانی قضیه برعکس بود زیرا که هزار مایه خون ناحق ریخته می‌گشت و عاقبت الامرطوب و
مقصود هم بدست نمی‌آمد - این همه که عرض شد از قدیم الایام بر همین منوال در سراسر ملک جهان
وجود داشت و اگر ما در تاریخ جهان ملاحظه کنیم صدق این کلام بر ما معلوم می‌شود +

اما آنچه واقع می‌شد در میان نصاری منسوب به تمام این مشقوق بالا بر این صورتها بود - چون
شاگردان یا خواستارین حضرت مسیح پراکنده شدند و خلق را بدین سیاهی دعوت نمودند تا بدایمی از آنها
پاکون نام به شهر روم و از خلفه مملکت روم الکبری داخل شده اهل آن شهر را بدین عیسوی در آورد
و بطایفه آنکه این شهر اولین شهر بود که ابلش بدین مسیحا درآمد شهری گشت مقدس و مبرک مانند
بیت المقدس یهود و کعبه اهل اسلام + از آن پس نصاری گفتند که شخصی را باید گردید که بمنزله رئیس
باشد و شخصی را گردید ملقب نمودند به "پوپ" - هر چند که یکی از آن پوپهای نخستین پسر جاری بود
مگر ملاحظه و ارتباط دین و بمقتضای حماقت خلق آن زمان عظمت و جاه و جلال و جبروت و استیلا می‌خواست
را این پوپها بجای رسانیدند که بیک از خلفاء اسلام یعنی خلفاء دینی اسمیه و بنی عباس بپایه آنها
نرسید زیرا که پوپ در لباس دین کار میکرد و در لباس پادشاهی و مملکتی و لهذا مملکت بود و بر جهان
مال و خیال خلق اند - چنانچه نوشته اند و حتی یکی از پوپها در نگهداری سواره میرفت و در پادشاه
عظیم الشان پیاده در رکاب او مانند غلامان میرفتند و شخصی با کمال استعجاب آواز برآورد که عظمت
لله این چه شان و جبروت است که مشاهده میشود +

هر سال در روز خاصی پوپ بر منبر خود بری می‌نشست و هر کسی را که در این سال نور و عتاب قهر واقع
شده بود یعنی بروقی عقیده اهل اسلام گناه کبیره کرده بود فتوی "از کما میونی کیشن" یعنی ارتداد و
دروغی او جاری می‌کرد و تمام خلق از پادشاه عظیم الشانی گرفته تا فروترین مردم بخود می‌زدند که آیا
این فتوی را در حق کدام اشخاص جاری خواهد کرد - البته سلاطین و بزرگان بیشتر مورد عتاب و قهر

و واقع می شدند بحقیقت غرض آنها هم همین بود که بر پادشاهان و بزرگان استیلا داشته باشند چون
 پوپ حکم اردو کسی را میداد اگر چه پادشاه و مملکتی بود حتی زن و فرزندان او نیز از نوک تاره می کشیدند
 و ریاستی بدست خود نیز و بخورد و برین حال بسر میکرد تا هر زمانی که پوپ قلم عفو بر خطای او در
 میکشید و وقتی دیگر جهان بود که بر شهری و ملکی قهر میکرد و میگفت که این شهر ملعون و مورد غضب الهی
 واقع است آن وقت تمام خلق در آفت عظیمی در بودند و باب معاملات و آمد و شد مسدود بود و هوا
 آن شهر ناپاک بود در و گان را در کوچه و بازاری انگذند زیرا که نمی توانستند آنها را لمس نمایند
 و بگورستان برند و بقبور سپارند. اهل صوفی قرار داده بودند که وابستگان کلیسا و قبولی ما اهل شرع اگر
 بر می کشند حکم سزای آنها با پوپ و نواب او و اهل کلیسا است و پادشاهان و عموم خلق غیر اهل کلیسا را
 ممنوع داشته بودند که بموجب قوانین مملکتی آنها را سزا دهند. لذا وابستگان کلیسا و سلسله علماء
 بسیاری از زنان و دختران مردم را آلوده دامن می ساختند و کسی را جرأت دم زدن نبود
 بلکه مکرر خونهای ناحق هم میکردند و روزگاری رخ می شده بود که گناه کاران نزد پوپ یا نواب انگذشتگان
 او آمده اعتراف گناه خود میکردند و زری داده معفوی شدند و کتب مقدس تورات و انجیل و زبان
 یونانی و لاتین بودند خصوصاً انجیل (همچنانکه قرآن و احادیث مادر زبان عربی است و در هر زمانی
 کرد و با خلق از دریافت معانی آن لایعلم و عاجزانند) عیسویان آن زمان نیز بر این منوال لایعلم و بخیر
 بودند از معانی و تفسیر کتب خود بلکه پوپ با ممنوع و حرام داشته بودند که خارج از اهل کلیسا کسی
 زبان لاتین را حاصل کند و لهذا بهر نحوی که خاطر خواه و بموجب اغراض نفسانی خودشان بود
 کلمات انجیل را معنی و تفسیر میکردند و نیز همچنانکه صد تا کس در میان اهل اسلام هزارها حدیث
 را از خود تراشیدند آنها نیز کلمات و عبارات بسیاری را از خود تراشیده نسبت به کتب مقدس
 و حواریون میدادند

بالجمله این حال بر این منوال بود تا آنکه شخصی برخاست بنام "کوته تر" و کتب مقدس را
 بزبان خود ترجمه نمود و خلافتی پوپ و تابعین او را فاسد ساخت و از آن زمان عیسویان و

گروه شدند مانند سنتی و شیعه اسلام گروه اول را که پوپ میس آنه است "رومن کتولیک" میخوانند
 و گروه ثانی که مخالف گروه اول اند "پروتستان" لقب یافتند. گروه اول حضرت مریم م
 را نیز در الوهیت شریک کرده اند و اشکال حضرت عیسی و مریم را در کلیسای خود نهاده پرستش
 میکنند و همیشه خیری بصورت صلیب از سیم و زر ساخته گردن خودی آویزند و در هر مقام و هر سفر
 صلیبی از چوب یا سنگ نصب کرده اند و تقویم آرا می نمایند و معتقد بسیاری از ادیان و اشیاء متعلقه
 آنها میباشند و گروه ثانی میگویند این همه داخل بت پرستی است و جزوه حکم خدا که در گروه دوم
 بحضرت موسی ع رسید و بر الواح نوشته بود و نیز یک فرمان حضرت مسیح که فرمود "دوست دارید
 همسایه خود را" هیچ عمل دیگری را بجا آورده و نیز فرزندیت و کفر است و از زمان کوتر ۱۹۰۰ ام
 تا دو صد سال پیشتر این دو گروه دشمن جانی یکدیگر بودند و از یکدیگر بسیاری را بر آتش کباب و
 بر آهین تفته بریان نمودند یا در روغن جوشانیدند و حتی آنکه "الیزابت" ملکه انگلستان سی صد سال
 پیشتر ملکه اسکاتلند را که خویش او بود بخلافت مذهب بگشت بلکه تا او اهل صد سال ماضی در انگلند
 هیچ رومن کتولیک را خدمات عالیه حکومتی نمیدادند و مگر بحمد الله تعالی این وقت بسبب کثرت علم و غیر
 تغییر و تبدیل حالت جهان امور مذهبی با امور پولیتیکی تبدیل یافته و آن جنگ و جدال مذهبی بظاهر
 موقوف و معدوم گشته و فی البتة در باطن و تا قیامت موجود خواهد بود و در این وقت شعبه
 عظیم مذهب عیسوی در ممالک یورپ و امریکا وجود دارد (۱) مذهب رومن کتولیک (۲) مذهب
 پروتستان (۳) مذهب نصرانیت که متعلق است به کلیسای یونان و مردم روس تا ما پیروان
 آن مذهب استند مگر البته همان سان که شعب مذهب اسلام وقتی هفتاد و دو بود و بحتم که
 امروز صد باشد شعب مذهب عیسوی هم بسیار است چنانچه گویا در میان پروتستان تا ۱۰۰ فرقه
 مختلف اند و بیکی را با دیگری کاری نیست

مختلف کیفیات و حالات امروزه عیسویان یورپ و امریکا

مسلمانان باید بخوبی چشم خود را باز کرده بر این فقرات بنگارند و بخوبی گوش خود را فرا داشته
 این کیفیات را بشنوند که بکار آنها آید - (۱) ابتدا باید دانست که عیسویان یا بموجب رفت
 و حجت الهی و توفیق آسمانی یا نتیجه آن تغییر عظیمی که خدایتعالی در کلام خود فرموده است ان
 الله لا یغیر ما بقوه حتی یغیر و اما بالنسبه از خواب غفلت بیدار شدند و حالت خود را تبصیر
 دادند و پروردگار آنها را یاری فرمود که بسختی و استواری چنگ در زنده بچیره اوثقای علم و دانش
 و لهذا بسیاری از توهمات جاهلان مذہب را از دست واخند و بظاهر جنگهای مذہبی را بر کنار
 بنمایند + (۲) آنکه با وجود علم پیروی نموند آن که دیگر را که خدایتعالی فرموده لیس للاشنان
 الا ماسی + مکره در اچستی بر میان بستند و بدنبال محنت و مشقت و پشیمانی و تجارت و
 حرمت و دستکاری روان شدند + (۳) آنکه بموجب آن آیه عظیم پر فائده دیگر عمل نمودند که
 خدایتعالی در قرآن ماسلمانان فرموده است و شاورهم فی الامر و پادشاه و گدایان تاج شاهی
 و دلق گدائی متحد گشتند و در نیک و بد و فتح و هزیمت و خوشی و ناخوشی و جریان امور مملکتی
 یکدل و شریک شدند و مقام نور و استیلا و قوت و جبروت خود را باین کار ویند و بطور اتحاد و
 یگانگی اصول و قوانین نیک جاری داشتند + (۴) و از همه بالاتر آنکه این آیه مافی پدایر را که
 خدایتعالی به مسلمانان فرستاده و در کتاب مسلمانان است که فرموده ان المؤمنون اخوه باکمال
 توجه و مواظبت سخت و استوار گرفتند و در آن صراط مستقیم قدم زدند + ولیکن مسلمانان نباید بفرمانند
 که عیسویان این صفات و فضائل و چیزها را همه از دین و قرآن ما اخذ کردند بلکه خدایتعالی عقل و
 دانش به فرمودی از افراد بندگان خود عنایت فرموده و چشم و گوش همه داده و راه نیک و بد را هم
 بهم فرموده و گویی آن راه را پیش گرفتند و بمنزل رسیدند و گویی این راه را پیش گرفتند و در
 بادیه حیرت سرگردان میگرددند و راه بجائی نمی برند + مقام حیرت و عبرت است که از ابتدای اسلام
 یعنی پس از رسول الله هیچکس بر این آیات مذکوره عمل نکرد + بنی امیه و بنی عباس و هارون و
 مأمون عمل نکردند + خاندانهای دیگر عرب و عجم و ترک و هندی و صفوی و مغول و غیر ذلک عمل نکردند

و امر و نهیم که اهل ایران ما میخواهند عمل کنند نه پادشاه را رضی میشود که اختیارات و اقتدارات خود
 را از دست بدهد و نه علمای میخواهند زور و استیلاي خود را فرو گذارند و ما ایندم که بنده قلم در دست
 دارم بهیچ وجه کاری نکرده اند و تحمل که گاهی نخواهند کرد + (ه) آنکه آن آیه عظیم الشانی را که در
 قرآن اهل اسلام است یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا الیهود و النصارى اولیاء الخ بحال
 سختی عیسویان پیروی میکنند و پیوسته سعی و جهد دارند که مسلمان و یمنی و یهود و هندو و زاتهای دیگر
 را از جهان معدوم سازند + برخلاف مسلمانان که از غلامی و کفش برداری نصاری مفتخر و سرفرازند -
 (۶) این آیه قرآن را هم بحال ثبات قدم پیروی میکنند که خدا ی تعالی بمسلمانان فرموده و اعتصموا
 بحبل الله جمیعاً و لا تفرقوا الخ + (ه) و لیکن یک کلامی را که حضرت مسیح پسر مرلود خدا فرموده است
 که دوست بدارید همسایه خود را و اگر کسی طلبا بنحیه یک رخسار شما میزند رخسار دیگر را پیش آرید بحتی
 فراموش کرده اند - و هر یک از آنها دشمن خود را همسایه خود است و اگر ممکن باشد بشود و هیچ یک دیگر
 را برمی آرند و اگر چنین کاری ممکن نباشد و از بهانهات بسیار عظیم جنگی و شرکهای گران کاری نباید
 بعرض آن بجهت توسعه تجارت خود و تنهایی تجارت همسایگان خود در سایر ممالک اقوام دیگر فتنها
 برپا میکنند و خرابیها می نمایند و آن ممالک را بظلم و جور و زور بقبضه خود در می آرند + (ه)
 علوم حکمتیه طبیعییه - ریاضیه و صد ها علم دیگر را بحد بحال رسانیده و از هیچکس مخفی نداشته اند مگر
 صرف خود میتوانند از آنها دولت دنیا را بچنگ آرند و بحال خوشی و راحت و بدون بیکاری و بیای
 بسر برند و محض از پر تو خود و اسباب و آسایش و راحت و جاه و تجل خود دیگران را هم خیری
 براحت و از پر تو دولت و مکتب خود و دیگران را هم بدولت میرسانند +

اگر چه معاملات دین و دنیا و امور زیرت و زندگی فرزندان آدم که بطحاظ افراد اگر دست
 بالا را بگیریم زیاده از هفتاد یا هشتاد سال عمر بیش نیست اما بطحاظ قومیت و اجتماع تا هزارانی
 است که دنیا وجود دارد و ولی سخن ما بر این است که اگر ما فرض کنیم که این دنیای موجوده آخر شود
 و پس از آن دنیای دیگری باید با مصالحات دین و دنیا و زیرت و زندگی آن مخلوق نیز اسباب

و جهات و ششاهه و کیفیات و مستقیبات لایق و اختصاصاتی خواهند داشت و اختلاف
 طبایع و آرا و خیالات و افهام بندگان خدا نیز لایق و اختصاصی خواهند بود و بر همین پنج که امروز
 میباشند و سواى این غیر ممکن است + آن خالق حکیم و پروردگار مطلقى که این دنیا و مایهها را
 آفریده میباشد که چه آفریده و فکر پنج مخلوقی بگفته آفرینش او نمیرسد - و هیچ مخلوقی بهر درجه
 طاقت و علم و حکمت و حکمانی که باشد نمی تواند و یک امر بسیار جزئی عالم قاعده کلی قرار دهد و
 و دیگر را کما کان یکسان سازد چنانچه دو برابر - دو خواهر - دو پسر - مردی و زنی - دو اسب -
 دو خر - دو گاو - دو درخت - دو میب - دو خرگوشه و هر دو چیز از موجودات بهمان را برابر بکند
 کند + آدم و حوا را یک طبیعت و خصلت نبود - مایمل و قابیل را یک طبیعت و خصلت نبود
 و کما فلک هر کس و هر چیز را که ملاحظه کنیم بر این حال است + با وجود این همه اختلاف حالات
 و افتراق خیالات و کیفیات با اعتقاد هر قوم و هر ملت خدا تعالی منتظمی را فرستاده و دستور العملی بدست
 او داده است برای انتظام این عالم و او را با اول البشر چنانچه با اعتقاد اهل اسلام خدای آنها
 که با عالم میسر و علم یونان است رسولی را فرستاد و هدایت نامه هم با او فرستاد که بموجب آن مسلمانان
 عمل نمایند + و آن دستور العمل جانی سیفر باید که مسلمانان را فرض است که بر این کتاب کتب قبل
 این عمل نمایند زیرا که خرقی در میان آنها نیست - در جای دیگر نیز مایه هر گروهی از آنچه دارند و در میان
 آنها موجود و رسوم اندیشش استند + شاعری درین باب گفته است "سنة کفر و دین بی شتری نیست
 گروهی این گروهی آن پسندند" + دیگری گفته است "جنگ مهاد و دولت همه را خدای پند -
 چون ندیدند حقیقت را انصاف نزنند" +

پس بظاهر امر بر افراد و اجتماعات هر قومی فرض است که بروفق دستور العمل و هدایت نامه که صورت
 دارند عمل نمایند - و همچنین از دیگر مردمان و حیوانات هم هر چه را که نیک بینند و نیک دانند اندک کنند +
 هیچ شک نیست که در این وقت آنچه را که ما از مردم یورپ مشاهده میکنیم در امور زیست و زندگی و تمدن
 و فکری و طرز معاشرت و سایر نیک معقول و درست و بروفق اصول استند + اگر آن وضع را پسندیم

نباشد اینقدر میتوان گفت که اقلّ برای نفس و ذات و آسایش و راحت آن اقوام ازین بهتر
 نخواهد شد و اگر ما از طرفی فخر کنیم که آن بهمان نیکی و آسایش و راحت و افتخار دولت و نظام
 مکرانی و تمدّن را از ما و از کتاب ما اخذ کرده اند از طرف دیگری ما بایک نفس آنها را بر سر خود بر نیم و
 خاک قدم آنها را بر فرق خود بر نیم و سر برقی غیرت خود را بر زیرافکنیم که ما خود آن طریق را از دست داریم
 و پیروی نکردیم که از اخذ پیروی آن اقوام بر ما پیر شدند و غالب آمدند و کفش بر سر ما میزنند + اگر
 بعضی از اعمال و افعال آنها در نظر ما مکروه و مبیح و ناپسندیده است این لمجاظ وضع جهان است
 که بسیاری از اعمال ما نیز در نظر آنها بد و مکروه و مبیح و ناپسندیده اند + آنها نیز همین سخن را بر لب دارند
 که شما برب دارید "هر ملک و هر رسم" + قالوا وجدنا اباائنا لها عبادین + مثلاً اگر آنها دست
 زنان یکدیگر را گرفته رقص میکنند شما دست زنان پست ترین و ذلتنا را گرفته هم بستری شوید و از
 بطون آنها پسر و دختر بهم میرسانید که یکی شاهزاده میشود و دیگری شاهزاده خانم یا یکی قزاق میشود
 و دیگری بیگم صاحب + اگر آنها خلاف هدایت نامه خود عمل میکنند شما نیز خلاف هدایت نامه خود عمل میکنید
 و ابد آفرقی در این دنیست + فان البته یک شخص حکیم تمیزی باید در میان این دو امر انصاف کند
 و فیصله نماید که ازین دو مبیح تر کدام است + مگر از قباحات این اعمال باید چشم پوشید و بر تلایج
 این اعمال بیدیه بصیرت و انصاف و از روی دانش و نبش نظر انداخت که عموماً برای بهبودی
 و خوشی و راحت قوم کدام یک از اینها بهتر است + با وجود این خطری که شما حاصل است و این
 عیش و عشرتی که شما میسر است باز میگوئید اللّٰه یا سبحن المؤمن و جنة الکافر پس چه شد که
 دنیا زندان شما گشته است و بهشت کفار + در این امر بحال وقت باید غور نمود +
 حالای آیم بر سر کیفیتای که در میان مردم یورپ یعنی عیسویان وجود دارند و آنها خود خوش
 و از پر تو آنها دیگر اقوام نیز خوش اند مگر در میان شما اهل اسلام گاهی وجود داشته است تا با مروت
 هر چند این کیفیات نیز بشمارند و کتب بسیاری در کار دارند و بی بنده صرف یک چند را بیان
 میکنم - لیکن ضامن نیستم که نتایج هر چیزی چگونه باشد و چگونه بشود +

اول آزادی است - آزادی در ملک و نشان و در ممالک مجبوره خود + ابتدا باید ملاحظه نمود که آزادی
 نیک است یا بد است + آزادی بر دو قسم است (۱) آزادی در امور دین و (۲) آزادی در امور
 دنیوی + اول اگر مسلمانان بگویند آزادی در اسلام نبود بموجب قرآن ما ظاهر میکنیم که آزادی
 بحد کمال بود و از بسیاری از آیات قرآنی معلوم میشود - خدا تعالی فرموده است لا یكلف الله
 نفسا الا و سعه + ولا تنزلوا النار و نه را اخروی + لا اکراه فی الدین + و امثال ذلک +
 اگر رسول الله یا بموجب علم لدنی یا بروفی و وحی سماوی از هر چیز آگاه بود یقین میداشت
 که چه حدت از مسلمانان صرف زبان مسلمان بودند و در قلوب آنها ایمان نبود مع ذلک
 خاموش بود و حرف بظاهر ملاحظه میفرمود - و اگر سخت گیری هم در کار بود محض برای این بود
 که ابتدای اسلام بود و بایستی که مسلمانان خراش یابند + گذشته ازین در همان زمان رسول
 مسلمانانی که بواقع از خدا خوف داشتند بسیار معدود بودند چنانکه امروز در سر ممالک اسلام
 همین حال است + اگر چه شراب مثلاً در اسلام حرام است مگر بیشک در بیت الله هم استعمال میشود
 و همچنین زنا و سایر گناهان کبیره - و بالجمله آن امور که خاص متعلق استند بارتباط و سرو کار خدا و
 بندگان او خاص نسبت دارند بخدا و جوابی آنها صرف بخداست و بس خواه او عفو نماید خواه عفو
 نماند اگر بخوانند که بظاهر مسلمانان چادر را میگویند و علانیه خلاف شراعی دین خود میکنند چنانکه کسی
 میداند و هر دم و ساعت به چشم می بیند در حیدر آباد که هزاران و گاه شرب و سینه های فروشی موجود
 است و هر مسلمان صاحبی که بخواهد بفراغ خاطر در آنجا داخل شود و تا بخلق میخورد و بسیاری
 در خانهای خود میزند و هر کسی از اهل خانه بدون استئذان نوش میفرماید و هیچ مقام تبرک هیچ روز
 تبرکی مستثنی نیست آن موقوف است به کیفیات دیگر - (۱) باید عموم خلق علم بیاموزند و بمال
 خوبی تربیت شوند + (۲) بزرگان قوم باید خود از این امور خیر از کنند یعنی قناعت این اعمال
 دنیا و فقر و این افعال را بدانند و نیز تا قائل نمایند که این اعمال بتمالی و جوانان را تا به روزگار دنیا
 (۳) بدین خدا و ان اول خود برادر است قدم تقدیر پس اولاد خود را هم هدایت کنند + (۴)

از طرف حکومت یا عموم بزرگان یا انجمن مآوا عطا ان مقصدی در هر شهر و بلد و مقام مقرر باشد که مردم را نصیحت و موعظت نمایند + (ه) انجمن مآوا سوختی مادر هر مقامی که جمعی از بزرگان و صاحبان زور و استیلا و عهده و دولت باشند ضروری است که برپا کنند برای اصلاح حال و طرز معاشرت خلق و خود نیز پایی بند ضوابط آن باشند زیرا وقتی که امیری یا رئیس سفید بلی در دست دارد جوانان و فرزند مایگان بطریق ادبی و درست خواهند گرفت + (۶) از همه بالاتر قانون حکومتی است که حکومت باید برای هر امری از این امور قانونی جاری نماید بدون خوف و تامل و مزیم سختی پایی بندی آنرا نمایند + اگر چه بسیار مشکل است قیاسی و قیاسی نمی بنده میگویم و مینویسم - از این آب گنبد بدو یعنی سینه می میتوان گفت که در این ریاست آبروی هزاران مرد بجا میزنند و ناموس هزاران زن بر باد میشود و لیکن هیچکس قبح آنرا نمیداند و نه پروا دارد زیرا که میگویند "هر ملک و هر رسم" بحقیقت این امور از اثره منصب امثال بنده خارج اند و اینها داخل فرائض منصبی پیران و مرشدان و مولیان و قاضی و مفتی شهرند *

ثانی آزادی است در امور انشطام میان خلق الله یعنی حفظ حقوق مردم که کسی بدیگری ظلم نکند - مال و دیگری را نخورد - سرقت - زنای با محرم - و قتل نفس نکند - و در بخش میراث حق نمی نشود و امثال اینها + در تمام این امور بالضرورة باید که بروقی شرع و قوانین عکله و دیگر که با رضای عموم رعایا وجود یافته اند عمل شود و در آن ابد آزادی نیست + البته این امور با واسطه تعلیم و تربیت نیک و انجمنهای نیک و قوانین سخت حکومتی بسیار تخفیف خواهند یافت + مگر یک قسم آزادی میباشد که آنرا آزادی حقوق خلق الله میگویند خواه آن شخصی باشد یا غیر شخصی - یعنی که خلق الله عبد عبد هیچکس نیستند و اگر تمیذاستند صرف تهمید آن قانون استند که کسی را با کسی کاری نباشد و هیچ وجهی دیگری را ایذا نرساند و مزاحم نشود + در اینگونه آزادی است که عموم خلق عکله ترقی میکنند و فوائد حسابی هست پیروی قوم را + این آزادی اخیر بطور کمال و بدون مونی کم و کاست در تمام ممالک یورپ و امریکا (سوی ملک روس) جاری است که شاه و گداه و هر دو خط حقوق خود را می شناسند و مونی

از آن تجاوز نمی کنند و صاحبان دانش اند که تمیز هر نیک و بد را می دهند و تماماً تاج و منقار
قانون استند + حالیکه مثال میدهم اگر چه در نظر اکثر اهل مشرق و عموم اهل اسلام بدی نماید زیرا که
عامی نیستند و نیز غالباً عقل سلیم ندارند مگر بحقیقت بسیار خوب و مفید است خصوصاً برای آن
اقوام و در آن ممالک +

در ممالک یوپ قاعده این است که دختران باید تا حدی که ۲۱ سالگی است عروسی نکنند و
اگر قبل از آن کنند یعنی از ۱۸ سالگی بالا بسیار نادر است + در این عمر مادر دختران بحقیقت زن استند
و عاقل و از بهمان با خبر و همه با علم استند و از خوشی و ناخوشی بخوبی آگاهند + پس اینها در کوچه و
بازار و بلع و بستان و تماشگاه و کلیسا و دیگر مقامات مردی را دوچار میشوند و بعضی اوقات
چهار مرد را و چند ماهی در میان ایشان آمد و شد و صحبت و گفتگوست و در حضور و باطلاع پدر و مادر
هم و آن هر دو از حال و قال و طبیعت و خوئی یکدیگر بخوبی واقف بهم میرسانند و خوشی و ناخوشی
مستقبل خود را کماکان در مد نظر میدارند که آینده موجب بخشش هیچ طرفی نباشد + چون آن دختر
عاقبت الامریکی از آن کس را پسندید قول میدهد و وعده و اشی می کند که با او نکاح کند و آن مرد نیز
بچنین قول میدهد که او را در نکاح خود در آورده و همین عهد و پیمان و تراضی نخستین نموده نکاح است
و هر آینه اگر یکی یا دیگری خلاف عهد نمود بروقی قانون دیگری راجح است که دادخواهی کند و
تقاضای آن عهد شکنی را بنماید که گویا در میان خلق بی عزت شده + پس چون بهر حیثیت هر دو کمال
رضایت را از یکدیگر دارند بروقی قانون ملک اشتها رسیدند که فلان و فلان در فلان روز عروسی
میکنند و آن اشتها را بدیوار کلیسا نصب مینمایند که هر کسی آگاه شود و اگر احیاناً کسی بداند که آغزو
یا آن زن در جای دیگری زن یا شوهر وارد فوراً اطلاع میدهد و آن اشتها سه چهار هفته بدیوار
کلیسا نصب است تا پس از مناکحت +

بالجمله عموم اهل اسلام چنین می پندارند که باین موجب که ذکر شد با نظریه تمام دختران قبل از
نکاح خواب میشوند + اگر با بقول این اشخاص فرض کنیم و مسلم داریم که واقعاً این چنین است چنانچه

میگویم چندان قباحتی ندارد زیرا که بواقع تلخ جان تراغی مضر نیست بود و باقی کار ناموس آن
استند و آن مرد شوهر آید آن زن است و این کار داخل زنای بالجبر یا زنا می باشد بحسب نسبت
یک قانون سخت دیگر این است که پس از تلخ نه مرور اجازت است که زن دیگری را بگیرد یا باز
بیکانده بخوابد و نه زن را اجازت است که نزد مرد دیگری برود و جز آنکه در خصیه باشد غل هر دو را
ظاهر شود بموجب قانون جدائی و طلاق واقع میشود + بهر حال این کمینیات تمام برای آن اقوام
بی نهایت خوب استند و بر فائده + بیشک در وضع مناسکات مابین اقربان و مضرات استند که
بنده ذکر نمی کنم و فی خوردندان مامیدانند +

اما آزادی اقوام یورپ در ممالک مضبوطه و مقبوضه آنها مثل آزادی انگلیزان در مملکت
که فرق کمی دارد با آزادی ملک خودشان و بحقیقت نقصان آن از فائده اش زیاده است و این
آزادی مصلحتانه و از روی حکمت عملی است نه از روی واقعیت + (۱) در مملکت انگلستان حکومت
حکومت خودی است و در هند حکومت بیگانه + (۲) در اینجا خلق ملک متخیر نیستند و اینجا خلق ملک
متخیر اند و بالظهوره باید فرقی در میان خلق و متخیر باشد یعنی نه بخیال بنده بکمال خیال انگلیزان و بعضی از
مسلمانان هم + (۳) در اینجا حکومت و قبضه و کلاهی خلق است و قانون ملک با رضای آن و کیلان
صورت و وجودی یابد و در اینجا چنین نیست + (۴) در اینجا حکومت نمی تواند با اختیار کامل هر چه میخواهد بکند
و هر چیزی که میخواهد جاری کند مگر در اینجا حکومت هر چه میخواهد می کند و کسی را قدرت درم زدن نیست +
(۵) در اینجا حکومت از رعیت خائف نیست در اینجا حکومت از خلق خائف است چونکه از جنس و از
مذهب خودشان نیست + (۶) در اینجا حکومت و مناصب و عهدهای عالیه همه در دست اهل ملک
است و در اینجا در دست بیگانگان است + (۷) در اینجا تمام خلق یکدند اند یک مذهب و یک مشرب
و یک زبان دارند و در اینجا یک لحاظ ذاتهای مختلف و مذاهب و آئینها مختلف دارند - مگر
بحقیقت و گروه بیش نیستند مسلمان و هندو و قابت این دو مانع آزادی عاقلی و تنگ و بهسانه
عظیمی شده است حکومت خیرا + (۸) در اینجا غالب خلق با علم و از وضع حکومت با اعتدال و نیک

واقف اند و در اینجا غالب خلق جاہل و از هر چیز بی خبر اند + (۹) در اینجا خلق بخوبی میدانند شغل
 شبان چیست و فرائض افراد و اجتماعات گله چیست - یعنی که فرائض حکومت کدام و فرائض رعایا
 کدام است - مگر در این ملک کسی این امر را بخوبی نمیداند و کسانی که میدانند بسیار معدود اند - و متوج
 آن این است که فی الشل اگر حکومت خراجی را جاری میسازد کسی نمی پرسد برای چه یا در کدام طریق
 صرف میشود - از آن طرف غالب خلق شاید گمان میکنند که چون حکومت خراج از ما میگیرد و اگر ما شب و خاتم
 خود را مضبوط بنهیم و در زنجانه ما آید فرض حکومت است که خانه ما را حفظ کند - این هر دو فعل از
 روی جهل و بجزی از جهان است + (۱۰) و بالجملة و بالاتر و لب همه این است که در انگلستان
 آزادی برای صاحبان دانش است و برخلاف آن در هند آزادی برای جهال و اشرار است
 خلق انگلستان بیش و کم از قدیم الایام آزاد بوده اند و معنی آزادی را میدانند برخلاف اهل هند
 که همیشه عبد عبد بوده اند و معنی آزادی همین را میدانند که مانند حیوانات هر فعل خلاف شرع و عقل
 و تهذیب را بکنند و بس و در امور دیگر ابد معنی آزادی را نمیدانند + و پیش چشم ماست که هر روز
 کیفیتی را می بینیم که هر چه بشود یکس نمیدانند چه میشود و اگر بداند بیروای دم زن را دارد و
 جرأت دم زن را + در ملک انگلستان هر امر بخوبی و کلی که ملاحظ شود برخلاف حقوق و مرضی خلق نیز
 اجتماع میکنند و شور و شغب برپا مینمایند - برخلاف در این ملک اگر مردم جمع شوند و شور و شغب
 کنند فوراً یکی دو کس از بزرگان آنها را گرفته جس میکنند و باقی خاموش می شوند + اگر چه
 انگریزان هر روز ظلم و زیادتی ترکان را نسبت به رعایای خود در اخبار مایان مینمایند مگر کسی
 از کارهای خودشان شکایت بلکه نکته چینی کنند نام آن شکایت و نکته چینی را میگذرانند بغاوت و سرکشی
 و مخالفت با حکومت و عدم دوستخواهی +

مان البته مابین انصاف میگوئیم که چون انگریزان وضع مکرانی را بخوبی میدانند چنان
 بندوبستی کرده و میکنند که اغلب مردم خوش اند - و اینها که خوش اند برو گونه اند - اول
 آن گروه بیشمار هستند که تماماً ناخوانده و جاہل و جنگلی اند و بخوبی و آرامش نقد قانع اند

و از آزادی بهیبه صفای که مطلق العنانی است از هر چه زبون و هر چه کرون و هر چه بختن سرور اند-
 ابد از نتایج آن نمی اندیشند- اگر حکومت بگشتهای عقلی و رنگهای مختلف خون آنها را و شیشه
 کنند و هر روز یک قانون جدیدی جاری کند و خراج تازه بگردن آنها بیدارد ابد آنی نمند
 و زدم میزنند + ثانی آن گروه محدودی هستند که اگر چه بحقیقت از اعمال و افعال حکومت آزار
 اند و در واقع راضی هم نیستند مگر اغراض نفسانی و حجب جاه و خدمت حکومتی و رغبت یافتن بظلم
 و فقره و امثال این چیزها و از همه بالاتر تعصب مذہبی و رقابت با دیگران آنها را خوش داشته
 و خوش میدارند و از هر چه بشود و هر چه بر سر آنها وارد آید + مگر در این وقت آنها نیز اندکی مایوس
 شده و کم بهوش آمده اند که خیال پلاومی بزند و باید بوعدهای حکومتی بجای خاطر جمع باشند
 زیرا که حکومت آنچه میکند محض بهبودی قوم و فرار از فقر دارد +

باید دانست که در این کتاب عرض بنده صرف این است که بر تمام مسلمانان جهان ظاهر سازم
 که با وجود آنهمه شور و شغب عالمگیر اسلام که کتاب ما پر است از آثار ظهور اسلام - خاموش شدن
 آتشکدههای ایران - زلزله طاق کسری - انهدام دولت روم - و پیدایش ذات اقدس رسول
 آنرا از زمان صلی الله علیه و آله و سلم - خرداوان بسیار کاهنان و ستاره شناسان و دره بانان -
 و نصاری و یهود - و خبر دادن حضرت مسیح از آمدن یسوی که نام او احمد است - آمدن جبریل برین
 و آوردن پیام سلام و کلام حق - و عروج حضرت خیر المرسلین بر مقام قاب و قوسین شکستنی اضم
 خانه کعبه شقی القمر - مباد با کفار - آن جنگهای عظیم بدر و خنین و خندق و غیره - یاری نمودن
 و رشتگان از مسلمانان - توحید - نبوت - نماز - روزه - حج بیت الله - جهاد های بسیار در راه خدا
 ایمان بخدا - و عده بهشت و عید فونج - و پس از آن جنگ و جداهای فیما بین مهاجر و انصار و شیعه
 و سنی و آل امیه و آل عباس و و و یا بیشتر ملت اسلام که یکی از آنها و نا معلوم ناجی
 خواهد بود و باقی بدو رخ خواهند رفت - تا سرخ در امر خلافت چه در حین ارتحال رسول الله چه
 پس از رسول الله در میان متعه و خلیفه و امیر المومنین و شهید شدن غیره رسول الله و اسیری

و خزان فاطمہ زہراء و جنگھا و ملک گیری های بسیار از مالک جهان و قتل کلهاسید و مؤمن
و کشتن هزار پادشاه و پسر و پسر پسر او آئند ساز می که از آن روز جاری بوده است تا بامروز و زمین
یکبار و سیصد و میت و پنهان از هجرت نبوی که بخیل حداد کرد و مسلمان کشته شده اند و هزار کرد
زرب باد شده آیا بر یک شخص واحد معلوم گشته است که آخر اسلام و توحید چه بود و ایمان بخدا و
و حدایت او در سات سؤل و نزول قرآن و حساب و کتاب و جزا و عقوبت قیامت برای چیست
و نتیجه این همه کیفیات و غایت این همه داد و فریاد و غوغا کدام است ؟ این چیزها و کیفیات و غایت
اسلام و تمام آنچه مربوط و متعلق است به اسلام تماماً برای معنی واقعی این لفظ همدردی بود و بس
و بی جزم خورد بسیار محدودی هیچکس از اهل اسلام ندانست و امروز هم نمیدانند که همدردی چیست
و تمام آنچه مسلمانان درین این سیزده صد سال کرده اند برخلاف این لفظ و مفهوم آن بوده است
همدردی چیست ؟ - هیچکس نمیداند و اگر بدانند نمی توانند بیان کنند که چیست و هر کسی
آزادطوری بیان کرده و تعبیر نموده است - فردوسی فرمود " پسندی و همدارستانی کنی
که جان داری و جان ستانی کنی، یار از مری که دانه کش است که جاندار و جان شیرین خوش
است " سعدی علیه الرحمہ فرمود " چو مضری بدو آرد روزگار دگر عضوها را نماند قرار
و ایضا " زیر پایت گردانی حال مور، چو حال تست زیر پای پیل " دیگری بزبان اردو گفته
است " درد دل کے واسطے پیدا کیا انسان کو ورنہ طاعت کے لئے کچھ کم نہ تھے کرو بیان
انگریزان در زبان خود معنی همدردی را چنین نوشته اند

" Sympathy - The quality of being affected in like manner with others; fellow feeling with those around us, especially in their afflictions."

مگر احتمال بسیار کلی میرود که هنوز از این بیانات هیچکس بخوبی کیفیت همدردی را نداند
البته ممکن است که دو کس معنی و حقیقت همدردی را چنانچه باید و شاید بدانند و بفهمند و آن هم

در صورتی که در هر کیفیت یکسان باشند - "آن دوزخی که هر یک را جوانی نوحه باشد هر دو به
 در یک روز و هر دو تا کام در پیش چشم آن دو بمیرند - بیشک اینها از نوز جگر یکدیگر آگاه
 میتوان گفت که همدو یکدیگر ندانند پس کسی که بداند حال همسایه خود را که در دیده اش مرده است
 همان سان که گویا نوز دیده خودش مرده است این کس را گویند "همدرو" +

غزل

کسی ز گردش گیتی ندیده درویشش
 خبر نباشدش از آنکه بحد کرده فلک
 مرا بود خبر از حال عاشق زاری
 چو دست طفل تو باشد بدست تو در راه
 کجا ز در و دل دیگران شود آگاه
 یکی نشسته بزندان درون تاریکی
 یکی بعشرت و یک سنج نیست در دل او
 تفاوتی نمند پیش مردگان این حال
 هر آنکه زنده بود در دل آید این اثرش

ز در و او چه بود آگهی ترا در وی

زنی که تازه ز مرده نوجوان پیشش

گروه بیشماري جاہل اند که بحقیقت نه خوف جان دارند و نه امید جان - گروه بسیار قلیل دیگر
 هستند که هم بیم جان دارند و هم امید جان و خصوصاً ثانی را - گروه اول همان اند که بجای از نیکو بد
 همان بخیل اند - گروه ثانی صاحبان دانش اند و بی همه دنیا دارند اهل غرض اند و لیکن بسیار
 پیش ازین گفتم اگر تا قصب را برآید که گداییم و بدیده انصاف ملا خطه کنیم با وجود آنکه اگر یزان
 در این ملک بیگانه و فاج است نسبت بسیار اقوامی که در این ملک حکومت کردند و خوبه نسبت
 بسلمانی که چه در ملک خود چه در ملک بیگانه حکومت کردند و در حقیقت هزار بار بهتر اند - اگر یزان

صد تا کاریک کرده اند برای مردم هند + مردم هند تا ما جا بیل و لایعلم بخت بودند و امروز صد تا
هزار صاحب دانش در این ملک وجود دارند همه مردمان بسیار کامل + تجارت این ملک را
بی نهایت افزایش دادند + طرق و شوارع را صاف و پاک و امن و آسوده را بطور راحت و
آسایش سهولت نمودند + اشترار و قاطعان طرق و خوشخواران را محدود ساختند + تمام معاونان
ملک را بر آوردند + ملک را از آشوب و فتنه و جنگ و جدال صاف نمودند + مردم را از آفات
و بلیات قحط و غلاد و امراض بسیاری نجات دادند و شفاخانه های متعددی در هر جا برپا نمودند
شک نیست درین که چون قوم فاتح استند و بموجب سرشت و طبیعت انسانی قوم خود را بر سایر
خلق عالم ترجیح میدهند و بیشتر در فکر این اند که ملک خود را آباد و دولت خود را زیاده و تجارت
خود را زیاده و وسعت دهند و ملک خود را برای اهل ملک خود بهشت سازند و ملک مفتوح و
مقبوضه خود را از حمله دیگر همسایگان هم ندهند و خود محفوظ دارند بسیار کارهای دیگر هم کرده و
میکند که خلاف طبع و مرضی مردم هند بلکه تمام اقوام اطراف هند هم میباشند و بهر حال دست انداخته
میکند و مردمان و اقوام ضعیف را ایند میبرسانند + پس باید گفت که هم عیب دارند و هم بهتر
بموجب این کلام خدا و اللهما اکبر من نفعهما - و لیکن اگر ما عموم نصاری را متقابل
کنیم با عموم مسلمانان می بینیم که نصاری هر دو عیب و هنر را با هم دارند برخلاف مسلمانان
که ابد آشنی نداشته اند و هر چه داشته اند تا با امروز عیب بوده است +

در یک رساله که ترجمه شده است در زبان انگریزی و یا سچ آن سه چهار سال پیشتر است
نسبت بظلم ترکان در سرزمین مقدونیا چیزی ندارند آن رساله درج است که اگر صدق باشند
کمال بهیمة صفتی است اگر حق هم داشته بوده اند - مگر اینگونه ظلم و تجاوزی از آنان در دست
دینی از مسلمانان ابد بعید نیست و باین سبب است که در سر سر جهان اسلام و دین حق و اهل
انسانیت را بدنام نموده اند + یک جمله کوچک را بنده در اینجا از آن رساله می نویسم
و صدق و کذب آن را بر او می گویم -

"In one place two children - one aged eighteen months. the other four years. had their skulls split open by the soldiers."

یعنی در یک مقام دو طفلک فرو سال که یکی هجده ماهه بوده و دیگری چهار ساله شرکبان ترک ذریق آنها را شکاف زدند + در هیچ جای قرآن اسلام چنین حکمی نرسیده است. حتی در آیه عسید هم چنین سختی و ظلم نیست. پیغمبر مسلمانان چون حالت اسیران کفر را میدیدند آشکانش از دیده و آن می شد + مگر هیچ بجایی نیست از استی که با او لاد پیغمبر خود از اینگونه معاملات را کرده گوشه نشین و در ترکی سه چهار ساله را برای گوشه نوازی پاره نموده + بعضی بچل و فقرات دیگر در این رساله انگریزی منسوب به همین مطلب درج است که نوی بر بدن انسان و مسلمان حقیقی راست میشود + صورت سلطان ترک را بحال فضیحت کشیده اند که به پشت در افتاده است و دو داکتر کنایه از دولت روس و آستر یا بر سر او ایستاده اند و چون بیمار است میخواهند بزور دوائی در طلق او کنند و آن دو شرائط و انتظام نامه صوریه مقدونیاست. باجمعه او را به پشت افکنده و یک داکتر بینی او را گرفته است بخوبی که دمان او بازگشته و داکتر دیگر فاشقی را از آن دوا درست دارد و این کلمات را باو میگویند

"Dr Nicholas: You must take it friend Abdul Humid."

"Dr Franz Joseph: And quickly."

یعنی "داکتر نیکولاس میگوید دوست شفیق من عبد الحمید باید این دوا را در کشی +

"داکتر فرانس جوزف میگوید و فوراً"

این است ذلت مسلمانان در برابر سر روی زمین بسبب عدم قابلیت و ملکرانی و ظلم و جفا بخوبی + ولیکن البته مسلمانان آن اعمال قبیحه اولی را که بشنوند خواهند گفت "خوب کردند که با کفار دشمنین چنین و چنان کردند" - و چون این فقره ثانی را بشنوند اولی که قبول خواهند کرد و ثانی اگر قبول کنند

خوانند گفت "این همه از تقدیر است و هر چه خدا می خواهد چنان میشود" - لیکن خود خدا آموخت که
 میفرماید ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بالفسهم اینهمه از شماست بر شما از من و
 خواست من بدانید - به بینید که اگر میزان چگونه حکمت عملی و خردمندی سی که در خلق را در دست
 مشتاق مردی و پیری چنان نگاه داشته اند که احدى دم نمی تواند زد و اقوام دیگر هم نمی تواند قدم در پا
 نند و اکثر و اغلب اهل اندم یا بنظر یا بجهات از آنها خوش آمد و اگر هم ناخوش باشند قدرت
 نفس کشیدن ندارند - چراست که آنان نباید چنین باشند و باین نوعی که گنند که خواه نیک و
 خواه بد بر وفق یک اصول و ضابطه و قانونی باشد که کسی را بحال میاخی گری نداشت -

اکنون می آیم بر سر حالت مسلمانان از یک هزار و سیصد سال پیشتر

مگر باید دانست که این یک لفظ "همدروی" اگر چه حرف یک لفظ است و چون حروف
 زواید اول و آخر آنرا که ملحقات اند و در سازیم فقط کتب و اصل و وجه هر آن باقی می ماند "درو"
 و به تغییر حرکتی میشود "درو" و من باید در این مقام بگویم "با در و ساز و در و پا تا دم مرگ
 زانو که دوا می در و تو مرگ بود" - در این سه حرف تهجی یعنی در و تو یک همان معنی است
 تمام حالات و کیفیات و اسباب و جهات و ملازمات زیست و زندگی و خوشی و ناخوشی و
 راحت و مصیبت و غم و شادی اولاد و متمدن و غیره الطبع حضرت ابوالبشر - نه - بلکه مرغان هوا
 و ماهیان دریا و بهائم صحرا حتی حشرات ضعیف و موقوف و وابسته است باین لفظ و دنیا نیست
 است هر قومی را که "همدروی" در میان آنها وجود دارد - و در نسخ است به قومی را که
 "همدروی" در میان آنها معدوم و حرف لفظی است در کتاب و بر زبان مانند کیمیا و عفت -
 اگر چه خداوند علی اعلی در کلام خود کما کان کتب طرق همدروی را بیان فرموده است و لیکن گنگ
 خلقی همدروی را در کار ندارند پس ذکر آن نیز بی فایده و فعل عبث است و اگر چنین نبود و در
 بین این یک هزار و سیصد سال تاریخ اسلام بزرگواری کتابی در این باب می نوشت و مختلف

کیفیات و طرق همدروی را بیان میکرد + و در باب نماز و روزه و حج و خلافت خلفاء و شهادت
حضرت امام حسین و شرح حال اولیاء کرام و امراض جسمانی و خون و بلغم و صفرا و سودا و نجوم و رمل و
علمیات و کیمیا و ادویه و جادو و سحر و ایام العرب و ناول و اشعار عشق و عاشقی و حتی خوان الوان و غیره
که در کتاب نوشته و هر روزی نویسد و بی هیچکس تا با مروز در باب همدروی یک کتاب چهار
ورقی هم نوشته + حرف در این است که تا با مروز کسی ندانسته است که همدروی چیست و چه
مخلوق است - دریائی است یا صحرائی - و چگونه کتابی باید نوشت که مشتمل باشد از همدروی +
هزار تا محدث آید و رفتند و هزار تا حدیث دیدند مگر یک کس از آنها ملتفت نشد که همدروی چیست
و چگونه باید باشد + اگر چه بعضی از بزرگان ما چیزها نوشته اند مگر یا آنها خود نفهمیده اند که چه
نوشته اند یا خود بخوبی فهمیده اند مگر خوانندگان کتب آنها نفهمیده اند + کتاب خدا و حدیث رسول
که بر طاق لسیان استند + از زمانی که سعدی علیه الرحمه گلستان و بوستان را نوشته است بحتم
که بخواهد یا یک جلد آن را نوشته و طبع شده و هر طفل مسلمان تیز گاه ابتدا آن کتاب را میخواند و
هر چه از آن کم سواد می که یک لفظ فارسی نمیداند و بی معلم مدرسه است آنرا تعلیم خدا و طفل نمیداند - مگر
یک کس از مولوی حاشیه نویس و معلم مدرسه ابد اندانسته و نفهمیده که سر اسیر آن کتاب در باب
همدروی است و از هر مولوی صاحبی که کسی سؤال کند که در گلستان سعدی ده یا پنج مقام را نشان
دهد که ذکر همدروی شده است بیشک دو جا را هم نشان نمی دهد + بحتم که اگر یک مولوی صاحبی
یا یک استاد مدرسه که حدیث را سبق می آموزد کسی بگوید یک شعر را از گلستان سعدی نشان ده
شعر بر همدروی چونکه اومی بیند و میداند که هزار تا گدا و کلاش و قلاش و او باش را مردم مفت
میخورند اندانند شاید این شعر را نشان دهد " نیم نانی گر خورم و دخی بدل درویشان گندیم و گز"
پس اگر از او پرسند که در این شعر چه همدروی است " استاد معلم چو بودم آزار خرسک بازند
طفلکان در بازار " نخواهد دانست که در این هم یک پهلوی هم در وی موجود است + آنچه بنده از
حالت مدارس و اسکوهای حیدرآباد میدانم و البته سر اسر ملک هند چنین است بر استاد معلم و

ناظم تعلیمات و حکومت و والدین اطفال فرض است که اگر همدروی دارند با صلاح آنها بکوشند چنان
 دانند که در این خصوص هر یک را همدروی و فرض منصفی جداگانه است مثلاً بسیاری از مسلمانان عالم
 از ابتدا چنین فهمیده اند (نه از روی قرآن و حدیث بلکه از روی خیالات خود یا بدعت یا رسم یا تقلید)
 که کاری بهتر از خواندن و پوستاندن فقر و سبکین نیست چرا که آنها مریض هستند + بنده هم
 این کتاب را برای این امری نویسم و تمام آیات قرآنی را برای اثبات این امر در این کتاب مرجع
 نموده ام ولی نه بدون شرط و شروط + آن فقیرانی که واقع مریض اند و در وادها باید بمانند و آنها
 باشیم و آنها را دو آنجا بفرستیم برای رفع و دفع امراض آنها آن گروه نیستند که پیش ازین ذکر نمودیم
 بلکه رفع و دفع امراض آنها را محال و دیگر کار است که بر امراض آنها میفرساید و از امراض آنها بکاهد
 آنها بیشک مریض هستند ولیکن از زیادتی خوردن بریانی های پر گوشت و پر روغن بیمار شده اند
 و اسهال گرفته اند و باید آنها را تسهیل و جلاب دهند و امر به پرهیز کنند از بسیار خوردن و پیوسته
 آنها را بخوراند تا بر وند و کار و پیشه و مکتبی را اختیار کنند + پس صاحبان دانش و کنایه فهم ما
 بدانند که از همدروی مراد چیست و شعب و طرق همدروی چند و کدام کدام استند +

همدروی در میان مسلمانان از ابتدا

چون ابتدا از مقام واجب بوجو گرفته فرو آمدیم و بر خود گرفتیم که از کلام بیچون و چون
 خالق بیچون و چند ثابت نمائیم که این جهان خلق شده است محض برای انسان و انسان خلق
 شده است محض برای همدروی و ثبوت این امر جز با واسطه محمد ابن عبد الله صلی الله علیه و آله
 که رسول خدا بود و قرآن که هدایت نامه خدا بود هیچ چیز دیگری نمی شود پس ضرور است که معلوم
 کنیم که نتایج این همه شور و شغب و آواز و نور و شور اسلام و اقرار و اعتراف بوحانیت خدا و رسالت
 محمد مصطفی چه بود و پس از رحلت آن رسول و برقرار ماندن آن قرآن و میان این امت چه و چگونه
 از یکدیگر "همدروی" گرفته و کرده اند تا با هم روز و بیشک خواهند کرد تا به قیامت + پس باید دانست

که ابتدا با ضروره ذکر می از خلافت رسول الله خواهد شد زیرا که آنچه پس از رسول الله و آن
 اساس حکم و بنای مستحکم اسلام واقع شد که بحقیقت اولین رخنه بود در آن قلعه کوه مانند رفته
 رفته رفته آن رخنه بزرگ شد و دیگر رخنه نیز بهم رسید و کار را بجای گشتانید که امروز بجای
 بروج و باره این قلعه تزلزل و متراکم است و محتمل که در اندک زمانی منهدم گردد و از همان زمان
 و همان روز و ساعت آغاز شد که این امت مرحومه در سقیفه بنی ساعده نشستند برای تعیین
 و حفاظت این عمارت + و بی بنده بصدافت و راستی می گویم که ایدامرا بامر خلافت و حق و
 استحقاق کسی گفتگو نیست و نه من ازین گروه هستم و نه از آن گروه - نه از گروه ثالث -
 نه از گروه رابع و خامس و غیره هستم و جنگ بضا و دو دولت را عذری نهم + بلکه افسوس بخوریم
 که چرا باید اسلام بقتل و دو یا صد تاملت و شعبه دپا رچ بشود و همه مخالف و مخالف یکدیگر و محراب آن
 عمارت - و من صرف یک مسلمانم از کور و یا مسلمان جهان و بصدافت و راستی و بی رخصی و خوف جان
 یا امیدان و بآواز بلند میگویم اشهد ان لا اله الا الله - و اشهد ان محمدا رسول الله و به
 حلف میگویم که اگر چه مرا هیچ عرض و مرضی نیست و به هیچ وجه و من الوجوه نه خوف جان است از کسی
 و نه امیدان و ابدا با هیچیک ازین مخالفین شریک و شاملی نیستم و تمام تنایع هر فرقه را هیچ
 و پا در هوا و اعمال و افعال تمام اهل اسلام را سدای او امر و نه ای ای بدعت میدانم مگر پس از
 شهادت بخدا و رسول و شهادت میدهم که علی ولی الله است و این را هم چنین میکنم تا هستی و پیروی قول
 خدا که فرموده است اعما و لیکم الله الخ -

بطور حقیقت و از صفاتی قلب میگویم و میگویم که هر چه تصور کردم و هر چه فکر نمودم هیچ کاری را در
 بهمان سبب و تر از جنگ تنایع مذمبی نیافتم خواه در میان مسلمان و هندو باشد - خواه در میان مسلمان
 و یهود و نصاری باشد - خواه در میان مسلمان و آریه باشد - خواه در میان شیعه و سنی و مبدعی
 و مابنی و نجری و معتزلی و غاری و زیدیه و اسماعیلی و غیره و غیره باشد +
 چندی قبل ازین کتابی بدست بنده افتاد که میرزا اعلام احمد قادیانی نوشته بود و در باره ما

فرق آریه بر مسلمانان - و اکنون یک کتاب گنجینه بدست آمده است که مولوی صاحبی نوشته است
 بجواب رساله که میرزا حیرت و بهلوی نوشته بوده است در خلافت شیخین - این مولوی بزرگوار شیعه
 چندین کتاب را در اوایل این تصنیف خود ذکر میفرماید که بعضی را خود تصنیف یا تألیف نموده است
 و بعضی را دیگران و از جمله یکی را نام برده است که ۴۵ مجلد است در رد اعتقادات اهل سنت - بارگناه
 دیگری را ذکر نموده است موسوم به "حقیقات الابرار" که ۳۰ مجلد است و جمله پنجاه هزار ورق
 میشود - کمال حیرت و افسوس است که سرسره عمر کور با مسلمانان در این طرق و امور صرف شده است
 و اقلاً صد هزار بلکه صد کاک از اینگونه کتب نوشته شده باشد و علاوه بر این خون صد کور مسلمان
 هم ریخته شده باشد و حال آنکه نه خلافت از چنگ حضرات شیخین بیرون شده بدست حضرت علی
 درآمده و نه یک کشتی شیعه یا یک شیعه کشتی شده است یعنی بروقی و لالی قرآنی و احادیث نبوی و دیگر
 دلائل عقلیه و نقلیه - نه یک عیسوی مسلمان شده و نه یک مسلمان عیسوی گشته - همان البته اگر زریا
 نور در میان بوده است و گرنه آتش شمشیر - توپ - تفنگ - نخلت - قرآن - حدیث و حتی
 مباحث هم کاری نموده - نتوانسته است بکند - بنده این امر را بهتر از هر کسی فیصله کرده ام و آغاز
 این کتاب - اولاد حضرت آدم از بائیل و قایل گرفته تا با مرو و چین بوده و بعد از این هم تا بهمان
 باقی مانده چین خواهد بود که بندگان خدا ازین چند حالت بیرون نیستند - (۱) بائیل بسیط اند (۲)
 صاحب عرض بسیط اند - (۳) عالم کابل با عرض اند (۴) عالم کابل با عرض اند - (۵) بائیل
 خائف اند - (۶) عاقل خائف اند - (۷) بائیل با عرض اند - (۸) عاقل امیدوار اند - (۹) کتب اینهمه
 جهل است - عرض - بیم جان - و امیدان - چنین علوم میشود یا بفوق حقیقت بهات خالص و عرض
 خالص امر اختیاری و جلی بوده اند و خوف و رجاء امر اضطراری و عارضی به مگر همیشه جهل تابع و متقار
 عرض بوده و جهل تابع و متقار عالمان با عرض بوده اند - و بهر حال مرا یقین است که تصدیق این
 که کان بر تمام بزرگان و علماء و محققان است علوم بوده است خواهد آنها با عرض کامل و خالص بوده
 اند - خواه خائف خالص - خواه هم خائف از جان و هم امیدواران بوده اند - هیچ شک نیست که در

هر زمان در میان مسلمانان بطور تخمین بنده اقلایک کب جاہل بوده است در مقابل یک عالم - چنانچه
 از کیفیات زمانه بارون ارتشید و مأمون بخوبی بر ما ظاهر گشت زیرا که تمام آن مخلوقی که در تحت فرمان
 آن دو خلیفه بودند خواه سنی و خواه شیعه خائف بودند + بیشک بچندین لحاظ خوف شیعیان زیاد
 بوده است از سنی ها - (الف) بطیحا کثرت سنی ها و قلت شیعیان - (ب) آنکه غالباً خود حاکم و حکومت
 هم سنی بوده - (ج) آنکه علماء و بزرگواران و حاکم که در امور خلوتی و خلوتی و شہقی و ملکی و مالی و
 عہد های قضاء غیره بودند سنی واقعی بودند یا سنی غیر واقعی و بی باغرض و دنیا دار و دین بدینا فروش
 بوده اند - (د) از آنطرف البتہ مجبوری شیعیان نیز امیدواران و گذران و زندگی و آسایش بوده اند -
 (س) تعصب بہمال ہر دو فرقہ ہمیشہ کسان تحقیقی بوده است تا با مفرز یعنی کہ از روی بہل بسیط بوده
 و ہر دو یکسان تبرا میکرد و بدیگفتہ اند از بزرگان مذہب یکدیگر - (ع) تعصب درجات عالیه
 مثل خلیفہ و پادشاہ و علماء و بزرگان مختلف بوده است - بعبارة اخرى آنچه از طرف اہل سنت بود
 محض از روی دینداری نبوده است بلکہ از روی دنیا داری و حب مال و جاہ دنیا بوده یا از روی
 خوف - ولیکن آنچه از طرف شیعیان بوده اکثر خالص و از روی حب اہل بیت رسول اللہ بوده است
 امروز ہم کماکان ہمین اوضاع است در ہمہ جای عالم + اگرچہ بگویند و ما می شنویم کہ این حال در ہمہ جا
 اندکی تخفیف یافته است مگر بندہ بطور یقین نمی توانم گفت کہ این حال تخفیف یافته باشد + ہرچند
 امیر حبیب اللہ فرمودہ "در ملک من سنی و شیعیہ ہمہ یکسان اند" - اگر شاہ ایران ہم چنین بگوید و سلطان
 ترکی و نظام حیدر آباد ہم چنین بفرمایند ما از آنها قبول میکنیم ولیکن اگر کسی بگوید کہ در ممالک اینہا سنی و شیعیہ
 ہر دو یکسان آزاد است در امور عقاید دین و مذہب خود و یکی خرافات مذہبی از میان برداشته شدہ با
 ما قبول نخواہیم کرد تا ہنگامیکہ عموم خلق علم آموزند و بخوبی تربیت شوند و علاوہ بر آن در اصول
 ملک آزادی مذہب شامل گردد و قانونی پاس شود و شرائط آزادی مذہب و حدود آن را مقرر
 و معین نمایند و برای حذف آن شرائط و غلوط و عقوق و سزائی جاری نمایند +

و زاین مقام مثالی را بیان میکنم تا بزرگان ہر دو فرقہ خوب غور کنند و آن مطلب را دریابند -

در ایام محرم این همه اشکال بهام و سباعی که در کوچه و بازار میگردند و اقسام مختلف اشخاص بیرون جوان میشوند
 وی سر ایند و رقص میکنند و سینه‌های و شراب میخورند و سینه‌های و دلال‌های بیرون میشوند و مردان لباس زنانه
 می پوشند و در مقابل چشم بزرگان و اشراف رقص و سرگرمی میکنند تا ماسه‌ای اندو یک شیعه هم در میان آنهاست
 بلکه تا بوقت علم هم که در کوچه و بازار میگردانند همه را سستی نمیکنند یا ذراتی نیست هنوز خواه از روی
 اعتقاد نیک باشد خواه از روی اعتقاد بد مگر بسیاری از آنها این کار را انبیت شیعیان میدانند و بد
 انگیند و بدعت میخوانند و در اخبارات رای میدهند که این خرافات را موقوف سازند یعنی لجام‌ها آنگه
 این اعمال را از شیعیان میدانند و لیکن تحقیق این اعمال در نظر شیعیان مذموم و خلاف شرع و بدعت
 است و گذشته از خلاف شرع و بدعت بسیاری از روی خصومت و دشمنی با اهل بیت رسول الله میخوانند
 و آن اشخاص که این کار را رای کنند محرم را عید میخوانند و لباسهای نومی پوشند و شادمانی نمایند +
 من نمیگویم که تمام یا اکثری از اعمال شیعیان که نسبت به عزاداری امام حسین عمید هند نیک است و
 علماء و بزرگان شیعه آنها را پسند میکنند مگر بیشک از روی عزاداری است از روی شادی انبساط
 بیشک بعضی کیفیات و رسوم و افعال در ملک هند جاری و مرسوم شده اند و در میان شیعیان که در ایران
 و جاهای دیگر جاری و مرسوم نیستند + بنزد رای بنده اینها همه خلاف شرع و خلاف مصلحت ملت
 اسلام است و باید خصومت و عداوت اند +

پس جای بسیار افسوس است و ما از روی افسوس می نویسیم که آنچه شدت و اصلاح آن
 غیر ممکن است + مثلاً اگر ما ثابت کنیم (و شاید که ضرورت ثبوت هم نباشد) که آنچه در سقیفه واقع شد
 خلاف شد کاری که پس از یک دقیقه از علاج عاج باشد پس از یکتر از سیصد سال چه
 علاج می پذیرد + مثال آن این است که شخصی دیگری را میکشد و کسان مقتول که بیشک در سجن اند
 و دشمنان میخورند و کسان قاتل دشنام میگویند آنها نیز باینها دشنام میگویند - یا آنکه بهم درمی افتند
 و یکدیگر را میزنند یا میکشد و البته یا از هر دو طرف کشته میشوند بطور مساوات یا آنکه از طرفی زیاده و
 از طرفی کمتر کشته میشوند - مگر با وجود این آخرت فاسد واقعی نمی شود - ثان اگر از طرف مقتول غلبه زیاده

باشد و اشخاص زیادی را بکشند از کسان قاتل میتوان گفت که تقاصی شده ولی در صورتی که این
تقصیه برعکس شود باز تقاص واقعی نشده و بالجمله سوال میرود که طف و فائده و نتیجه نیک این کار
چیست؟ هیچ نیست جز نقصان هر دو طرف.

باقی ماند در این تنازع یک علاج - یا باید شیعهها بعضیایا تمامآستی شوند یا سنی
شیعه شوند - این کار از جمله محالات است و آخر الامر این کار هیچ چیز دیگری نمی شود جز برپا زدن
محکم است که در ریاستهای اهل شیعه زور حکومت و اجبار یا خوف جان و امیدنان بعضی از سنیها
بظا هر شیعه شوند و همچنین در ریاستهای اهل سنت بعضی از شیعهها باین نحو مذکور سنی شوند و اگر نه از
امکان خارج است خصوصاً بدشنام و صحن و صحن و تبر که کسی مذہب خود را از دست بدهد و بنده
بخوبی میدانم که اکنون در حیدرآباد و چند شیعه سنی شده اند مگر از باطن آنها خدا آگاه است و شخصی
را از عمده داران بنده می شناسم و میدانم که چند سال قبل ازین شیعه بود مگر امروز سنی است یا از خوف
جان یا از امیدنان و البته یک زمانی همین حال بلکه ازین هم سخت تر وجود داشت و رکعتی
مگر بنده هر دو شیعه سنی را سوگند میدهم بخدا که تا آنکه کند و در این روز حال تبار خود را و بداند
که پس از کینار و سیصد سال تجربه و ریختن کور و خون ناحق و انهدام دولت اسلام (اگر چه نه
بکلی ولی قریب بکلی) و بدنامی دین اسلام در انظار دیگران و پرده برداری یا پرده برافکنی از تمام کیفیت
و واقعات اسلام و این مذلت و نیکیت امروز این چه حماقت و بلاهت است که زنجیر گردن شما نکنند
میکند که شما را اول بچاه و رانداز و بعد بدوزخ و عاقبت الامر این چند ریاست ضعیف و نیز نام
اسلام را از صفحه روزگار بربانند و حالا بهوش آید و از خرمجل پیاده شوید و با هم اتفاق
و یکدیگر نمائید و در اصلاح امور و نیویۀ خود و تهذیب اخلاق و من نمی گویم که عقاید خود را از
کف بگذارید بلکه میگویم بنابر مصالح امور و نیویۀ این زمانه موجوده با هم یار و مددست شوید و هم
خیال و یکدل گردید که اول ملک و دولت خود را حفظ کنید و بعد دین خود را و ازین نکبت و
فلاکت خود را نجات دهید.

اگر چه من بدون بال کسی خوف جان و بدون بال کسی امید نان با و از بلند میگویم و علانیه
 بنویسم که شیعه هستم و حب علی و اولاد علی را بر هر دو کون نمی فروشم - و هر چند که من و حمید را با و کون
 بیاباشم که پادشاه و حکومت آن سنی المذهب بیاباشند و از پرتو دولت ابد مدت نظام الملک
 آصفیاء خداوند ملکه زنده رها بستم و لهذا از اظهار عقیده خود در صورتی که شیعه و سنی را هر دو
 مسلمان و برادر بدانم و زبان و قلم خود را از بدگویی بزرگان هر مذهب و فرقه کوتاه دارم و در
 بهادر روی و مهور روی هر مسلمانی سعی و جهد کنم چرا باید عقیده خود را مخفی دارم - و هنگامیکه خود پادشاه
 این ملک فرموده است

”بُجِیچ گموتو خدائی مین بنده یکتا علی کو بدر رسالتاب سمجھے مین
 گرین لقب سے علّامی کے گر لقب دہ ہم اپنے حقین یہ اعلیٰ خطاب سمجھے مین
 بہان مین کہتے مین اکیر جکوائی آصف ہم آنکو خاک در بو تراب سمجھے مین“

پس مرا ابداً پروائی از کسی نباشد که بگویم ”من نصیری یم و لی بخدا که علی نیت از خدای جدا
 مع ذلک چنانچه بارها گفته ام باز هم میگویم که من از مصمیم قلب و ارادت خالص از این تنازع
 شیعه و سنی نفرت دارم و این را قهر الهی و غضب آسمانی میدانم بر جان مسلمانان عالم و هر چند
 مسلمانان بیشتر بدنبال این تنازع مذہبی روان شوند زیادہ زور آنہا کم و زور و استیلا
 دشمنان دین و دولت آنہا یعنی نصاری بیشتر میشود بلکه یقین است کہ آن دشمنان خود ہم
 بر این آتش می نهند و بادی و مند و زیادہ این آتش را مشتعل میسازند و خصومت میان شیعه و
 سنی را افزایش میدهند و این سچا را گاهی از این کیفیات آگاہی ہم نمیرسانند

در این روز اول جنوری سنہ ۱۲۸۴ مطابق ۲۶ ذیقعدہ ۱۳۸۵ هجری سنی کو رابل بند
 دیدند و شنیدند معلوم کردند کہ ”نشل کا مگر سٹل“ بند پس از ۲۳ سال زور و قوت آن

سال نشل کا مگر سٹل جمعیتی است شتم از بزرگان و دانشمندان ہند کہ ہر سالہ چند روز و شہر و بلد خاصی جمع آمدہ
 گفتگوی کنند و رای نیزند و طلب حقوق خود از حکومت انگلیش + بلا محلات چندی مسلمانان شامل این مجمع ۳۵ بقیہ صوفیہ

بواسطه یک مرد بیدانش خود سر و با غرض در هم شکسته و منحل گشت "چون تو می بینی بیدانشی کرو-
 تا که رافتن ملت ماندن مرا" + در ملک ایران جمعی از مردم جمع شده در حمایت انگریزان رفتند که ما
 سلطنت با اصول یعنی مشروطه میخواهیم - چون مدعیای خود را حاصل کردند ابدانند استند که ترقی خود
 انگریزان و زور و استیلا و دولت ابر مدت آنها از همین نوع حکومت و سلطنت بود مگر ایرانیان
 قدر آن را ندانستند و در اخبار هفت گزشتۀ ما دیدیم که حالت مجلس شورای ملی بر هم خورده و این
 اشخاصی که این مجلس را اساس نهادند محض برای استیلاهای خود قرار دادند نه برای بهبودی ملک
 و رعایای آن - و مدیر یک روز نامه را بد گفتند و مفسوب ساختند و اخبار را اورا بزد کردند که نوشته بوده است
 که سایر مذاهب از رعایا را نیز با مسلمانان باید یک پایۀ مساوات بدانند و یکسان شمارند یعنی
 همه را در دین و مذهب و عقاید و رسوم مذہبیه خود آزاد کنند و سواى قوانین شرعیه قوانین مملکتیه
 نیز جاری دارند برای بهبودی ملک +

اگر چه مردم ملک من که در حیدرآباد استند مرا کافر میخوانند مگر با وجود کفر من برای آنها
 پیغامبری و پیشگویی میکنم. عنقریب ملک ما بمخاطرات عظیمه در خواهد افتاد و با وجود مجلس شورای
 ملی هیچ زمانی و هیچ فرصتی بهتر از این زمان نخواهد بود و بیگانگان را خصوصاً که ترکان هم از
 طرفی حمله بر ایران آورده اند و بیشک روسیان و انگریزان خاموش نخواهند نشست و بهر حال
 مرا خلتی در این میان خواهند کرد - ولیکن این مخاطرات خاص برای ایران نخواهد بود بلکه ترکی
 هم حصه خواهد برد و بحقیقت از هر دو طرف سود و نفع خواهد بود زیرا که هر دو ملک ضعیف خواهند
 شد - و ما باید بگوئیم که این هم از قهر و غضب الهی است بر این ملت که در تبهایی خود ساجی و جاها
 ستند -

ما نیستند + و در این سال از برای این مجمع دو گروه شدند - یک گروه که ابتداء همین بودند بر این رای هستند که باید کار کرد
 بر وفق ملامت و گروه جدید بر این اند که ملامت را باید بر کنار گذاشت + با بجمعه گروه اخیر که قلیل اند در این سال شور و شغلی کردند
 و فی الجمله مجلس را بر هم زدند + مگر سخن بر این است که با حکومت انگلیش خشونت پیش آمدن شکل است و اگر این گروه بخواهند
 با حکومت برآیند خوب است قدم در میدان نهادن و آفاقش لغوی میکنند و خود را ضعیف میسازند +

و زمانی که باید با هم یار و شفیق و یکدل باشند ^۱
 چند روز پیشتر در جایی کتابی دیدم که اسم باستانی آن این است "دلیل المستحقین رز و خلافت
 شیخین" + کتاب را بر گرفته چند ورق را اگر دانیدم مالک آن فرمود اگر میخواهی با خود بخانه ببر و
 بخوبی ملاحظه کن + این کتاب مشتمل است از ۴۳۲ صفحه و مولوی صاحبی نوشته است و در
 رساله با کتابی که جناب میرزا حیرت و هروی گویا در اثبات خلافت حضرات شیخین نوشته و کتاب
 مذکور پیش و کم ۶۰ صفحه میشود + بر همه کس معلوم است در این ملک که سه چهار سال پیشتر جناب
 حیرت در اخبار خود "گزن گزن" مضمونی نوشته مکر شده بود و شهادت امام حسین را در کتاب
 معلوم نیست که جناب مذکور بچه ملاحظه و اراده و عرضی آن مضمون را نوشت که هر فرق از اهل اسلام را
 بهیچان در آورده هر کسی نسبت باین حرکت چیزی گفت و سببی را نسبت بآن داد و اکثر حمل بر این کرد
 که از طرف انگریزان اشاره شده - ولیکن اگر انگریزان را در اینگونه معاملات مذهبی فائده و فوایدی
 باشد ملک بهند نیست بلکه در میان مالک و حکومتهای ترکی و ایران و افغانستان و غیره ممکن است
 باشد + مگر بیگ و تشبه این فعل از روی یک غرض خاصی بوده است که معلوم نیست - اینقدر است
 که تمام اینگونه امور از ابتدای عالم و از ابتدای اسلام محض از روی غرض یعنی از حب مال و دنیا
 است بهر نحوی که حاصل شود + بهر حال جمعی از هر فرق جواب او را نوشتند و زبان بدم او گشودند
 و او را چاهل محض خواندند زیرا که هیچ فرق از اهل اسلام تا این زمان مکر شهادت امام حسین را در
 سر بلا نکرده و در هیچ کتابی اشکار آن نرفته + با صراحت و ابرام بزرگواری فقیر نیز جواب آنرا نوشتم و
 از روی تاریخ الحفای شهادت امام حسین را ثابت نمودم خواه میرزای مذکور قبول کند خواه نکند +

سده و هفدهم و نهمه ماضی (۱۲۸۵) بهنگام تحریر این کتاب اندکی پیشگویی شد از تحولات آینده ایران درین وقت که این
 کتاب در زیر طبع است باز اندکی از آثار آن تحولات بطور اشاره نوشته میشود + اگر کسی بخواد از حالت این چند روز یعنی
 از خواجهای الاول (۱۳۲۵) ایران را ببیند ملاحظه کند در روزنامه تیر آف آیدیا + بالفعل که مجلس شورای ملی معدوم شده است
 باقی کیفیات دیگر را خدا خبر کند + بطور اختصار این همه از آن است که عوالم اهل ملک را تا اعلی گرفته تا اعلی هم جا بل علی اند
 و هم جا بل از امور ملکانی + مگر چون این کیفیات را انگریزان نوشته اند سرسود و روع است انتفاء اند +

جناب حیرت تمام اهل هند را وعده فرمود که کتابی بنویسد و اسناد انکار شهادت را ظاهر سازد
 و لیکن آن کتاب تا کنون بنظر کسی نرسیده است و محتمل که پس از مرگ او نیز کسی نخواهد دید
 این کتاب که بعد نوشته است در باب خلافت شیخین و معلوم نیست که کدام زمان نوشته مگر فقرات
 آرا بنده در کتاب "دلیل المستحیرین" ملاحظه نمودم که جواب آنها را آن مولوی صاحب مفضل داده و بچهار
 سابقاً اشاره شد که این مولوی صاحب بعضی کتب را ذکر نموده است در رد خلافت شیخین که یکی از آنها
 ۹۵ مجلد است و همچنین کتاب دیگری که ۳۰ جلد و مشتمل است از پنجاه هزار ورق و بنده میگویم که سبب
 این کار داد این خیالات پنج چیز دیگری است بجز تهم و غضب الهی و بیشک خدا تعالی این امت و این
 ملت را بخود واگذاشته و بهم رسانده است که یکدیگر را بخورند تا آنکه همه محو و شوند و نامی هم از اسلام
 نماند و آخرین چه بلاقت است که مسلمانان را تحبط شده است که در این روز آفت و بلا تمام عمر خود را
 صرف کنند در نوشتن اینگونه کتب که صاحبان بار نقصان آن میشن است از فائده آن - بلکه باطل است
 که صاحبان نقصان و اوردیک فائده در آن متصور نیست - اگر بعضی نوشتن اینگونه کتب بخیر است
 و بر باد می ریزد بسیار و فواید و غیر عزیز کتابی می نوشته اند باین ضخامت و ترتیب العلوم این
 یا در اخلاق یا در تاریخ مختصر یا در عالم - یا در اصول تمدن و معاشرت و دیگرانند - یا در فقه و تفسیر
 و حکامی و امثال اینها بی نهایت بهتر و مفید تر بود و شاید و فواید و فواید این کتب نیست و کم
 بر بطور آنکه ما را اینهاست (۱) باینجه فائده ندارد و برای اغراض آنها - خلاف بهر وجهی که شده
 در دنیا و آخرت - باینکه از آن گذشته و سوائی آن که از این کتب حاصل خصوصیت و غنای
 فائده و بخشید و اندر همه شش راتب میگذرد و جنبه دنیا (۲) با وجود آنکه مسلمانان را بسیار
 دولت و شرف و بهار است و باینکه اگر بهر حال باین نهایت ضعیف اندگر گشتی که بگویند که
 زندان و ضلالت و فقر و در سورتی که بهتر می شود از مسلمانان نیست در جهنم و در
 بر قه که فحاش و خفای و غصه و غم و بی رحمتی و بی رحمتی است بر او
 که بگویند شومی و بهر حال که این ملت است در حالت نفاق و غش و غش و غش

چنانچه از این جمله ترکان بر ایران بسیار خوش اند و بی عنقریب در میان ی افتند و هر دو قوم را
 زیاده از پیش ذیل میکنند خصوصاً ترکان را (۳) و نظر آشنا و بیگانه عظمت و شان و جلال
 اسلام بی نهایت تحقیری یابد و خود اهل اسلام و خصوصاً بهتال و جوانانی که در این زمان تربیت
 مغربی میشوند و کتب علوم مغربیه را ملاحظه و تحصیل میکنند و فری تینگر میشوند زیاده بی اعتنا
 خواهند شد نسبت بدین و شرایع اسلام خود هنگامیکه بعضی واقعات و کیفیات را از روی کتب
 خودی بینند و از آن طرف نصاری که در کوچه و بازار هر ملک موعظه مینمایند که حضرت مسیح پسر خدا
 بود زیرا که گاهی زن بگرفت و از شهوت رانی مبرا بود این کیفیات را سنگ دعوی خود قرار میدهند
 و وطن بر مسلمانان و دین اسلام و پیغمبر اسلام خواهند نمود زیرا که مؤسس اسلام و بزرگان
 اسلام اعمال بسیاری نمودند از روی شهوت رانی پس کمال افسوس است که مسلمانان در این
 زمانه که کون در ترقی است در عین جهالت و ضلالت مانده پیوسته سعی و جهد کنند در خرابی اسباب
 دین و زیست و زندگی خود

برای مثال یکی دو فقره را از این کتاب یعنی از بیانات جناب میرزا حیرت و جوابهای او در
 مقام مرجع میشود که خود زندان مابین ملاحظه نمایند که چگونه خرابها بوده و شده است در میان ما
 مسلمانان قبل از آن که این فقرات نوشته شود عرض میکنم که چنانچه معلوم میشود میرزا حیرت
 بهیچ وجه پایه و پایه در آگاهی از جهان و تواریخ و علم عربی یا فارسی ندارد - نام چند کتاب اهل تشیع
 را شنیده و بی ندیده و اند آنها آنچه را که مینویسند یا با آنها نسبت میدهند بقول مصنف یا مؤلفی خواله
 نمیدهند یا عبارتی را از کتابی بیان نمی کنند و بی معلوم میشود که حتمال کاملی است و در سخن بانی
 دست کاملی دارد و مانند آن زندیق که ترو تارون الرشیدش آوردند و حکم به قتلش نمودند
 "اس نے کہا کہ اودن ایکہ ترا حادیث کو آپ کیا کرینگے کہ جو میں نے اپنی طرف سے وضع کرے
 شایع کر دی ہیں حالانکہ اوسمین رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کی زبان مبارک سے نکلا ہوا ایک لفظ نہیں تھا
 بحتمل کہ نسب میرزا صاحب بایش شخص منہی شود

جناب حیرت و درمغمہ اس کتاب خود مینویسد "حضرت علی کی خلافت پر خدا کی دہکمی" پس
 میگوید "ایک مستند شیعی کتاب میں یہ روایت ہے کہ خداوند تعالیٰ نے حضرت امیر کی امامت
 کے لئے یہ آیت نازل کی تھی جس کا ایک حصہ تورہ گیا اور ایک پارہ لوگوں نے قرآن مجید سے
 اڑا دیا وہ آیت یہ ہے یا ایہا الرسول بلغ ما انزل الیہ منی علی وان لم تفعل عدتک
 عند الیہما + جناب میرزا صاحب نہ نام کتاب را نوشته نہ نام مصنف را نہ فقرہ روایت
 و نہ نام راوی را بہرہر طبعی معلوم خواہد شد کہ تا کجا حیرت صاحب بنی مایہ و سحر و جہال است اگر
 این الفاظ زاید معنی علی و عندتک عند الیہما را از آیه خارج کنند کہ الفاظ جملی بی باشند
 باقی میماند کلام خدا کہ در ہر قرآنی موجود است و میبکس را اجزائے آن نیت کہ آفتاب نصف
 را بہر شد یا منکر شود حرفی بہر قرآن موجود بغیر اید و لیکن سخن بر سر "دہکمی" است کہ جناب حیرت
 لباسی در بر آن فرمودہ و عازہ بخراب آن زدہ یعنی بقول ایرانی ہا "شاہ کلار" حیرت
 کہ شیعا این سان غلو کردہ اند کہ میگویند خدا تعالیٰ رسول قبول و حبیب محبوب خدا را تهدید
 فرمودہ است در امر خلافت (یا امامت) حضرت علی ۳ و از آن طرف جہال را ہم در حیرت و یاد
 گمراہی سرگردان نماید کہ این حکایت جل را باور کنند + خواہ این آیه نسبت بہ خلافت نہ
 داشتہ باشد و خواہ باور دیگری ننگی نیت کہ در این کلمات تهدید است یا بوی تهدیدی از آن
 می آید کہ فرمودہ است وان لم تفعل فما بلغت رسالتہ + جناب حیرت در عالم حیرت و زشتانی
 فرافوش نمودہ است کہ لقیہ آید را بنویسد و ملاحظہ معنی آنرا بکنند کہ درست میشود یا نہ - بلکہ احتمال
 کلی میرود کہ گاہی در تمام عمر خود این آیه را ندیدہ بودہ است بچہا کہ آیات دیگر قرآن را مگر حرف
 بر سر یک مطلب گفتہ دیگر است کہ اصل مطلب است و آن این است کہ این آیه تهدید آمیز
 منسوب بکدام امر بودہ است کہ این سان تاکید در آن رفته و اہمیت آن باین درجہ بودہ ؟
 خود جناب حیرت سر بکجی کہ فرمودہ برده جواب خود را بدہد +
 آن بروی صاحب شیعی کہ گویا تمام عمر خود را در این کار بسر بردہ یعنی در ملاحظہ کتب

اہل سنت کے انگریز مخالف مطالب و مباحث و کتب را جواب بنویسد در کتاب مؤلفہ خود در صفحہ (۲۹۵)
در جواب بعضی از فقرات جناب ہجرت می نویسد۔

”ام المؤمنین عایشہ سے آنحضرت کا عوض فعلی کرنا“

”مشکوٰۃ شریف و صحیح ابن داؤد کی کتاب القومین کہ اسے نکالت عایشۃ ان النبی
کان یصلیہا و هو صلاکھ و میض لساہا عایشۃ زانی بن کہ نبی از زوجین مجکو آفریق بن و باکر
میری زبان کو چھو سکتے تھے“۔ در صفحہ ۲۳۹ می نویسد۔ ”صحیح بخاری میں صفحہ (۲۰۸) پر مرقوم ہے
حدثنی محمد بن المنبہی حدثنا عند واحدنا شعیبۃ عن ہشام عن ایہ عن عایشۃ ان
ابا بکر وحی علیہا الخیزت لوات تمام عبارت یہ نقل نہیں کی گئی..... بخاری نے اسنا
خود عایشہ سے روایت کی ہے کہ عید فطر کے دن میں آنحضرت ص ایک جگہ بیٹھے ہوئے تھے
اور گانیوالی عورتیں روم بسات کے واقعہ کو (یہ وہ لڑائی ہے جس پر اوسرا و خزیج میں ہوئی تھی)
گلابی تھیں وقتاً ابوبکر آگئے اور ان گیت گانیوالی عورتوں کو منع کیا کہ یہ شیطانی کام ہے
حضرت نے فرمایا کہ ابوبکر ان کو چھوڑ دو ہر قوم کے لئے ایک عید ہوتی ہے اور آج ہمارا
عید ہے“۔ مؤلف۔ سبحان اللہ جو نقل کہ باجہاد ابوبکر فضل شیطانی تھا اسکو رسول خدا صلعم
از جملہ اعمال عید قرار دین۔ خود بھی گاہنشین اور اپنی بی بی کو بھی سنوائیں۔.....
صحیح بخاری کی جلد دوم میں صفحہ (۱۶۵) پر لکھا ہے کہ نبی و عایشہ میدان خنی لہج تماشہ راگ
رنگ دیکھ رہے تھے۔ رسول خدا منہ پر کمر اٹھائے ہوئے تھے اور عایشہ روگشا وہ سرگرم نظارہ
تھیں وقتاً ابوبکر آگئے اور گاہنے والوں کو اس حرکت سے روکا۔ رسول خدا نے پھر سے
نقاب اٹھا دی اور فرمایا کہ ابوبکر ہمارے عیش میں خلل نہ ڈالو آج یوم منی ہے۔.....
صحیح بخاری کے صفحہ مذکور پر یہ حدیث بھی نقل ہوئی ہے۔ وفات عایشہ رایت النبی صلی اللہ
علیہ وسلم یرقی وانا انظر فی الحبشۃ و ہم یلمعون فی المسجد فرجہم عمر فقال النبی صلعم
وہم امنا بنی ارقہ یعنی من الامن النقی کلامہ۔ عایشہ فرماتی ہیں کہ رسول مقبول

یہ چار دلچسپے ہوئے تھے حبشی مسجد میں ناچ رہے تھے اور میں ان کی طرف دیکھتی تھی ناگاہ غرنے
ان ناچنے لگانے والوں کو منع کیا رسولؐ نے فرمایا اسے عمران کو زبرد تو بیچ نکرو ہم نے بنی ارقمہ
کو پناہ دی ہے یہ ہماری امان میں ہیں +

ایضاً - ”شکوۃ شریف کی کتاب الفتن باب جامع المناقب ازواج میں ایک حدیث
لکھی ہے جو کہ بدیہ نظر کرتا ہوں عن عائشہ ان جبرئیل جاء بصورتها في خرقه حدير
خضر اكرم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال هذا رفق جئت في الدنيا والاحسنة
وداء التورمدي - خود عائشہ ماقول میں کہ جبرئیل میری تصویر میری تصویر حضرت کے پاس لائے
اور فرمایا کہ دنیا و آخرت میں یہ آپ کی زوجہ ہے“ یہ مولوی صاحب در اینجا نکتہ چینی میگوید
میگوید ”اہل عقل خود فرمایا میں کہ جسکی تصویر آسمانی فوٹو گراف سے لگتی ہو وہ یہ ہی قابلیت
رکھتی تھی کہ نبیؐ اسکو فرط عشق و ازدیادی محبت سے باہر ناچ دکھاتے پھر میں کبھی میدان نبی
میں بیجا نہیں اور گا ہے مسجد میں رقص و سرود دکھائیں - عید الفطر و بقرعید کو ان کا تنہا سا
دل طرح طرح کے ناچ رنگ سے خوش کریں - افسوس ہے کہ حضرت نے اس محبوب بی بی کے
عشق و محبت نبویؐ کو بھی بٹھ لگا دیا - مگر کیا کرتے خود بھی عاشقانہ مزاج رکھتے تھے اور اتفاقاً
وقت سے خدا بھی ایسا ہی شوخ طبیعت و محرک عشق باری ملی گیا تھا جو کہ تصویر بیچ بھیج کر طبیعت
میں گنگنایاں پیدا کرتا تھا۔“

در صفحہ ۲۹۵ کتاب خود جناب مولوی صاحب میرزا حیرت رام مخاطب نمونہ می فرماید -
”مرزا صاحب آپ کو ایسے واقعات کتب اہل سنت میں دکھاؤں گا جبکہ مشہور ہونا حقیقتاً و اہل
تعب نہ ہوگا - مثلاً حالت تخلیہ میں جناب سرور کائنات کا حضرت ام المؤمنین عائشہ صدیقہ سے
مصرف ہونا - لباس آنحضرتؐ سے متعلقہ موصوفہ کامنی کے وہ بے چہرہ انا - رسولؐ کے کانڈ
پہنار ہو کر ہشیریں کا ناچ دیکھنا وغیرہ وغیرہ - ہر ایک بات کو بے تفصیل و حوالہ کتب
عرض کرتا ہوں“

غرض ای برادران دین و اسلام بدانید که هر که غیرت دین داشته باشد باید از ملاحظه این
 کیفیات بیرون رود هنوز مطالبی میباشند از اینها هم هزار بار بدو قبیح تر. اگر چه مسلمانان با
 کتابها بسیار نوشته اند امکان ندارد که هیچ فرقه از این خرد چهل پیاده نشود و رنگ غیرت از
 در آید و مستحکم شود که باب اینگونه خرافات بعضی جنگ و جدال پوچ بر زده است و در
 افسوس این است که اگر این کیفیات بنظر اغیار و بیگانگان برسد چه زبان طعن و
 و مفسس اساس اسلام دراز خواهند کرد که "چو کفر از کعبه بر خیزد کجا ماند مسلمان" و
 بود حالت پیغمبر اسلام پس وای بر احوال دیگران + با وجود این همه پیروان و پیروان
 چه از طرف میرزا حیرت و چه از طرف ابن بروی صاحب زار یا لکها اشخاص دیگر از پیروان
 بزرگ زمان آنچه شده و چه میشود و نه یک شیهه سستی در آن البته اگر زود باز
 باشد هر دو فریق مذکور از دست خواهند داد خواه حق باشد و خواه باطل. مگر افسوس
 افسوس زیاده از این نیست که چنانچه خدا خود فرموده است کتب عربی بمانند یومهم فرو گاه تمام
 فریق اسلام از آنچه دارند و از آنچه میکنند و از آنچه بر آنها را روی آید از این جنگ و جدال
 طعن و لعن و خش و دشنام رفتن و فساد و خورشی و مختلف و تحارفات و خصومت و عداوت و
 عدم اتفاق خود و آنچه از دشمنان بیگانه تحقیق بر آنها را روی آید کمال خوشی را از این
 از اصدان این انوری نهایت ناخوش اند و صلاح این امور را بیشتر تف و عنت میکنند نسبت به
 دشمنان آشنا و بیگانه خوب مثلا اگر من بگویم "بسم الله الرحمن الرحیم" شما خواه از لعل علی
 خواه از نعر معلوم نیست که هر فرقه چه و از کف نسبت بمن. لیکن هر چه میگردد بگوید من از
 بنده میگویم که تمام مسلمانان جهان بشنوند اگر شنیدند و آن بخوشان عایدی شود و اگر نشنیدند
 نقصان آن بخوشان عایدی شود مسلمانان جهان در هر طریق و در هر جا که باشند
 بر آن که باشند و تمام انسانیت در نیای خود را در تحقیق و تامل اندیشه محاسن
 آنها متذکر است خواه اصدان کنند و خواه نکنند. اگر مسلمانان توقع ترقی دارند

در دنیا همه امور ملکی و مدنی و تمدنی و معاشرتی و تعلیمی و تربیتی خود را باید تبصیر و تبدیل یعنی اصلاح نمایند و این طرز جدید را اختیار کنند که مردم یورپ اختیار کرده اند از قرآن و بیایات رسول خودشان و معانی الرسول الاکمل بلاغ *

بعضی دیگر حالات ملکیه و تمدنی مسلمانان از جهان و اهل

ابتداء این تمهید که بدینال می آید خانی از تکلف نیست *

وقتی از اوقات یک کتاب بنده در حیدرآباد و ندرت بزرگوار می نرود بزرگوار و دیگر می اسال شده برای ملاحظه و بعد سرکار این بزرگوارشان کتاب را به بزرگوار شامی داد که او ملاحظه نماید و این بزرگوار هم مانند آن دو بزرگوار اول و ثانی بسیار در ملک هند معروف و مشهور است و انگریزی فیشن و یورپین مآب است و به انگلستان هم رفته و از حالات ممالک یورپ لکچر می بیند برای آگاهی و تهذیب اخلاق اهل ملک خود را با آنچه در زمانی که کتاب بنده را ملاحظه میفرمود روزی در جایی باینده ملاقی گشته گفت شما هم سلاطین اسلام را دم کرده اید + گفتیم آری همه به و سرادرم بوده اند + مگر آن کتاب بنده که تا بیج روانگی آن از دفتر قیاس واقع ایشوال اسلام و غرة تیر ماه الهی تسلط بود و در میان این بزرگواران و بخصوصه در خدمت این بزرگوار آنرا که از دست برفت و تاکنون بین نرسیده + جای تاقل است که این بزرگواران که اخلاق خودشان چنین است کجا فهمی آنرا که اخلاق حمیده و پسندیده یا ونیمه و ناشو و صحت در میان مسلمانان از برای هیچ امری از امور اصول و میزانی قرار نیافته و هیچ کاری بر وفق ضابطه نیست + اگر چه برای عقل و مناظره و محاجه قانون و میزان بسیار نیکی قرار داده اند که منطبق باشد و در مجالس شورای ممالک تمدنه جز بر وفق منطبق نمی توان گفتگو کرد و همین است باعث ترقی آن اقوام و بی در میان ما چنین نیست + مثلاً شخصی میگوید "زید در سخا مانند حاتم است" و بی هیچ تمیزی نمی آید در میان سخاوت واقعی و سخاوت غیر واقعی - یا آنکه بگوئیم ابد آنکه

از اصول تشبیه مشبه و مشبه به و وجه تشبیه و غیره نیست + آن سخاوت حاتمى خاص بود حاتم را
 و در حق او مدح بود و در حق این زید یا یگم در حق مأمون کمال مذمت را داشت + ابلهی کور و
 روشن شمع کاغذی نهند زود باشد کش لبش روغن نسینی در چرخ (۱) هیچ پادشاهی را حق آن
 نیست که بهیت المال مساکن را طعمه اخوان شیاطین سازد و در میان او باشد و نه زال و قوال
 بخش و بخش کند (۲) از مال و زوی و رشوت سخاوت حرام است - (۳) سخاوتی که زیاده از اندازه
 دخل یا مونس کسی باشد آن هم در شرع حرام است - (۴) در مالک یورپ و امریکا که در بخشش
 میکنند ولى آن بخشش نیست که با او باشد بدهند و بخوراند و ملت و قوم خود را است و تن پرور و بی غیرت
 کند بلکه بخشش است که قوم خود را ترقی میدهند در هر خصوص + حالا اگر کسی اندک مغزی در سر داشته
 باشد درک بیناید که مح نیک و بد چگونه است و صفت حمیده و غیر حمیده کدام است +

اگر چه اراده بنده بوه که شرح حال تمام سلاطین اسلام یا اقل شرح حال تمام خلفاء بنی امیه
 و بنی عباس را که در تاریخ الخلفاء است مختصر مختصر بنویسم ولى ملاحظه میکنم که هم کتاب ضخیم میشود و هم بی سود
 است و اگر "در خانه کس است یک حرف بس است" شرح حال یکی هم کافی است + ترجمه
 تاریخ الخلفاء در زبان اردو موجود است هر که بخواهد بر دارد و ملاحظه کند ولى از روی تحقیق ملاحظه
 کند + مثلاً در صفحه ۱۰۶ در شرح حال هند بنت عتبّه نوشته است که فاکه بن مغیره قریشی او را
 نکاح کرد و چون همیشه در مکان فاکه هر کس و نا کس آمد و شد داشت و قتی مردی داخل آن خانه شد
 و بی را در آن جا تنها دید بازگشت و آنگاه فاکه در رسید و بشک و ظن در افتاد و باین سبب بنیان
 خود را بر گرفته به بین نزد کا هنی بر و آن کا هنی هند را گفت تو خطائی کرده ولى زنان کرده و از تو
 پسری پیدای شود که پادشاه خواهد شد الخ + یکی از حاکمهای مسلمانان همیشه این بوده است که معتقد
 به بختی و رمال و کا هنی بوده اند تا با مروز + اگر چه این حکایت نسبت بزمان جاهلیت دارد مگر بنده
 را غرض از بیان این حکایت این است که هند با کدا سن بوده و پس از مرگ یارانی فاکه (این فاکه
 ننده) هند بکاح ابوسفیان درآمد و معاویه را بر او + معاویه در وقت انتقال یک مود تا خن

با خرابی تبا شده اگر امیر المؤمنین مناسب داند از ابطور جاگیر باید ہوتا ما در آبادی آن کوشش
کنیم۔ بموجب نوشتہ اس خط کے پڑھتے ہی ادس شہر میں عدل کے ساتھ قلعے بناؤ اور
ان کے راستوں کو ظلم دور کر کے پاس کر دو پس یہی اسکی مرمت ہے۔ والسلام +

اگر این کیفیات و بیانات در زورای دیگر مسلمانان داخل محامد و تعریف اسقند
من فقیر سر اسر این بیانات را خرافات جاہلانہ میدانم + ”وہب منیہ کہتے ہیں کہ اگر اس امت میں
کوئی مہدی ہونیوالا ہے تو وہ عمر بن عبدالعزیز میں + یک بزرگوار دیگر کہ صرف او ”حسن“ است
اونیز گفتہ است کہ اگر عمر عبدالعزیز مہدی نیت و گیری نخواہد بود + این بیان ہم یا محض از روی
جہالت است یا از روی غرض یا ہر دو + العرض آچہ مؤرخین و مصنفین اسلام نسبت بعمر عبدالعزیز
یا مامون یا دیگر پادشاہان اسلام عہد خودشان یا بعد از خودشان نوشتہ اند سر اسر بیج و لایق
و دروغ و اغراق اند + این اعمال و افعال ہیچو بہ نسبتی بہ تمدن و مکرانی نیک ندارند و اہداز
وضع مکرانی اور چیزی ننوشتہ است کہ مشتق آیندگان باشد + این حکایات محض برای بیان
کردن استدہ برای اطفال چند سالہ + گذشتہ ازین من میگویم ہر کسی را در عالم یکدر بہ و مرتبہ
خاصی است کہ از آن تجاوز کردن خلاف است و شاید کہ بشرک منجر شود مثلاً بزرگی گفتہ است
”احمدار بکشاید آن پر جلیل تا ابد ہوش ماند جبرئیل“ دیگر فرمودہ است ”ز احمد تا احد یک
میم فرق است“ بھانی اندرین یک میم غرق است + این بزرگواران ہر دو درست فرمودہ اند
یچاکس نمی تواند بگوید کہ محمد ۲ در درجہ خدا بود یا علی ۲ در درجہ محمد ۲ + در این صورت نمی توان گفت
کہ عمر عبدالعزیز مہدی بود + و بالجلہ ہر کہ چنین گوید یا بغایت جاہل است یا بغایت اہل غرض
و دین بدیا فروش است +

مگر در تاریخی انگریزی نوشتہ است کہ عمر عبدالعزیز در سنہ ۱۹ ع از بہان بشد و شریف
الموسوی یکی از شعرا ی عرب در حق او گفتہ است ۔

“O son of Abdul Aziz if human eyes ought to weep

they should weep for you. You freed us from the cursing of Ali, and if it is possible you should be freed from it yourself."

یعنی "ای پسر عبدالعزیز اگر چشم آدمی باید بگماید یا بگماید برای تو۔ تو مارا آزاد نمودی از سب محمود بن علی ۳ اگر ممکن باشد باید خود را نیز از آن سب آزادی بخشی"۔

باز چند فقرہ منسوب بہ مامون

اکنون بازی آئیم بر سر یک چند فقرہ از کیفیات و حالات مامون + صفحہ ۱۶۶ تا بیخ الخلفاء در مسئلہ مامون دوران و دختر حسن بن اہل را بکلی خود را آورد و کردار ما زرا پر باد و او و کلمات را بہ ہر آن بخشید + پدر عروس تمام فوج را خلعت پوشانید و عازر و دعوت از مردم نمود و ہر شخصی را نوشتہ جاگیری عطا کرد الخ + جناب مولانا شبلی مینویسد کہ در این عروسی شخص عقلی و دوسیمہ از تنگ و اشکان نزد مامون فرستادہ خطی نوشتہ مشعر بر معذرت از آن تہنہ مخمر۔ "مامون نے حکم دیا کہ دو زن تہیان اشرفیوں سے بھر کر اوسکو واپس دی جائیں"۔ یعنی مامون حکم نمود کہ آن دو کیسہ را از اشرفی پر کردہ نزد آن مرد فرستند + در آن روز ہیکس نبود کہ بہرہ این جمہ مال بندگان خدا را چرا اینسان برباد میدہید و این ملک دیگران است چرا بجا گیر مینی ثول کش میکنید + مگر این حال در این زمانہ ما ہم کا کان در سر اسر مالک اسلامیان وجود دارد و در تمام مالک اسلام در ہر زمان و در میان ہر خاندانی بر ہمین منوال بودہ ۔

در ہمین صفحہ ۱۶۶ تا بیخ الخلفاء نوشتہ است کہ در مسئلہ "مامون نے مسئلہ خلق قرآن میں لوگوں کا امتحان کرنا چاہا"۔ در این مسئلہ قیامتی برپا شد و بی بندہ عرض اصلی خود را میخوسم + جمعی از علماء را کہ نام ہمہ در تاریخ الخلفاء مذکور است مامون طلب کرد۔ "اور جب تک انہوں نے قرآن شریف کے مخلوق ہونیکا اقرار نہ کر لیا او کو روق سے ہندادہ آسنے دیا۔ پہلے تو ان سب نے اس مسئلہ میں

توقف کیا مگر آخر تفسیر کے قائل ہو گئے۔۔۔۔۔ یہ بھی معین وغیرہ نے بعد کہا کہ جسے بھی
 خلق قرآن کو محض توار کے خوف سے مان لیا ہے۔۔۔ پس از آنکہ از جمعی از علماء سوال رفت
 ہر کی بھڑکے اہل فحش جوابی داد۔۔۔ پھر امام احمد بن حنبل سے پوچھا تو انہوں نے بھی کہا کہ
 قرآن شریف کلام خدا ہے اسحاق نے کہا کہ وہ مخلوق ہے یا نہیں۔ امام صاحب نے فرمایا کہ اگر
 سے نیا دین اور کچھ نہیں کہتا۔۔۔ چون اسحاق جواب ہمہ راز و خلیفہ فرستاد مامون گفت فلان
 کس راجحین بگو۔ فلان کس راجحین بگو۔ فلان کس راجحین بگو۔ از آنجملہ گفت احمد بن حنبل را بگو کہ
 بیانات تو را میرا نہیں معلوم خدا نہیں دلیل است بر جہل تو۔ فضل بن خاتم را بگو کہ آنچہ تو در مصر کردی
 ہمہ بر من معلوم است کہ وہ یک سال قضاوت مال بسیاری گرد آوردی و از من خوف نداری۔ ابن جراح
 و ابن خاتم را بگو کہ از بس سو خوردی ایمانی بشما باقی نماندہ۔ سعد و یوسف واسطی را بگو کہ ہر شخص کہ
 حدیثی صلی ہی با خود و حرص ریاست وارد انجام اونیک نباشد۔ بالجمہ چون ہر یک را ازین قبیل
 پیامی داد و از شمشیر خائف ساخت تا مابخلقی قرآن اقرار و اعتراف نمودند سوای احمد بن حنبل و
 کس دیگر۔ پس مامون حکم نمود کہ ہمہ راز و او حاضر آند کہ خود بہ گوش خود از زبان انہا اقرار شنود۔
 لیکن خدا تعالیٰ کی کار سازی دیکھو کہ یہ ابھی پہنچے بھی نہ پائے تھے کہ راستہ میں ہی مامون کے
 مرنے کی خبر انکو پہنچ گئی اور خدا نے انکی شکلات آسان کر دیں۔

این بود سرگذشت حال مامون و بحث او بر سر دین و خلقت قرآن و خوف و ترس اعمال و افعال
 ہر یک از علماء و قضات و غیرہ زمان او۔ و در این مقام ماسوال میکنیم کہ جنین خلیفہ عالم و بیوقوف
 و چنان زمانہ بیچ و علماء لایعنی و بد فعل و قضاات ہرزہ و فاسق و رشوت خوارچہ توفیق دارند ہاگر
 مامون خوف شمشیر از انہا اقرار و اعتراف بشرک میخواست بیشک از خوف شمشیر اعتراف میکردند۔ ہنوز
 بسیار کیفیات نر و خردہ موجب استنداز حالت مامون و دستگاہ او و چاکران و خدمت چشم و منشیان
 و مشاورین او کہ بسیاری نصاری و مجوس بودند چنانکہ در این روز حال تمام حاکم اسلامیان این است۔
 زین زمان نمانی بود کہ گویا مسلمانان بنقطہ اوج کمال رسیدہ بودند و مسلمانان این زمان

باین مقتضی اند + تمام غیر مسلمانان به علم زمان مأمون است مگر شخصی که نزد مأمون بودند یکی جبرئیل بن
 نجاشی و یک فاضل عیسوی بود که مأمون حکم نمود و بدو هر که خدمت و عهده سرافراز شود اول بخدمت
 جبرئیل برسد + بعد در خراسان بود که معلم ایل کن عیسوی بود + عبدالمسیح بن اسحاق کنزی یک
 عالم عیسوی بود که بر عهده جلیل القدری ممتاز بود + ماہوار جبرئیل را بنده حساب کرده ام و رسال
 (۱۴۹۰۰۰) ہفدہ تک نو ہزار و دہم ہواہ است بسیار بیش از ماہوار مستر و اگر مستر و ناپ غنیم
 وحید را باو + ترجمہ کتب ارسطو بہ یعقوب بن اسحاق کنزی واگذار بود + قسطنطنیہ بن لوقا فلاسفر
 دیگری ہوا دہم عیسوی + "سہل ابن مارون کہ ہوا یک فارسی النسل حکیم تھا جو سیون کے علوم
 و فنون کے ترجمہ کی خدمت دی" + باید ملاحظہ نمود کہ امروزہ ترکی - ایران - مصر - آرمینیا - افغانستان
 و تاجکستان - وحید را باو دہریاست خودی از مسلمانان چند عیسوی عہد نامی جلیل القدر دارند و در این
 حید را باو چند عیسوی و فارسی خدمات عالیشان مشغول اند و فرہ و ن جنگ فارسی کہ چہ سنگ عظیمی داد
 کہ خدا را بنده نیست و ہچکس دیگر اعتنائی ندارد و جز انگریزان و زمان انگریز + مگر جناب عالی ایت
 اوج و خفیف دیگران و مسلمانان امروزہ میدانہ کہ میگوید

"چکوز اور شہباز سب اوج پر ہیں مگر ایک ہم ہیں کہ سب بال و پر ہیں"

ایہ حال ہمیشہ بر این منوال ہواہ است و ازین معلوم میشود کہ گاہی ترقی مسلمانان ذاتی ہواہ +
 از انجا فروتری آئیم حالت مجبور و سبکدین و پدر و خاندان او چہ ہو و فرہ و سی در حق او چہ گفتہ +
 سعدی آئیم زمانہ سعدی علیہ الرحمہ - حکایت رضی کہ حکایت ایام ناموافق را نزد او آورد + ہو + سنگ
 و دربان - عمل یا دشنامان - حال آن رفیق در مراجعت سعدی از چہ حکایت قاضی ہمدان - حکایات
 بسیاری کہ یاد زمانہ خود سعدی واقع شدہ اند یا انک زمانہ قبل از او - و آخر جدال سعدی با سنی
 و باب تو انگری و درویشی - ہمہ دہینہ ناقش است و سرخوئی از حالت امروزہ سر اسرار ملک مسلمانان
 بہتر نبودند + اگر ما در سر اسرار تاریخ اندلس ملاحظہ کنیم - اگر در سر اسرار تاریخ ایران تا بہ امروز ملاحظہ کنیم
 اگر در سر اسرار تاریخ ہند یعنی تاریخ سلطنت و حکومت مسلمانان ملاحظہ کنیم - اگر در سر اسرار تاریخ در اسرار تاریخ

ملاحظه کنیم تا باین دم - و اگر در تاریخ هر سلطنت و یگیری از اسلامیان ملاحظه کنیم همین اوضاع بود
 یعنی رومی بسیم و در تمام حالات زیست و زندگی این اقلیت مرخومه + آنچه که عموماً اهل اسلام تعریف
 میکنند و مایه فخر و سرافرازی خود میدانند غالباً دویس است اول این است که یک زمانه درازی
 (به صورت نیک و بدی و سراسر بد) مسلمانان حکومت داشتند و بسیاری از ممالک عالم به ثنائی
 آنکه یک زمانه و چند صد سال قلیلی (که قبل از آن چندین هزار سال دولتها و اقوام بسیار عظیم ایشان
 مثل مصر - اسیریا - یونان - روم - ایران - و هند - بلکه چین هم گذشته بودند قبل از آنکه اقوام
 یورپ شروع کنند باین ترقی حالیه) علم منحصر بمسلمانان بود که بموجب حالات و مقتضیات آن زمان
 بنایت کمال رسیده بود ولی نسبت باین زمان یورپ هیچ نبود + ولیکن اگر ما بکشم تحقیق و تدقیق و
 مورخان فی ملاحظه نمایم هیچ چیزی نمی یابیم که بتوان نام آنرا سلطنت و حکومت نیک و وضع زندگی و
 معاشرت نیک و خوشی و آرامش بندگان خدا نام کنیم + (۱) بر سر خلافت رسول الله بسیار خرابیها
 کردند که انسان از ذکر آن عاجز است + (۲) سلطنت با و حکومت با همه شخصی و بی اصول بود و
 خلیفه و سلطان و پادشاه و حاکم تا ما ظالم و جابر و خونریز و بیگانه و شهوت پرست بودند + (۳)
 خلق همه عبد عبید خلیفه و سلطان و پادشاه و وزیر و امرا و صاحبان دولت بودند + (۴) هیچ
 قانون و ضابطه در امور عکراتی نبود و هیچ کاری بروقی اصول و قانون و ضابطه جاری نبود + (۵)
 خلیفه و پادشاه مطلق انسان بودند و هر چه از مردم بظلم می گرفتند در کارهای پیوده و شهوت رانی
 و حفظ نفس خود بر بار میدادند + (۶) حکام و امراء صاحبان عمل و قاضیان قضاء و علماء و غیره اکثر
 و اغلب اهل غرض و شهوت پرست و راشی و دین بدنیافروش و فاسق بودند + (۷) عموماً خلق جاہل
 و ناخوانده و نیز در میان خود ظالم و شهوت پرست و راهزن و مال یکدیگر خور بودند + (۸) همیشه در میان
 علماء و سلاطین و پادشاهان و عموماً خلق بر سر دین و مذہب و عقاید مذہبیه و از روی تعصب جنگ
 و جدال و قتال و خونریزی بود + (۹) همیشه علم بی نهایت کم و جهل بی نهایت بسیار بود + (۱۰)
 جز معدودی از علماء و بنیاد دین بدنیافروش دیگر تمام علماء اگر ستم و بی نوازی نان بودند

و هیچکس از آنها نمی پرسید و ذلیل و خوار بودند + (۱۱) برخلاف آن همیشه اوباش و اذلال
و مطرب سخره و تواد و چاپلوس و خوشام گو و هنر اال و شیاد و امثال فلک در کمال خوشی و عین
انساب بودند و در نزد بزرگان عزت داشتند و صاحبان دولت و ثروت آنها را پرورش میکردند
و صحبت آنها بسیر میکردند + (۱۲) همیشه رمال و ستاره شناس و جادوگر و فقیر و درویش و انگونه شناس
و اصناف خلق بشمار بودند + (۱۳) همیشه علم منحصر بود به علم دین و پس از آن علم طب و نجوم و رمل
و یک خند علوم و دیگر ازین قبیل همه ناقص و بیکار و مهمل + (۱۴) همیشه مددوی از خلق هر ملکی
بیکار و کسبی اشتغال داشتند بسیاری بیکار و هرزه گرد و دزد و قمار باز و تن پرور بودند + (۱۵)
همیشه سرود و ستکاری و تجارت بسیار کم بود و بدون علم و ضابطه + (۱۶) گاهی قانون و ضابطه نبود
برای تشویق اهل علم و کمال و هنر و باین سبب این چیزها گاهی ترقی نکردند و کمال نرسیدند + (۱۷) گاهی
مردم را شوق محنت و تحصیل کمال و هنر نبود و برخلاف آن شوق بتن پروری و اقسام کارهای
پوچ و بیغنی و لود و لعب که چرگروی و بیهوده گوئی بود + (۱۸) اگر زنان مسلمانان صاحبان علم یا هنری
بودند غالباً آنگونه زنان بودند و آن گونه علوم و هنرها را حاصل کردند که برای حفظ نفس شهوت رانی
سلاطین و صاحبان دولت و ثروت بودند و زنان خانگی و شریف بندرت صاحب علم و هنر معقونی
بودند و بسبب بی علمی و بی تربیتی نیک زنان هزاران فساد و مفاسد در هر خانه وجود داشت که
واقع نمی توان آن گونه زنان را شریفه و عقیقه خواند + (۱۹) گاهی در امور معاشرت و طرز مشیت
و سوسیتی و آمد و شد و نشست و برخاست و گفتگو و رفتار و کردار خلق اصول و ضابطه نبود +
(۲۰) گاهی بزرگان قوم طرز معاشرت و کردار خود را در معقولات سرشق قوم قرار میدادند و
بر خلاف در تمام اعمال و افعال ناشایسته نامتقول سرشق قوم خود بودند + (۲۱) همیشه
زیر بسیاری از خلق در مراسم و عادات مذهبی و مذرونیای پوچ لایق بر پا و شدند
هیچکس بحقیقت از آن فائده واقعی و دنیوی یا دنیوی حاصل نکرد و حاصل کلام هنوز
بسیار چیزها هستند که باید از قلم فرو نگذاشت +

مکررند بطور انصاف و از روی تحریه و بدود عرض خاصی میگویم که چنین معلوم می شود که
تمام این امور مذکوره بالا در سایر ممالک اسلامیان همیشه کی بوده و در ملک هند صد و نه بار و در
این امر با ضرورت تحقیق نیست - آری آنکه از روی تواریخ معلوم میشود و ثانی آنکه از روی ملاحظه
است البته حقوق خدا و هر قوم و باشند هر ملک درین معایب مذکوره فوق شریک استند و مردم
بیچ نمی داشته و گروبی نیستند بلکه هر فردی از افراد خلق بهرنگی مثل ملک خود بنده ایران تمام یا
بعضی ازین معایب ابرضا است برخلاف شرع اسلام عمل میکنند + شرابخواری + زناکاری + لواط
خداوندی فسق و فجور + لهو و لعب و هرگونه خلاف شرع و تهذیب و دیگری در تمام ممالک اسلامیان جاری
بوده و امروز هم که آنجا باضعاف مضاعف جاری است + و بی نظیر چنین میرسد چندانکه این
اعمال در ملک هند جاری بوده و امروز جاری است در هیچ ملک دیگر نبوده و نیست + بهات ابتدای
آن ظاهر است که معاشرت و آمیختگی مسلمانان بود با مختلف زانهای هند + البته ممکن است که در
زمانه مسلمانان که حکومت در قبضه آنها بود در بعضی از امور منع و نهی دیگر و بنیدگی هم بوده است و خصوص
از روی تعصب دینی و نسبت دیگران - مگر در این زمان بواسطه آزادی عامه و بنده باید بگویم نسبت
و تعلیم انگیزی هم هیچ وجه منع و نهی از هیچ باب نیست و لهذا آنچه قبل ازین بوده امروز هزار چندان شده +
در این مقام ضرورت است شرح طویل نوشتن منسوب بحالات و خیالات و آراء و رفتار و کرد و
و نهیم معاشرت و تمدن آن گروهی که در این زمان در ملک هند تربیت یافته مدارس و کالج های
انگیزی اند و ممالک یورپ رفته سیر و سیاحت کرده و در آنجا تا در علوم خود امتحان داده اند + ولی
کتاب را مجال و ج آن نیست و لهذا مختصری عرض میکنم +

چون آفتاب عالم تاب را نصف النهار هر فردی از افراد خلق می بیند هیچ ضرورتی ندارد که
از تعریف کنیم - یعنی هیچ ضرورتی نیست تعریف و بیان فوائد و منافع نیک و بد گامینه خدا و همه
نبیاء و اولیاء و بزرگان هر چه در ذات نوده اند و رسول متبوع با صلعم همه امت خود را امر نموده
است که بری تحصیل علم و دانش ضرورت باشد باید بر چنین بروند + اگر چیزی تمیز است در میان

انسان و حیوان علم است و بس - و اگر چیزی انسان صوری را انسان نمی سازد و معرفت خدا و آیات
خدا را بر او معلوم میکند جز علم خیر دیگری نیست - و بنا بر این عموماً توقع و امید این است که صاحبان علم
متصف باشند و متصف شوند بان صفات و خصایفی که لازمه انسانیت افتاده و خوبی بهیسه گی را از
جذبات آدمیان دور می سازد - اگر چه در هر زمان و در هر زبان و در میان هر قوم علم بوده است و فوائد
و نتایج آن هم یکسان بوده و هر چند که از ابتدای جهان شمع و گواهِ علم ممالک شمع بوده و بواقع
مصر - یونان - اسیریا - ایران - هند و چین همه داخل مملکت ایشیا یعنی شرق بوده اند و زمان
هم گذشته که علم از زمین ایشیا نقل نموده است به یورپ و امریکا و در شرقی زمین تنزل و در مغرب زمین
ترقی کرده مع ذلک هیچ شکلی نیست که بطاقت چندین علوم و نیز تربیت مغربی امروز توفیق و ترجیح دارد بر
علوم و تربیت شرقی پیشین - پس بالطبع توقع و امید همه این است که صاحبان علوم مغربیه و تربیت
یافته گان دارالعلوم و دارالافتونهای انگریزی و یورپ بر تابت بهتر بر آمده باشند و بر آیند و لیکن این قضیه
غالباً بر عکس است و اکثری از آن گروه سابق الذکر در تحت آن شعر سعدی علیه الرحمه واقع اند
"خز عیسی" - بسیاری از این گروه چه در ایران و جاهای دیگر که مایه شنویم و چه در ملک هند که
ما هم بمینیم با کُلّ اخلاق و وضع معاشرت و زندگی شان ناپسندیده است و خراب اس و اکل مشرب
و بازیهای مختلف و صورت ظاهر شان و دیگر هیچ اخلاق آنها تغییر پذیرفته - و کمال افسوس است که
بعضی از طبقه مافقیه آنها که بسیار معدود اند چندان از لباس و رفتار و کردار و گفتار ظاهری اهل
یورپ خوش اند که در لباس خود نمی گنجند و بحقیقت وضع خود را مشرق این طبقه عالمیه نموده اند که
همه جوان اند و عدت شان هم روز بروز کثرت بهم میرساند - برای مثال مینویسیم که عکس بعضی
از مجالس را که بنده دیده ام هنگامیکه چند کس از بزرگان و معروفین کمن سال آنها مثل مولوی
نذیر احمد - نواب محسن الملک - نواب وقار الملک - یا بعضی از علماء و فضلاء و سادات و مشایخ
دیگر آنها نشسته اند با دستار و عمامه سیاه جوان علقه سفید طالع علم پانزده سجده - بیت و بیت
چند جمله با سرهای برهنه و موئی انگریزی مانند لباس انگریزی سان ایستاده یا نشسته اند - و این

انجیر گیارہم بی نہایت در ہندو لاج یافتہ و ہر ملک ہفت و ہشت سالہ برب دارد (مگر این ماسوی طہقات
ادنی میباشند کہ اطفال دیو سادہ سالہ ہم بیڑی می کشند) + این است کی از اصول تربیت و تعلیم انگریزی
مجال تنگ است برای دیگر کیفیات + مگر از اخلاق و تہذیب و رفتار و کردار نیک و قول درست و ایفای وعدہ
و ہمدردی بوی بشام کی ہم نرسیدہ و یکی را آگاہی نیست + و گاہی اینہا ازین تربیت خود فائدہ برگیرند
و نہ دیگر ہم خلقان خود را میتوانند فائدہ برسانند +

حالت امروزہ ممالک اسلام کہ ما بچشم می بینیم

بحال اختصار باید گفت حالت مسلمانان بطور عموم ہمیشہ بیک طور و بیک نحو بود و رہہ جا۔
و فی امروز بسبب ترقی و زور و استیلای مردم یورپ بر دو قسمت یا دو حالت شدہ۔ حالت اول۔
آنچرا کہ قبل ازین ذکر کردیم کہ بحقیقت سراسر داخل حایث نقایص و خلاف شرع اسلام و عقل و تمدن
و حکومت و معاشرت و تہذیب واقعی نیک و مانع ترقی حقیقی بود۔ کہ قصصی حالت و آب و ہوای ہر قوم
و ہر ملک بیش و کم در این روز کماکان وجود دارد + بر بہر کنش و کم معلوم است کہ حالت ملک ترکی
امروز بسبب ملکانی چگونہ است۔ چونکہ بندہ ایرانی ہستم و کماکان ہم از حالت ترکی خبر ندارم و آنچه
در اخبارات انگریزی صبح است آراہم قابل اطمینان نمیدانم یا واقعاً قابل اطمینان نیست لہذا از قول
یا مسلمان صاحب ہندی گوئی کہ در کتابی نوشتہ و بسیار ملامت نوشتہ صرف یک جملہ کہ چک در پنجاب
میگنم۔ مگر این شیان ترکی کہ حالت ابھی بہت کچھ قابل اصلاح ہے۔ اور وہ بھی ایسی بڑی فتنہ داری
کے لئے تیار نہیں ہے لیکن باوجود اسکے سلطان کو اس طرف سے غافل نہیں رہنا چاہئے + مگر
آن طوری کہ انگریزان بنویسند اگر براقع چنین باشد خوب بدن انسان راست بنود +

حالت ملک ایران ما نیز بیش و کم بر ہمہ کس معلوم است + یک گروہ خواستند کہ
پارلنت قرار دہند و حقوق شاہ و گدار امین نمایند و از نظم اراکین و عمال حکومتی بسیار
تذکرات و اعتراضات نوشتہ و پناہ بہ انگریزان بروند و عاقبت الامر بارہنشی را دست درازند +

که هنوز ممالک دیگر اسلامیان برقرار است و احتمال بسیار کمی می‌رود که وقتی اینها ازین بهوشی و سر بهوشی بهوش آیند و اتفاقی کنند عام و دینی + بالجملة هر چه پیش ازین نوشته شود از تنباهی حال مسلمانان بنزدی بنده همه از عدم اخوت و همدردی است در میان آنها و تا هنگامیکه این است معنی واقعی اخوت و همدردی و اتفاق را ندانند و ثبات قدم پیروی نکنند انسان و مرد و نیامی شوند و گاهی در جهان ترقی نخواهند کرد بلکه ملک و دین آنها نیز از دست می‌رود +

اخوت و همدردی چیست

معنی اخوت و همدردی را تا امروز مسلمانان ندانسته اند چیست و اگر سر اسر قرآن را بخوانند و تمام کتب احادیث را ملاحظه نمایند می‌خواهند فهمید + شاید که اگر مسلمانان چیزی را از قرآن و حدیث بفهمند یا فهمیده باشند که معنی اخوت و همدردی چیست همین است که فقیری را (و آن هم هر فقیری که عدا خود را فقیر سازد و بدون امتیاز استحقاق) یا بخوراند یا بپوشانند + شکی نیست که این اولین و اعلیٰ ترین درجات و کیفیات همدردی است در صورتی که کماکان مطابق شرع و عقل و اصول و تمدن نیک باشد + مگر خدایتعالی در کلام مجید خود بسیار چیزها را در شمار همدردی بیان فرموده است که از آن جمله اینهاست -

- (۱) متفق باشید - (۲) یکدیگر را ایذا مهید - (۳) غیبت از یکدیگر ننمایید - (۴) عیب از یکدیگر مجوئید - (۵) امر معروف و نهی از منکر ننمایید - (۶) اگر حاکم شوید با انصاف حکم کنید و در میان خلق - (۷) در میان برادران خود صلح ننمایید - (۸) اگر گواه باشید گمان شهادت نکنید - (۹) بوعظ و نصیحت و حکمت خلق را بدین دعوت کنید - (۱۰) در عدل و انصاف ابدًا خطه کسی را نکنید - (۱۱) دین و مذهب یا خدایان و دیگران را دشنام مگوئید - (۱۲) صاحبان امر خود را اطاعت ننمایید - (۱۳) در امور بایکدیگر شاد و گنبد - (۱۴) سوو مطلقا یا اضعاف مضاعف مخوئید - (۱۵) بیچکس ضامن و جوا بده

غناه دیگری نیست - (۱۶) تکبر و نخوت کسی مفروشید - (۱۷) با سایر بندگان خدا بمالیت
 و نیکی سلوک کنید و سخن بگوئید - (۱۸) اگر کسی بشما سلام گوید او را جوابی بهتر از آن نگوئید -
 (۱۹) مسافران و صاحبان ثقف و استحقاق را دستگیری کنید - (۲۰) همسایگان نزدیک
 و دور خود را درو نمائید - (۲۱) مال ایتام را بخورید و نزدیک بآن شوئید - (۲۲) امانات را
 بصاحبان آنها ستر و نمائید - (۲۳) مال خود را بیفروشید و در میان خود بخورید و بر باد دهید
 (۲۴) مال خود را بظالمان دهید و بخورائید که حقوق یکدیگر را پایمال سازید - (۲۵)
 اسراف و زیاده خرجی نکنید - (۲۶) والدین خود را حرمت نمائید و با آنها آف بگوئید
 (۲۷) پیمان را درست بدید و میزان را کم و کاست نکنید - (۲۸) زنا و فسق نکنید -
 (۲۹) شراب نخورید - (۳۰) به عهد و موثقی خود وفا کنید - (۳۱) دروغ نگوئید -
 (۳۲) در حشج کردن میان روی کنید - (۳۳) مال خود را با بلهان دهید - (۳۴)
 در کارهای یکدیگر جستجو نکنید - (۳۵) خشم خود را فرو خورید و بر مردم جنبشاید - و
 امثال ذلک + بعضی دیگر ازین قبیل فرمایشات و احکام الهی میباشند که در قرآن موجود
 است که اگر کسی بر اینها شرح و تفسیر نویسد اقلاً پنجاه صفحه میشود + البته احادیث بسیاری هم
 منسوب به یک از این آیات از رسول الله و کلمات بسیاری هم از ائمه طاهرین و بزرگان
 دین میباشند و سراسر گلستان و بوستان سعدی از اینها ماسخ و ترجمه و فحوائ اینها هستند
 و همه محض در خصوص اخوت و همدردی اند + شاید بعضی که کم دانش میباشند بگویند که بعضی از این
 احکام الهی نسبتی به همدردی ندارند مثل شرابخواری و اسراف و امثال اینها اگر چه بظاهری
 مگر در نظر غائر و بخیال غیر مستقیم اینها هم منجر میشوند به همدردی و حکمتی که در امتناع آنهاست همین است
 که مقرر اند همدردی را +

اما برادران دینی ما بدانند که بطور انصاف باید گفت که ماسلمانان بر یکی از این احکام الهی
 تاکنون عمل نکرده ایم ولی بیگانگان از دوازه اسلام کرده اند و میکنند و نه خاص در حق خودشان

بلکه نسبت به دیگران هم + اگر بعضی از بزرگان خاص و اولیاء کرام ما از اینگونه اعمال راجب آورده
 باشند مقام آنها مقام دیگر است. ولیکن از سلاطین و بزرگان و صاحبان دولت و ثروت ما و عموم
 اهل اسلام گاهی از این امور هم سرزد نشده است + بنده نام بسیاری از اشخاص و اعمال آنها را
 از مردم فیر پت امر کادرا اخبار ما و کتب نشان کرده ام که بنویسم و نه از قدیم بلکه از جدید هم + مثلاً
 همین شاهنشاه برتنی رئیس موجوده امریکا و شاهنشاه جاپان و بلکه شاه انگلستان و غیر هم بعضی
 خصال اند که عقل حیران میشود که یکی هم در وجود سلاطین ماضیه و حال ما مسلمانان نبوده و نیست +
 اگر چه عموماً از شاهنشاه اکبر هند کسی تعریف میکند ولیکن در حق او بنده دو کلام میگویم (۱) آنکه اگر واقعاً
 چنین خصال نیک در وجود او بوده است انداز کالعدم بوده است و از یک گل بهار نمی شود (۲)
 آنکه اگر ما در تاریخ حال و شرح احوال او ملاحظه نمایم بر ما معلوم خواهد شد که چون در زمانه او هم در
 سلطنت اصول نبوده و حکومت شخصی بود بسیار کارهای خلاف شده بود و می شد و لهذا نیکی صفات
 اکبر بالنسبه دیگران بود که اکثری آنها را متعصب و جابر بودند + صد و هزار صاحبان دولت و ثروت
 امریکا و انگلستان کارهای خیر برای قوم و ملت خود و ترقی ملک و اهل ملک خود کرده اند و
 مبلغهای گزاف خرج کرده اند که عقل حیران میشود + برخلاف آن آنچه سلاطین و صاحبان دولت
 و مملکت اسلام کرده اند همه از آن قبیل بوده است که مأمون و دیگر پادشاهان و بزرگان اسلام
 کرده اند + بنده در اینجا صرف یکی دو مطلب را بخدمت برادران دینی خود عرض میکنم +
 یک فرق از نصاری از شاخ پروتستان (یعنی مذهبی که انگریزان پیرو آن هستند)
 میباشند که آنها را میخوانند "میثودیت" شخص آقی که مؤسس اساس این طریق و گروه بوده موسوم بود
 است بـ "جان ویسلی" و لذا نام یا لقب واقعی این گروه "ویسلیان" است یعنی پیروان ویسلی + مگر
 بسبب طرز خاصی که دارند در عبارت و رسوم مذهبی و عقاید خود و دیگران بطور طفر آنها را لقب
 نموده اند "میثودیت" یعنی وضعدار و با ضابطه + اینها نیز بجز و آیام باز شوب و بگوشند و می
 بانند که اختلافی مگر اصول همه یک است + بحثی که درین وقت عدت این فرق در انگلستان

و امر کما بیت میلیون باشد + این گروه غالباً تا مائش را بنوشند + گاهی بهو و لعب یعنی مشغول نمی شوند - غالباً یعنی هر روز و هر شب عبادت میکنند چون سایرین که صرف در روز یکشنبه عبادت میکنند بسیار پر میزگار و خدا ترس هستند و همه یکدیگر را برادر و خواهر خوانده بی نهایت بهمدی از یکدیگر و سایر ناس می نمایند + از این گروه بسیاری از علماء و وعاظ هستند که در سراسر زمین رفته و عطا میکنند و خلق را بدین سببی دعوت می نمایند - گروهی از در میان خود جمع کرده اند محض برای اشاعت دین و مذہب خود - هر یک از علماء و وعاظ و اعیان اینها هر کجا که بروند و در شهری و قریه که سکونت اختیار کنند خود و عیال او در کمال است و آسایش می گذارند مکان سکونت و کاری یا اسب سواری و اکل و شرب او در نهایت خوبی است مثل سایر ناس - بعضی بر پا میکنند - شفا خانه و بیمار خانه را اساس می نهند - کلیسائی می سازند - هر کرا که به دین خود در آرد و مدینه نماید - کتابها و رسالهای مذهبی نیز را طبع کرده بمردم مفت میدهند - زن و دخترش نیز در خانهای مردم میروند بلکه در کوچه و بازار به هر مقام همان رساله را بمردم میدهند + بالجمعه بنده و ریک رساله انگریزی دیدم فقره را که عبارت و مضمون آن این است "شخصی موسوم و اکثر بکلی تفصیلی نوشته بیانی میکند از اینکه چگونه این گروه در ملک امریکا بنام بیستم صدی فذت چهار کور و پنجم کردند که چهار بار مضاعف است از آنچه هم نه همان آنها در انگلستان جمع کرده اند" این جمله در زبان انگریزی اصل آن مضمون است که برای همدان اسلام نوشته می شود

"Methodists all over the world will be interested in Dr Buckley's brief but lucid account of how the American methodists raised £ 4,000,000 as a Twentieth Century fund which is four times as much as the British methodists raised."

بر همه کس بخش و کم معلوم است که قریباً در این زمان به حال بدی گرفتارند مگر بعضی کسی را از حالات آنها آگاهی نیست بطیغوس کی ز یادشان روم ۷۰ سال قبل از تاریخ مسیحی

بیت المقدس را گرفت و شهر مذکور را با خاک یکسان نمود و از آن زمان این قوم در روی صفحه
 ارض پراکنده شده اند و در همه جا ذلیل اند + قدرت آنها بیش و کم هشت میلیون است که از آن جمله
 چهار میلیون در ملک روس و شانزده ملک در ملک استریا و بسیاری دیگر هم در جرمنی - ایتالیا -
 ترکی - امریکا - انگلستان و جاهای دیگر میباشند + البته در انگلستان از او تر از مالک دیگر
 استند و بی چون دولت و حکومتی از خود ندارند و در همه جا ذلیل و خوارند + با جمله کی از بزرگان این قوم بنام
 "اسرائیل زنگویل" در یک رساله مشهور تجارقی "مگزین آف کامرس" یعنی مخزن تجارتی
 شرح طویلی از حال ثباه یهودان نوشته است و میگوید که از بس در هر جای یهودان را اندا
 داده میدهند این قوم از تجارت و کسب و کار باز مانده اند و باین سبب بکارهای پست دیگر
 اشتغال دارند و بسیار فقیر و ذلیل اند + مگر در این زمان که زمانه تجارت است باین خیال و
 امید افتاده اند که بیاری بعضی از دول و بخصوصه بیاری دولت انگلیش اگر ممکن باشد باز به
 بیت المقدس وطن اصلی و قدیمی خود مراجعت کنند زیرا که اگر بار دیگر بسر زمین خود مراجعت
 نمایند بسبب آنکه سرزمین بسیار ممر است و اراضی بسیار خوب حاصل خیز دارد و برای زراعت و فلاح
 و بخصوصه برای تجارت بی نهایت مناسب است تجارت اختیار کنند +

خلاصه مطلب این است که این قوم یک سویتی برقرار نموده اند و نام نهاده اند "زایون"
 (یا زایون) و شعب و رشتههای این سویتی در هر جای عالم که یهودی است موجود است و هم فرزوی
 از افراد یهودان همراه به باندازه حالت و مقدرت خود چیزی (ایک شگل) برای مدآن کار میدهند +
 عبارت انگیزی آن برای هندوان اهل اسلام بموجب ذیل است -

All over the world now there are Zionist societies,
 and every member pays his "shekel," and has a

سکه زایون که بی بود که پس از فتح بیت المقدس داود و قصر پادشاهی خود را بر فراز آن ساخت و اولاد داود را بجا
 سکونت داشتند و گویا سجدی قصی نیز در آنجا بود و آنجا خانه خدای باشد + شگل سکه است بمقدار دور و پیه یا بیشتر +

vote in nominating a Delegate to the annual Zionist Congress, held in the summer at Basle, and attended by Zionists all the world over, from Siberia to South Africa.

حالا اگر ما این اتحاد و اتفاق و همدردی عیسویان و یهودان (بلکه هندو و نارائتر) با اتحاد و همدردی مسلمانان برابر کنیم معلوم میشود که بدترین و پست ترین همه اتم و ملل مسلمانان اند + و این مقام من نمی گویم که این چنین اتحاد و اخوت و همدردی در میان شیعه و سنی باشد بلکه میگویم در میان هر فرقه و گروهی نسبت با جزا و هم تدیه بان خود باشد - (اگر چه این کتاب را که بنده می نویسم غرض اصلی من این است که مسلمان هر ذات و طریقه و مذہبی باید با همه دیگر متحد و متفق و همدرد باشند) + مگر کمال افسوس است که نه شیعه با شیعه با اخوت و همدردی میسر می رود و نه سنی با سنی - و نه دیگران در میان خود - این عجب غرضی است از خدا برای این امت + اگر چه یقین کامل نمی توانم گفت و بی با احتمال نمی میتوانم گفت که شاید در میان تمام مسلمان جهان یا وجود نداشته باشد یا بسیار معدود باشد که دو برابر در چنانچه باید و شاید شرط اخوت و همدردی را بجا آرند + مثلاً اگر برادر باشند یکی بزرگ و صاحب دولت و ثروت و دیگری خرد و فقیر و محتاج و هر دو را یک حاجتی باشد و آن بزرگ نزدیک وزیر یا امیری برای اظهار و درخواست آن حاجت برود و هیچ شک نیست که ابتدا غرض و حاجت خود را اظهار میکند - یا آنکه چنین بگویم که اگر برادر و پسرش هر دو یک حاجت داشته باشد اول حاجت پسرش را اظهار میکند و تا هنگامیکه آن حاجت حاصل نشود اظهار حاجت برادر را نمی کند و حواله میکند بزمان و فرصت مستقبل که ابد آن زمان و نه بآن فرصت اعتمادی هست و شاید گاهی بدست هم نیایند +

وقتی از اوقات جدا از دین این مضامین بنده تخفیفی کردم فرضی نه تحقیقی که اگر ما فرض کنیم که امروز در ملک هند هفت کور مسلمان هست و بعضی از اینها در سال ده لک آمدنی دارند و بسیاری دیگر

غالباً بقا میگذرانند و بی همه روی هم هر فردی در هر روز و آنکه آمدنی دارد هیچ شک نیست که یک آن
 دینم آن آمدنی در خزاک و پوشاک و یا یلزم واقعی آن کس خرج میشود و نیم آن در اقسام خرافات
 بمعنی خواه در نذر و نیاز و امور و رسوم مذمیه بدعیه باشد و خواه در دیگر امور خلاف شرع اسلام +
 اگر این هفت گروهیم آن در کارهای خیر واقعی صرف میشد تا بچه اندازه موجب ترقی ملت بود و در علم
 و سهر و مکتب و تهذیب اخلاق + از آن طرف هنگامیکه در آن اعمال خسران دنیا و آخرت است در این
 اعمال خیر دنیا و آخرت بود + مگر شکی بسیار بیش ازین بلکه تحت اقل پنج گروه روپیه در هر سال
 در میان تمام مسلمان هند با امور خلاف بر باد میشود و حال آنکه یک عمل نیک در هر فردی ملت نمیشود
 (همین بود حال مسلمان عالم در بین اکنون و سیصد سال تاریخ اسلام) +

باز خیال میکنم که اگر بطرف فرض کسی یا جمعی اراده نمایند که برای یک امر بسیار عظیمی که در آن بهر
 و ترقی هفت گروه مسلمان مقصور باشد چهار یا یک گروه روپیه جمع آوری کنند چه مدت ضرور در کار است
 تا آن مبلغ جمع آید + بنظر بنده می آید که برای جمع آوری یک کب اقل یک سال و برای جمع آوری
 یک گروه در هر سال ضرور است + ولیکن البت اگر زنده انگیزی یا امید حصول بعضی خطایها یا نشانهای
 شک فانی انگیزی در کار باشد این مبلغ بسیار در جمع آوری می شوند +

بنده را ابد با موردینیه و اعتقادیه هیچ فرقه از فرق اسلام کاری نیست و هر که هر چه میکند بر آن
 بحث نمی کنم ولیکن بطریق آن اعمال مرا گفتگو بحث است + مثلاً در حیدرآباد دو کوه است یکی منسوب به
 علی مرتضی که میگوید نشان چرخ آن حضرت بر سنگی نقش است - دیگری منسوب به حضرت بابا شرف الدین است
 که قبر آن ولی در آنجا است + مردم حیدرآباد و محوآباد هر دو خصوصاً شیعیان کوه مولا علی و مونس و کوه
 بابا شرف الدین معتقد و گردیده اند و نذر و نیاز و عرس میگذرانند و هر دو مقام + حالا چنانچه گفتیم مرابا
 اعتقادات مردم کاری نیست بلکه بطریق اعمال آنها کار است + این هر دو مقام را هر فرقه تبرک میداد
 مگر چه گویم پناه بخدا اعمال خلاف شرعی که در این مقامات تبرک میشود و همچنین در دیگر مقامات تبرک که غیر
 و ایام محرم و در هر ماهی عالم نمیشود + اگر کسی بخواهد در این مقامات تبرک کند +

آنها را یک داند و بداند که آنها در آن مقامات حاضرند که این جا بل می رود و حاج خود را در حضور آنها
عرض میکند و از آنها مراد می خواهد. یا که خیر آنها در این مقامات نیستند ولی این مقامات بنام آنها
منسوب اند پس در حضور آنها یا در مقاماتی که نسبت بآنها دارند نباید اعمال خلاف شرع و خلاف حریّت
آنها را بجا آورد. مگر اخص است که در حضور این بزرگان صد مأموم سینه می نهاده اند و این بزرگان
یا که وزیرین و حاجتمندان ارادت کمش آن آب ناپاک شفق را مانند شربت کباب می نوشند و هم کوزه شوق
و خور دیگر را هم بجای آرند. مگر باید دانست که "گرچه تیر از کمان می گذرد از کماندار میزد اهل حق"
این ملامت را باید بر حکومت مسلمانی کرد که خود قلعیدار صاحب آبکاری در این مقامات حاضر است و در این
اوقات و مقامات فائده حکومت بیش از اوقات و مقامات دیگر است.

بنده را حکایتی است در این مقام که شاید برای مسلمانان جامی دیگر موجب عبرت و هجرت فحود
چندی پیش مردی نه از اعیانی و اواسط الناس بلکه از ادوانی (اگرچه در این امر و از اینکاره اعیان
و اواسط نیز شریک اند) خواست که نوی سر فلک خود را بر سر شربت حضرت بابا شرف الدین ببرد
بعضی از متعلقین بنده را نیز دعوت نمود و اینها اصرار کردند که توهم در این رسم شرک باشد. شایسته
اول انکار کردم و عاقبت با خود اندیشیدم که این رسم را نیز ملا خطه نمودن چیزی بر یکبار بندگی افزاید
لذا قبول کردم. این بجهار و ده شکر ام بکریه گفتم بسی پیچید و از آنجا که راه را من ندانم از مسند
چون مکان بنده از مکان او دور بود دیگران از طرفی روان شدند و ما از طرف دیگر و از ساعتی که روان
شدیم تا آفتاب برآمد در وسط شهر حیدرآباد یکدیگر گریختیم. مشکلی نیست که در این همه زاریین آن
شربت مبارک یکی هم دو گانه میجو را برای خدای یگانه بجا نیامده مگر یک قاضی صاحبی در میان آنها
بود که بنده را آگاهی نیست که از نماز بجا آورده اند. بهر حال چون از دروازه شدیم قدم بر زمین نهادیم
و بهمانون در افتادیم پرده از شکر آنها برکشیدیم و بران زن و دختر و بچه و بی مرزن و جوانان از پیش
پس روان بودند. از تمام این شکر آنها آواز بلند و نغمه بر فلک بر شد. در وسط راه جای آبی است

و عنانی و نیلی و بیازی و گل اناری و امثال ذلک چه که چهرهای آنها باین رنگها بود و چه که لباسهای
 آنها همه بطهارت رفتند و باز آمده بجای خوشنشدند و نعمه ساز کردند + چون بمنزل مقصود رسیدند
 در مکانی فرود آمدند که گفتند این مکان ما را مضای یا مامای دیگری باین نام بود - در آنجا دیگران بر سر
 آتش بود و پلاسج میشد + باز این زمان سیاه چروه از شکارها بیرون آمده شور و شغب آغاز
 نمودند + بنده یک شرطی گرفته در جای دور دستی پهن کرده ششم و ملا حظله اخباری را نمودم +
 درین بین یک بزرگوار که گاریها دارد و بکرایه میداد بر یک کاری و واسطه بنشسته با چند کس از هم
 شهربان خود تشریف آورد - کسی مرا گفت که این بزرگوار در راه که آمده است اندکی سینه‌پی
 نوش فرموده و حالاً میخواهد بخدمت بوسی حضرت ولی مشرف شود + ساعتی بعد مرا گفتند باید بالای کوه
 رفت و مراسم مذکوره را بجا آورد + بنده برخاسته با اتفاق دیگران روان شدم - نزدیک زینه اول
 رسیدیم گدائی تا را شنیده شسته بود مرا گفت فاعلم نعلیک انک بالواد المقدس طوی گفتن خود
 را از پای بیرون کن مرا سپار که در اینجا پادشاه هم کفش خود را بیرون میکند + گفتم کفشهای خود را
 بیرون میکنم ولی ترا امانت دارم و نذارم + چون بر سر تربت پیر رسیدیم چادر بسیار بزرگی از گل
 سرخ که معلوم نیست چند سیر وزن آن بود بالای مزار او افکندند + صداهای قوی گردن ایستاد
 بودند و چراغ طلب میکردند + از اتفاق چشم بنده افتاد بر عریض بشیماری که همه سرگشوده بود و
 هر یکی بیک عنوان خاصی بخت و حاجت خود را از آن ولی طلب نموده بود + زنی شکایت از شوهر
 خود را در بی مهری او داشت - یکی را شکایت از بد رفتاری همی (سکن) خود بود - یکی طفل
 طایب کرده بود - یکی از بد رفتاری قرین خود گله داشت - یکی پسرمیخواست - یکی نوکری در روزگار
 سخته است و امثال ذلک + و در این همه عریض نام هر کسی صوچ بود مثل خان بی بی و فلان
 بیگانه قریبی و شمس النساء و بگم و غیره و غیره +
 در آن تمام کوه پاره است که در این روز که از زمان خلقت جهان در آنجا افتاده و بید
 ندرت و نالایک این و آسمان از میان بفاصله یک گز شکاف خورده است از بالا بپایین و

ما بین این لخت کوه را ارادت کیشی زیننه ساخته است برای آمد و شد + هنگامیکه از آن صبر
 عبور میکردیم شنیدیم که بعضی بعضی دیگر میگفتند که حضرت ولی بوعصای خود این سنگ را شکاف
 زده + چون بپایان این کوه پاره رسیدیم قبر دیگری را ملاحظه کردیم و پسر زنی پیش مویده زاین
 را گفت "ترت بی بی رازیارت نمی کنند" من جویا شدم که این مزاکیت گفت این مزار
 "یک بی بی است" زوجه آنحضرت + یکم در زبان هندی بی نمک را گویند - اگر چه وجو این تسمیه
 یا لقب تاکنون بر بنده معلوم نیست مگر اینقدر میدانم که هر که بند زاین بی بی طاعی طبع کند آن
 طعم باید بدون نمک مزج باشد + بهر حال آن بی بی صاحب را نیز زیارت کرده روان شدیم +
 بالای این کوه بعضی جاها صاف و مسطح است و بعضی جاها را مسطح هم نموده اند و صد باباط گدایی
 گسترده است از گدایان که بعضی خود برای دیگر مشاغل خود رفته اند مگر آن باباط ها را گسترده
 نماده اند و صاحبان غیر از زاین یک سپه یا چند کورسی بر آنها می اندازند و می روند + همین
 حال است در صد هائینه که بالای کوه می رود - همچنین در سراسر راه از دروازه حیدر آباد تا بان
 کوه همه جا فقیر و گدا و کلاش موجود است +

چون بمنزل مراجعت کردیم سفره را گسترده و جمعی کردن نشستند و پلا آورند گرم گرم
 ولی گوشت آن مانند چرم پنجه گامیش سخت بود + بعضی از جوانان چغری از آن گوشت ها را
 بنیش کشیدند و باقی را بناچار نزد سگان انداختند + سگان هم که در آنجا بیشمارند شکم سیری
 از آن ماده لذیذ نوشجان کردند ولی نه بدون جنگ و جدال با یکدیگر پس آن گاه من بمسجی
 فته کتاب را خجاری داشتم زمانی بر آنها ملاحظه کردم و بعد خوابیدم - ساعت چهارم کسی آمده مرا خبر
 کرد که اکنون وقت رحیل است بیا سوار شو + آن بزرگوار که بار فیضان خود در گاری دو اسبه
 آمده بود گاری خود را بشتاب براند و روان شد - کسی مرا گفت که در راه و میان صحرای تمام
 متبرکی است که این وقت در آنجا خنهای سینه های خالی میشود و این شخص با آنجا می رود + اندک
 زمانی بآن جای متبرک رسیدیم که اگر چه وقت آمدن در آنجا متوقف نبود مگر در این وقت رحلت

قیامتی بر پا بود و صد نام روزن و پس و دختر از هر ذاتی و خصوصاً از این گروهی که خدا انهارا
 خطاب فرموده میگوید که منم خلیفه الله + آن بزرگوار را با یاران دیدم که دایره داشتند و می
 در میان نهاده اند و از نیک و بد جهان فراغتی دارند + چو قطار گاریها طویل بود و ما از همه پیشتر
 بودیم لهذا معلوم نشد بر بنده که آیا آن زمانی که در گاریها بودند نیز کسی از آن آب حیات نوش
 نمود یا نه زیرا که چون گروه (خیم) سینه‌های را از دور می بینند آب در دهان آنها جمع میشود و حاشا
 دیگر گون میگرد + بالجملة ما گاری بان خود را گفتم که بشتاب برو و مگر چنین معلوم میشود که این بزرگوار
 رده کرده بوده است که در مراجعت این گاری بانان را بخششی نماید و لهذا اینها آمده همه گاری
 خانه او جمع شدند که حاج از شا همراه بود و زمان طویلی در آنجا کث کردند + اکنون دو ساعت از
 شب گذشته و ظلت عالم را فرا گرفته و هر کسی را در خانه خود کاردی و بخت و پزی است ولی گاری
 بانان با میخ خش قدم برنی گیرند آخر الامر جمعی با اتفاق گفتند که تا آن خم سینه‌های تمام نشود آن
 بزرگوار اینخواهد آمد و بختی که نیم شب شود - آن وقت گاری بانان مایوس گشته روان شدند و
 یک پاس از شب گذشته بکانات خود رسیدیم +

عالم با این صاحبان دانش ماعور فرمایند و لا حظ این کیفیت نمایند - چنانچه سابقاً عرض شد
 بنده را با عابدیه بنیه هیچکس هیچ گروهی بخشی نیست و هر گونه خرافات مذهبی یا مسلمانان
 با عابدیه بنیه منور نخواهند شد جز آنکه علم و تربیت نیک عالمگیر شود و بختین بنده راجع است
 باینکه دیگر (۱) این است که یک فقیر چهاره برای یک سر تراشی طفل خود اگر یک یا دو شکرام بکرات
 بگوید و چند کس از اهل خانه و قربانیان خود را همراه گرفته بچنین مقامی برزود و یا پانزده پیوسته و یک
 صوف کند و عاقبت میت ملی بشک و این کار چهار چندان مبلغ را بر باد و حال آنکه اگر بجای
 برای سر تراشی تنه‌ای طفل خود یک آن بخوابد یا دیگری برای روشنی مسجدی چهار آن یا دیگری برای
 حاج کسی یک نو پیس طلب کند نخواهد داد - (۲) آنکه این همه زن و دختر جوان و خرویا پیر را بر گرفتن
 و باین مقامات برون و مجبور و ضعیف یا در قوت بیگانگان نواختن و سر آیدن برای کسانی که میگویند

ماستلما نيم بي نهايت قبيح است - (۳) در خنين مقامات بزرگ و در حضور خنين اولياء و اكرام شراب
دسيندهي نوش فرمودن كمال بجزستي و بي ادبي است - (۴) اگر كنج ياده يك اين مبلغي كه در
اين امر عيني و بواج گناه عظيم صرف شد براي خواجه مدرسه يا مسجد ي صرفي شده هزار بار
خائده و ثواب كن بشيش بود + بنده اين مطالب را باین گونه عوام كالافام بازاري نهي گويم
و روي خطاب من باین اصناف خلق نيست بلكه اين چيزها را بولويان عالي شان و بزرگان
و حكومت مسلمانان ميگويم و روي خطاب من با آنهاست +

بنده بطور نمونه از حالات تمام ممالك اسلام و خصوصاً از حالات حيدرآباد بيان ميكنم نسبت
باين مقام كنند را باد كه سالهاي دراز است بنده در آن سكونت دارم + در اين مقام كه شهر بسيار
آباد و مأمور و پر خلقت است و بطور احتمال ده هزار يا بيشتر مسلمان در آن ساكن اند يك مدرسه
است نه بسيار قديمي يك مسجد بزرگ است و يك قبرستان + مسلمانان اين سرزمين مانند مسلمان
جهان اكثر و اغلب لايعلم استند مگر خدايتعالي حكمت باله خود بعضي از اين اشخاص را بسيار صاحب
دولت و كملت نموده يعني كه اين اشخاص از پنجره پيه اي ده رويه ميتوانند در ماه اقله پنجاه رويه
درميان خودشان جمع كنند و بعضي ديگر از چهار آنه اي يك رويه پنجاه رويه ديگر جمع آوري كنند
كه صدر رويه بشود + قبرستان اينها مانند قبرستانهاي مسلمانان هر مقام ديگر است تباوه و خراب و
بي بند و بست و مردگان را هم بر روي هم دفن ميكنند + آن مسجد بزرگ كه جامع خطاب دارد
هميشه پيش امام آن شاكعي است كه مسلمانان اين مقام چندان مدوني كنند كه اقله خرج روشني
مسجد براكند و غالباً بجاهاي ديگر رفت و از كسان ديگر چيزي اخذ ميكنند + مدرسه اين مقام را چه گويم
كه مقام افسوس است و از كيسه يك شخص يك آنه براي خواجه اين مدرسه بيرون نهي آيد + در
اينجا ضرورت است كه بطور مجده معتزفه دو مطلب ديگر را هم ذكر كنم (۱) اينكه اين يك عمل هميشه
درميان مسلمانان از قديم مروج بوده است كه بعضي از معاصيان دولت در جاني مسجد ي ميماخته
اند چنانچه در اين كنند را باد سواي آن مسجد جامع چند مسجد خرد ديگر هم ميباشد كه در هر يك سواي

امام مسجد دو یا سه کس دیگر هم نماز میکنند و شبها یک چراغ گلین در آنها میگذازند + (۲)
اینکه این مدرسه سکندر آباد را یک برادر یا خواهر خردم میباشد یعنی کتابخانه است که چند اخبار را
در آنجا ملاحظه مینماید مگر اجزای این کتابخانه تابنده دیده ام از چهار یا پنج کس بشین نیستند +
ولیکن برخلاف آنچه اکنون ذکر شد در این سکندر آباد اقل از هر سال صد عمر و سی -

هرسم تسبیح خوانی - رسم سرتراشی - ختنه - گل پوشی - عقیقه - نذر و نیازهای جمعی - تعویذ و طلسمات - بچه
تازه مولود - دهم و پنجم مردگان - و بسیار کارهای بیهوده و دیگر بجا آورده میشود که از اعلی گرفته
تا ادنی همه شریک و شامل اند و اگر هر یک صرف ده روپیه زاید از حد اعتدال خرج کند یک هزار
روپیه میشود - مگر چنین است بعضی ازین رسوم و نیازها که بکلی جمعی و ناجایز است و در هر یک اقل
پنج ده روپیه زاید صرف میشود و بالجمعه پنجاه روپیه در سال محبت بپاویس و و حال آنکه نیک ستم
واقعی و مستحق از آن بخور و پوشیده میگردد - نه یک طفل از آن علم حاصل میکند و تربیت مقول
میشود و نه پنجاه روپیه از آن بعد و خرج مدرسه یا برای روشنی مسجد یا در تعمیر قبرستان صرف میشود
و قدا بتعالی و رتقی این اشخاص فرموده است و آن المسرفین هم اصحاب النار +

همین است حال شیعه و هر فرق دیگری از مسلمانان + اگر چه در مذاهب مختلف اندونی بموجب
این کلام که بر سر زبان همه است "هر ملک و هر رسم" یعنی آناد و جدنا ابائنا علی امة و اننا علی
النار هم مقتنون در رسوم و عادات و رواهای جمعی و خرجهای لوج و اعمال خلاف شرع همه
یکسان اند + من از کارهای فرق شیعه بشین و کم با خبر استم مگر بای ذکر آن های بنجانیست - همین قدر
میگویم که مثلاً آنچه در ایام محرم برای امام حسین علیه السلام میکنند معلوم نیست که اگر خود امام حسین
و این ملک ممکن باشد که تشریف آروا به بکونه سلوک خواهند کرد + برای شهرت و نام آوری
مجالس متعدد و پیاپی کنند و بی پنجاه روپیه در کارهای خیر و دیگر صرف نمی نمایند +

مگر آنچه در میان از پنج فرق از من رنجیده نشود زیرا که این حالات مخصوص یک فرق با اهل
این ملک اند و نه نیست بلکه اهل هر ملک و هر فرق از اهل اسلام همیشه باین حالات در بوده اند +

و گذشته ازین غرض فقیر صرف این است که مسلمانان در هر زمانی از آن کارهایی که فائده کلی داشته اند بر احوال عموم خلق الله و باعث ترقی ملت آنها بوده بسیار کم و بندرت کرده اند و بر خلاف کارهای دیگر که ابدان مفید بر احوال خلق نبوده اند و غالباً خلاف شریای اسلام بوده اند بسیار کرده اند + برای مثال عرض میکنم که در تمام ممالک اسلام از ابتدا مساجد بیشمار ساخته اند که اکثر اغلب خراب و ویران افتاده اند چنانچه در حیدرآباد و اطراف آن دیده میشود و صد مسجد کوچک و بزرگ که بعضی بزرگ هم هستند در صحرائ و سنگلاخها بفاصله پنجاه و هشتاد قدم افتاده اند خراب و ویران - امروز هم هر صاحب دولتی از هر صنفی و از هر جا و بهر نحوی که دولت خود را حاصل آورده باشد مسجدی می سازد + مگر هیچ وجه من الوجوه آثار یک مدرسه در هیچ متاعی دیده نمیشود + و حال آنکه بهر حال باید مدرسه مقدم باشد بر مسجد زیرا که در مدرسه معرفت خدا حاصل میشود و در مسجد صرف نمازی میشود بدون معرفت + مگر ما باید بگوئیم چنین معلوم میشود که در ازمنه پیشین نمازی بیش از این زمان مابوده و امروز هم با نمازی معرفت بی نهایت بیش است از بی نماز با معرفت + غرض آنکه کارهایی که همیشه در میان اقوام متقدمه دیگر و امروز در میان اهل یورپ مایه ترقی بوده گاهی در میان مسلمانان وجود نداشته و امروز هم وجود ندارد هر چند که دولت هم در میان آنها نبوده و مست مگر دولت همیشه در غایت تمام حقیقی خود صرف شده +

اجمالی از شرح حال بن فقیر

باید دانست که این شرح حال فقیر نیز سرسری شکل است از بیان همدردی و اخوت و مروت و فتوت عموم اهل اسلام و خوانندگان باید در همه جا در مد نظر داشته باشند این کیفیت را + این شرح حال بحال اجمال خواهد بود که اصل و کتب مطلب معلوم گردد و کتاب هم حجم نشود + قاعده کلی جهان و جهانیان و هر قوم در سرسری زمین این بوده است تا باین دم و خواهد بود تا بهمان موجود است که بموجب بود و باش در یک خاک خاص و یک قسم عادت خاص یک منبع تن

و زندگی خاص و یک طبیعت و سرشت و زبان خاص و از همه بالاتر یک بین و ذمه خاص اگر شخصی
از اقصای شرق برخاسته با اقصای مغرب روان شود خواه بارادۀ سیاحت و مسافرت باشد
خواه بارادۀ کسب و تجارت باشد - خواه بارادۀ جلب منفعت یا بارادۀ گدائی باشد بالظهور
و مجبوراً باید بخط استقیم برود و در نزد جنس و قوم و ذات و هم دین و هم مذهب خود و صحبت آنها
سیر برود و هر حاجتی که دارد از آنها و بدستگیری آنها حاصل کند - و غایت نتیجه این همه همدردی
و اخوت است + اگر این کیفیات باعث در میان نبودی هیچ فردی از افراد بشر را بمجنسی نبودی
و نتیجه آن جنسیت و تمدن و همدردی و اخوت و مروت در جهان وجودداشتی و ارسال رسل
و انزال کتب هم کجائی ضرورت و فعل لغو بودی و تمام اولاد آدم و رینوخت مانند بهائم و حشرات
الارض در صحرا پراکنده بودند +

از آن نظر حکمت باله خداوندی در آفرینش بنی نوع انسان متمدن و بهر حال محتاج
بیکدیگر و تماماً غیر مساوی در حالت و طاقت و دولت و کمکت و هر چیز و هر کیفیت دیگر همین بود
که بهر حال و در هر احوال از یکدیگر یاری کنند که آنرا (یعنی آن یاری کردن را که صورتهای
حالات مختلف دارد) آدمیان بنامهای مختلف میخوانند مثل حمیت - آرمیت - انسانیت - همدردی
اخوت - مودت - مروت - فتوت - مرواگی - جوارحردی - همت - جو - سخا - بدل - دوستی -
اتحاد - اتفاق - وفاق - جانفشانی - جان نثاری - و امثال ذلک - و نیز همین حکمت بود
در اینکه خدا تعالی غالباً گروه قبلی را صاحب این کیفیات و دارای این خصال و صفات
مذکوره بالا نمود و بسیاری دیگر را نسبت بآن گروه اول ضعیف - کم طاقت - بی ثوابی و دانش
جاهل - عاجز - فقیر - بیچاره و امثال اینها خلق فرمود + پس بهر حال قانون کلی جهان و
نظام عالم بر این قرار یافته است که بنی آدم همه بحسب حالات مختلفه خود یکدیگر یاری کنند و مخصوص
کسانی که دارای آن کیفیات و صفات اول هستند از کسانی که دارای کیفیات و صفات ثانی
میباشند - بپایه آخری کسانی که صاحبان دولت و ثروت استند خدا تعالی مقرر فرموده است که

تکفل حال کسانی باشند که بی زاد و بی نان و بیچاره اند + پس این کیفیات تمدنی و احتیاجات
خلق ابتداست بیکدیگر که یک بنده خدا را از امر بیکار داشته بملک هندی اندازد و دیگری را
از هند بلند کرده به چین میبرد - و بر هر فردی از افراد خلق واجب است یاری کردن از هم خلقان
خود + اگر این امر بر اهل اسلام بطور عموم واجب و اهل دانش آنها بطور خصوص معلوم شد اینک فقیر
همی آیم در بیان شرح حال خود که بحقیقت شرح حال تمام مسلمان جهان است +

فقیر از ملک خود که بر آدم چون سایر بندگان خدا که ابتداء باراده حصول ثانی و کسب و
ثانی از ملک خود بیرون می آیند باراده آن بر آدم که بهر صورتی باشد یا بگدائی یا به کلاشی یا بطور
و دیگری چند صباحی در بعضی بنام و چند روپیه از بزرگی گرفته بوطن خود مراجعت کنم + از آنجائی که
خدا یغاثی بنا بر مصالح بسیاری که جزا و پنجه پس میداند طالع و خصال بندگان را بی نهایت مختلف
خلق فرموده دو حالت نیز در وجود فقیر خلق فرموده است که میدانم نیک اند یا بد و نیز نمی توانم گفت
که این حالات رحمت الهی میباشد در وجود من که باید برای آنها شاکر باشم پروردگار خود را
یا نعمت اند که باید شاکر باشم از او + مگر بهر حال من این دو حالت را رحمت و نعمت خداوند می دانم
هر چند که از آنها مصداق و مصائب بی غایتی بمن وارد آمده است و تا ایندم بسبب این دو حالت
روز خوشی ندیده ام و دمام در آفت در بوده ام + احوال اینک همیشه بالطبع و از طفولیت از صحبت
عموم خلق بر کنار بودم و نمی توانستم که در صحبت مختلف مردم بسر برم و با هر فرقه و گروهی بسازم
و خوش باشم خصوصاً از صحبت کسانی که از نهرل و یاوه و سخرگی و شوخی و از اینگونه چیزها و
کارها خوش اند + ثانی اینکه از وطن خود که بیرون آمدم بحالت و صورت سایر اهل ملک خود
و از جهان بخیر و بی پردا بودم مگر در اندک زمانی حالت من و گرگون شد یعنی آن زمان باین
خیال و در این حالت نبودم که بعد از آن کتابها در سالهای متعددی نوشتم از قبیل این کتاب
همه در سهرودی و اخوت و اصلاح حال عموم برادران دینی خود و بی زمان درازی نگذشت که این
خیال بکه جنون لا علاج بسر من افتاد + اگر این دو حالت را عاقبت خیر و نایب نیک باشد و این

شاخ عن روزگار آن بری اگر موجب شکر گذاری خواهد بود از آن حکیم علی الاطلاق که شش ماه
اراده ماندن مراد ملک هند بمبادل نمود تمام ایام حیات من که دیگر روی وطن و دیدار والدین و
برادران و خواهران و شیشه داران خود را ندیدم تا امروز و با اُمید از بازگشتن ب وطن هم قطع نموده ام +
چون طبیعت آن بزرگ مانند سایر بزرگان و صاحبان دولت و ثروت اهل اسلام شوخ و از
هزل و مسخره بی نهایت خوش بود لهذا چند روزی بحد بنده ترک آمد و شد او را گفتم و چند سالی را
در مکان شخصی تا جری اقامت داشته چیزی مینوشتم و در عوض آن چیزی هم میخوردم + پس
یکسال بطرف بنارس و کهنه رفتم و آن زمان تازه آن شهر بقصد انگریزان در آمده و بهر حال
از مردمان آن صفحات هم بوی همدردی بشام نمی رسید یعنی که بوی همدردی را خود هم نشنیده بود^{ند}
پس از آن قسمت شده بود که باین خاک پاک یعنی حیدرآباد فرخته و بنیاد در افتم + اگر چه شب بود
و عا میکنم که خدای تعالی این ریاست را مدام برقرار بدارد و رئیس این ریاست را یکصد و بیست سال
عمر دهد و سایه عاطفتش را از سر بیگانه و آشنای این زمین باز نگیرد و خلق این ملک را توفیق
هر گونه عمل خیر خصوصاً همدردی و مروت عطا کند مگر تحقیق که خلق این ملک خواه ملکی باشد و خواه
غیر ملکی غالباً گاهی از همدردی بوی نشنیده اند و از اخوت و الفت و مروتی خبر دار نبوده و نیستند
و این خاک و آب و هوای آن چنان است که هر کسی چند روزی قدم در آن نهد صورت و سیرت
خلق آنرا حاصل میکند و خوی آنها را میگیرد + اگر چه صاحبان دولت و ثروت درین شهر بسیار^{ند}
و کرد و کار در هر سال بر باد میشود مگر یک پیسه و یک حبه آن در راه رضای خالق و در همدردی
و اخوت خرج نمی شود و بطریق نیک صرف نمی گردد زیرا که مخارج بیپایه و در این ملک بحساب است +
هر کس که بی بهر یعنی نیکیخت و خوش نصیب خوش قسمت است در این سرزمین در بهشت برین است
بر خلاف آن هر که با بهر یعنی بد بخت و آسمان با او بر سر قهر و غضب و کوب نصیب او در تضرع است
با دوزخیان قرین است + هر چند که این حال خاصه این ملک نیست و در تمام ممالک اسلامی^{ان}
همیشه باین منوال بوده و امروز هم بر همین منوال است مگر چنین معلوم میشود که این ملک و این

خاک فوقیت داشته باشد بر سایر اقطاع زمین که در قبضه مسلمانان است + مثلاً اگر علم و هنر و
کمال هم در جهان و در میان اقوام مستند عالم قدر قیمتی دارد و این سرزمین هزار خزن علم و هنر
بیک جویضیت قیمت برابر نیست - اکثر اصناف و ضعیف و ذلیل در کمال خوشی بسر میزنند و اکثراً
اصناف شریف و نجیب و عزیز در حالت پستی و بیوائی روزگار میگذرانند +

ولی باید دانست که در اینجا مطلب بنده دیگر است + و تمام ممالک اسلام خلق چنین
می پندارند که هر کاری را باید پادشاه یا حکومت بکند + مثلاً در حیدرآباد امر و صاحبان دولت و
مقدرت چنین میدانند که اگر غریبی وار و این شهر شود باید از کیسه پادشاه یا خزانه عامه و یا
چیزی با و داده روانه کنند و یا آنکه ساختن مسجدی و شفاخانه و یتیم خانه یا مسافر خانه و امثال
اینها و مدو طبع کتابی یا صدق کار خیر دیگری ازین قبیل کار حکومت است و باید از زیر حکومت بشود
وزراینها باید در طرق بسیاری همه خلاف شرع و انانیت بر باد شود + ولی چنین نیست و نباید
چنین باشد - این امور کار افراد قوم است که همه بالاتفاق یا هر گروهی جدا گانه و بروفق یک ضابطه
خاصی همیشه هر فردی باندازه مقدرت خود از هشت آنه ای میت روپیه و نایدا ازین بدهد - باین
کارهای خیر بسیاری صورت می پذیرند + بعضی از صاحبان دولت هستند که میتوانند هزار روپیه بدهند
و اگر خزانه ای بمغنی را موقوف سازند یا تخفیف دهند ازین مبالغ هم زیاده میتوانند + در همین وقت
صبح شنبه ۲۶ محرم الحرام شخصی بیان کرد که شب گذشته عروسی را از سکندرآباد به حیدرآباد برده
با دستگاه شانمانه - مهر آن عروس یک لک روپیه و یازده هزار روپیت و پنج اشرفی بوده و
هر طرفی که در بهین عروس داده بوده اند فقره بوده است + البته در چنین عروسی پنجاه هزار روپیه
دیگر هم بر باد شده که ممکن بود صد کار خیر از آن شود و بسیاری از بندگان خدا همیشه از آنها
بهره مند شوند و ترقی کنند + ولی این مردم چنین توفیقات را کی حاصل میکنند که نادی آنها
شیطان و هوای نفس است و از جاده همدردی و اخوت و مروت خارج اند +

چون بنده از جهان اوائل اندکی از حالت روزگار با خبر شده بوم و همیشه شوق بر این

داشتم که اگر ممکن شود و از من برآید از حالات زمانه چیزی به میان خود را آگاه سازم لهذا شروع
 کردم نوشتن بعضی از کتب و رسالات + از آنجمله کتابی بود در یک علم بسیار شریف و پرافتخار
 که در زبان انگریزی "پولیتیکل اکانمی" گویند و در مکرانی بی نهایت ضرورت است و گمان میکردم
 که در حیدرآباد بی اندازه از آن قدر شناسند و خصوصاً سر سالار جنگ اول که بسیار مردم
 تعریف میکردند که بی نهایت ساعی است در ترقی و سرسبزی و افزایش زراعت و دولت ملک خود
 و قدر دان اینگونه چیزها و اهل دانش و نبیشت و مردم شناس است - مگر بعد معلوم شد که هیچیک
 از این صفات در وجود او نبود و شهرت بیجائی بود + آن زمان با خود می اندیشیدم و از خوشی
 در جامه خود نمی نگیدم که اگر سر سالار جنگ قدر این کتاب را بشناسد و مبلغ معقوفی بطور انعام
 عنایت فرماید ممکن خواهد بود که ملک خود مراجعت کنم - یا آنکه مانند دیگران منصبی یا وظیفه قرار دهم
 و بجامه تابیرم + مگر افسوس است که چنانچه گفته اند "ما در چه خیالیم و فلک در چه خیال کاری که
 فلک نمود ما را چه مجال" عاقبت الامر پس از سه سال پریشانی و سرگردانی و یأس آن کتاب را
 باز پس گرفتم و شخصی فارسی شنای پورجی آنرا به اقبال الدوله داد و بالجملة آن کتاب از دست بنده
 برفت و گمراشد و بخت مرا شکست و یک پیمه از آن محنت چند ساله عاید من نشد - آن وقت
 داشتم که در جدول فردوسی چه بوده مگر این قدر بود که او را فرمان دادند که آن محنت را بکشد و مرا
 فرمان نداده بودند +

ابتدا بخدمت خوانندگان این اوراق عرض نمودم که این شرح حال و سوانح عمر خود را اگر
 بنده بخواهم مفصلاً بنویسم که مشتمل است از حالات و اوقات ۴۴ ساله زیست بنده در ملک هند
 که ۳ سال آن را در حیدرآباد و قلعه بنیاد بوده ام بی نهایت طویل و مجرّخا شش میشود و بی اراده
 بنده این است که خلاصه و لب این همه اوقات را مانند مشت نمونه انبر واری تحریر نمایم - لهذا عرض
 میشود که از ابتدا فقیر در سکنه آباد و رحل اقامت افکندم و تا امروز هم در آنجا سکونت گزینم - از همان
 اوایل که در امیدواری عنایت سر سالار جنگ چند سالی بسر بردم و پس از آنکه برای حصول تقویتانی

مجبور بودم که از دراجستجو کنم و نیز بسبب آنکه بسیاری اوقات بامید آنکه بعضی از صاحبان
کرم به همدردی بخیری عنایت فرمایند برای طبع بعضی از کتب بنده اقله ایی از این سنوات را که
در حیدرآباد بوده ام در طی ساخت فیما بین سکندرآباد و حیدرآباد و در این زمان وایاب بوده ام
و غالباً پیاده و امروز همین حال است. حضرت علی مرتضی با وجود آنکه هر روز در خلعتا تنها
آبیاری میفرمودند از باغات یهودان و برای هر دو آبی که می کشیدند یک دانه خرما میگرفتند و دستهای
سبک که حضرت آبله برآورده بودند و یک میفرماید مشتقان لانا لث لها المشق بالاقلام
و المشی بالاقلام و این هر دو از ابتدای نصب من بود و خصوصاً در حیدرآباد و مگر جای عبرت است
که با وجود طی ده دوازده میل ساخت و تنها بی دویاسه روز از ایام هفته باز چندین کتاب
حجیم و ضخیم و صد ساله نوشتم که هر یک کم از کم از سه یا چهار جزو و بعضی از چهل یا پنجاه جزو کم نبود
این همه کتاب و رساله را محض در همدردی و برای بهبودی و ترقی مسلمانان نوشتم بمضامین و
کیفیات مختلفه. در همین وقت ده دوازده کتاب نامطبوع نزد بنده موجود است و همه مفید
و بی نتایج اینهمه محنت و خدمت از مسلمانان چه بدو چه شد و ذیل مرع میشود.

اول - اگر چه بنده اهل این ملک نبودم و لحاظ بگناهی ابداً مرا حتی بر حکومت و خلق این ملک
نبود و بی لحاظ آنکه مسلمان بودم و در پای تخت ریاست مسلمانان وارد شدم البته حق هم دینی را
داشتیم. و گذشته ازین در این ریاست مردم هر یکی پیرو هر دین و آئینی میباشند و این خوان
عمیم گسترده است و چه دشمن و چه دوست میخورند و میبرند و بسیاری از حقوق خود هم بی نهایت زیاده
خورده و برده اند و میخورند و میبرند. بلکه بسیاری بطور زوری و تحکامی و خیانت بعضاً صاحب مالکیت
خوان کهها برده و خورده اند و همین قدر است که ما باید پیوسته دعا کنیم که خدا تعالی این رئیس را عمر
طوالانی در دسر عنایت فرماید و این ریاست را در این خاندان آصفیه تا قیامت برقرار و دایم
و بی آفت جاری و مستمر دارد. مگر چیزی که بود و هست فرق میان من و دیگران که من باندازه
خود پاک موری بهره گرفته ام و دیگران باندازه خود پاک بل و دیگران و این است که من بی نهایت

در نصیب کم قسمت بوده ام و دیگران بی نهایت خوش نصیب و پر قسمت بوده اند +

دوم - هنگامیکه من قلم بر گفتم بنوشتن بعضی نصایح در پندردی و محض بهبودی اهل اسلام و نیز بهبودی این ریاست بعضی گفته که کسی ترا فرمان داده است که این کتاب مادر را بهارا بنویسی و اگر فرمانی نیست ترا از کسی چرا فعل لغوی میکنی و باز مردم شکایت داری و ترا هیچ سببی نیست که شکایت کنی + بیشک این سخن درست و بجای صحیح است - ولیکن اگر فرزندان صاحب تمیز کامل و با انصاف و پند در بی نوع خود این امر را فیصله نمایند که این کار داخل هیچ کاریک و با صواب و خدمت به پدیدان و خصوصاً خدمت به این ریاست و اهل این ریاست محسوب نیست بنده تسلیم میکنم - و اگر انصاف دهند که این کار هم در شمار کارهای نیک و خدمات عالی شان محسوب است پس بنده دعای آنرا میکنم که بخط مستقیم یا بخط غیر مستقیم چندان که من خدمت به مردم اهل اسلام و اهل این ریاست کرده ام هیچکس نگذرد است - و لهذا امر از مردمی در کار بوده است و اگر آن مردمی چنانچه باید و شاید بمن رسیده است من حق دارم که شکایت کنم + و گذشته ازین اگر بجای ادای مردم از من چیزی رسیده است بیشک جای گلّه و دلوله است +

سوم - (۱) چنانچه ابتدا گفتم باوجود آنکه من بیگانه ازین ملک بوده ام و مرا حق نبوده است باین ریاست اکنون ۷۱ سال است که از خزانه عامه و از خوان عظیم رئیس این ریاست زکمه را بهستم و هر ماه یکصد روپیه مفت بمن میرسد که بحقیقت جسم و جان و دلم و خون و گوشت و پوست من و اهل و عیال من پرورده نعمت این شاه هزلی عزیز است و بر من فرض است که هر نفسی هزار شکر احسان او را بجا آورم و هر دم از خدا تعالی بدعا طلب کنم که عمر او یکصد و بیست سال گردد و همیشه وجود مبارکش صحیح و سالم و در ممد امن و انبساط و خوشی و راحت و از هر آفتی دور و دولت و اقبال و جاه و جلالتش روز افزون و این ریاست او در دودمان او دایم بر قوام و از هر انقلابی مصون باد تا بصبح قیامت و دشمن جان و دودمان و ملکش در کام ننگ بلا گرفتار ماناد +

رباعی

ای شاه ز نعمت تو باشد پاسم در پاس ننگ نه بجز دیگر نامم

از نعمت تو بود مرا خون لعل و ق کافر بوم از که قدر آن نشناسم

(۲) مگر حصول این مبلغ و وصول این نعمت در زمانه سر سالار جنگی اول و ثانی نشد بلکه در زمانه سر آسمان چاه جنت آراگاه شد + (۳) طریق حصول این یکصد روپیه هم بدون بهمت خاصه و اسباب غیر معمولی نبود یعنی ابداً بلحاظ این خدمات و قدروانی ازین قلمرنی نماند بلکه خاص از روی رعایت و عنایت بود اگر چه باز این هم خوب و باین هم قانع و شکر گزارم + (۴) واسطه این کار الحق ذاب عماد الملک بهادر و ام اقباله بودند من باید مدام شاکر و ذاکر او باشم ولی باید دانست که در این هم سبب دیگری نبود جز بخش خاطر بنده از جناب مدوح یعنی چنان نبود که ذاب صاحب معظم الیه بطیب خاطر یا بطیاض من و تکالیف یا از روی قدردانی کار نام و نوشتهجات حقیر این عنایت را در حق حقیر فرموده باشد بلکه بجات دیگری بود که در این مقام ذکر آنها مناسب نیست همین قدر است که مرا اندک بخشی بود از جناب معظم الیه و از اندیشه آن "که شاعر چو بخند گوید هجا بماند هجا تا قیامت بجا" قلم برگرفته در خواست صدر روپیه برای بنده فرموده و باطلحه درین وقت باید فقیر بمضمون این شعر سعدی که فرموده "از آنکه بجای تست هر دم کرمی عذرش نه از کند لعل جری سستی" قلم بجات آن رعیدگی (درواقع تمام رعیدگیها از همه اهل جهان) در کشیده شکر احسان جناب اوشان را بجا آورم زیرا با وجود آنکه قلم در دست دارم و در باب همدردی نمیکنم مکن است که کسی حمله بر من آرد و بخود خلاف شرط همدردی است احسان فراموشی و اصل شکایت از انبای سوزگار خلاف عقل سلیم است و جاده مستقیم +

چهارم - ابتدا هنگامیکه بنده مضمونی می نوشتم در اخباری که تازه در حیدرآباد جاری و اخبار ابتدائی بود موسوم به "شفیق" بسیاری از مردم حیدرآباد پیوسته مرا می گفتند تو بسیار سخت منویسی و دشنام میگوئی + قاعده دنیاست که هر چیزی که ابتدا وجود بهم میرساند که

قبل از آن مردم ندیده و نشنیده اند چیزیهای بسیاری نسبت بان میدهند و خصوصاً جهالت مثل
اینکه تلگراف را اول مخترع میدانستند و حقیقت از مخترع هم کمتر نبود و لیکن امروز تلگراف بدون تا
هم پیدا شده و هنوز بسیار چیزها هستند که از تلگراف هم عجیب و غریب تر استند + خلقی که گاهی
حرف حق نشنیده اند چون یکبار می شنوند گمان میکنند که دشنام است + بالجملة اخبار مذکور
چون اخباری که در حیدرآباد و ایران (بلکه در سراسر شرق زمین) برآورد و مجر و یک پای گرفته اند
و فاشان در رسید در جهان خودسانی از جهان روان شد + پس از آن بنده شروع نمودم
بنوشتن بعضی از رساله ها و کتب که مفت بر مردم می وادم و همچنین مضامین بسیاری که در روزنامه ها
بیرونی درج میکردم + رفته رفته مردم نرم و عادی شدند از طرز تحریر من و خاموش ماندند مگر
چنان گمان میکردند که این بیچاره چندی را فریاد میکند و چون دید که فریاد او بگوش کسی نمیرسد
خود خاموش میشود + مگر چون دیدند که من در طریق خود ثابت بقدم استم و بر گونه سخت دست
زمانه و ناسنجاری و بد رفتاری و بد کرداری اهل زمانه در ساخته ام و در پیروی سودای خود قدم
استوار و ادم نوای خود را در گونگه کردند و شروع نمودند بتعریف و توصیف کردن و پیوسته مرا
گفتند که الحق تو بسیار محنت میکنی در خدمت برادران دینی خود و هیچکس دیگر چون تو خالصاً
لوجه الله و بجز خدمت نمیکند برای بهبودی اهل اسلام خدایتعالی جزای ترا بدهد + چون من سوال
میکردم از اثر این همه محنت میگفتند که بیشک اثر کرده و میکنند و این سخنان من همیشه کمال خوشنودی
را داشتم که کلمات من در قلوب هم دینان من اثر کرده و میکنند و حقیقت هم بایستی اثر کرده باشد
زیرا که حق مینویسم و بغرض و از روی همدردی و حمیت دینی خواه کسی بشنود و خواه کسی نشنود البته
کسانی که این بیانات را میگردند بسیار معدود بودند و هنوز مرا یقین است که بسیاری از سخنان
حق من ناخوش اند و بسیار هم کم اثر نموده است و قلوب خلق +

اما اهل ملک خودم که خدا آنها را قوی خیر و نیا و آخرت دهد و در طریق حق و صراط مستقیم راه
فرماید همیشه بر کتب و نوشتهجات من بدیده استکراه و استخفاف و بی پروائی ملاحظه نموده اند تا امروز

همیشه مرادشمن دین و ملک خود و بی غیرت و بی حمت و بی دین خوانده اند و دشنامها گفته اند و
اراده زدن و کشتن نموده اند و بر اقلع مرا کشتنی و سوختنی و سزاوار لعن و لعن دانسته اند + اگر چه
بحقیقت چنین و بیش ازین و بی به موجب خیال و پندار آنها + ابتدا یکی از آنها قلم برگرفته و اخباری
چیزهای بسیاری که در وجود خودش بود و تحت مای سخت نامزد اواری و رقی من نوشت + بار دیگر
بنده و اخباری که اسم بانتهای آن آزاد بود و مضمونی نوشته بودم در آزادی بجای از سلطان من نزد
بزرگوارای رفتند و از او خواش نمودند که جواب آرا بنویسد + آن بزرگوار قلم برگرفته ابتدا شرح طولی
در مذمت آزادی و از آن پس هزارادشنام و مدتها تحت نسبت بشخص آزادی موبوم که سر پا
بشکل دشنامی فقیر بود بزرگداشت + اینهمه برای چه بود محض برای این بود که از روی حمت و همدردی
و اخوت و خیرخواهی صادق و واقعی من همیشه میگویم که اهل ملک من متصف اند بعضی از صفات
نامحمود که باید از خود دور سازند و در حکومت و سلطنت آنها اصول و قانون نیست و باید جاری
اینها بجواب من میگفتند تو مردی هستی که لایق نوشتن این چیزها نیستی و خود سراپا عیبی چرا معایب
اهل ملک خود را ظاهراً بیسازنی که دیگران آگاه شوند + و دیگر آنکه میگفتند همین گونه اصول و همین
قوانین و همین بی انتظامی و ظلم و جور و عدم آزادی برای ملک اهل ملک بهتر است از اصول و قوانین
گفار و مردمان فرنگ و تو کافری که نام اصول و قانون را بر زبان جاری میسازی + و مگردان وقت
فقیر هزارا شکر میگویم بدرگاه خدا که عاقبت الامر پس از نوشتن و محنت سالهای من و یا وجود آنهمه
دشنامها که من شنیدم بیکبار اهل ملک من از خواب غفلت بهوش آمدند و دانستند که ملک را
اصول و قانون و آزادی در کار است و بدون این چیزها ملکاتی محال است + مگر هنوز هم اهل ملک
از من راضی نیستند و هنوز هم دشنام میگویند - ولیکن من در حق آنها دعا میکنم که خدا آنها را براه راست
و صراط مستقیم هدایت کند زیرا چنین معلوم میشود که "ز عشق تا بصبوری هزار فرسنگ است" هنوز
مجلس شورای ملی ماکان قوام پذیرفته و کافی که در مجلس یا خارج آن مجلس هستند اهل غرض
و جاه طلب دنیا دارند و طالب زور و استیلاهای فاحشه خود میباشند + و بالجملة تا این نقصانیت را

از خود درین سازند و بموجب اصول هر کسی حد اقتدار و اختیار خود را نشناسد حد ارادی واقعی در
ملک جاری نشود. و عوالم خلق ملک علم نیاورند. ابداً امید نیست که ملک با انتظام و قوم با
انسان و مذهب شوند +

پنجم - نتایج این همه من چه بود؟ - اهل ملک خود را در اینجا بر کنار بگذارم که گاهی این
همه من قدر انداخته و یکس هم شکر گزارین نبود و نیست + آما اهل این ملک - ابتدا چندی را
مختلف طور گفتگو میکردند - بعضی میگفتند در وی صاحب تو از بس سخت می نویسی و در ششام
میگویی خلق همه از تو و تشنگیات تو بیزارند و بهین سبب است که تو نتوانستی در این شهر نانی بکفایت
بچک آری و مانند دیگران صاحب دم و دستگاه شوی و همیشه گرسنه + بعضی دیگر میگفتند که ما
و دیگران رای بیند و در شک میرو و از بخت است که سخت و سست و تلخ و ترش می نویسد و در ششام
میگوید + بعضی دیگر میگفتند (و در روی خود هم) که در این لباس و عطر و نصیحت و در شستن این کتیب
و صالحات اغراض خود را پوشیده دارد + بعضی دیگر میگفتند که عصمت بی بی از بی چادری است
یعنی که چون اسباب و لوازم اعمال دیگران اودا نیست نیست لهذا بر اعمال دیگران نکته چینی میکند و
افعال دیگران را مذموم و مقبوح می شمارد و امثال ذلک + از اینگونه سخنان و کلمات در حق انبیاء
و اولیاء و بزرگان هر دین بسیار گفتند حتی در حق قائم الانبیا و ائمه هدی "کافر همه را بکیش خود
پندارد" + مگر البته این گفتگو بارکس فی میکنند که جاهل محض و لایعلم بحت و از جهان بخیر اند - یا خود اهل
غرض و دنیا دارند و دیگران را هم چون خودی بینند و چون خود میدانند + یا آنکه خندان عقل و
مد که دارند که هر کاری را بعقل رسای خود بسجند + مثلاً شخصی شراب خور است و میخواهد فعل خود را
از خلق پوشیده دهد - مگر تا چند میتواند آن فعل را پوشیده دارد و از امکان خارج است که همیشه
فعل او پوشیده بماند + یا آنکه گروهی در حق آن شخص بدگمان یا در شک استند که آیا واقعاً شراب
سخور و یا نیکو خورد + یا آنکه یقین دارند که نخورد و بی چشم ندیده اند + یا آنکه جمعی از روی خصوصیت و
خبث طبیعت آن کس را متمم می دانند بخوردن شراب و با محله آنرا که حقیقت آن امر در اندک زمانی

بر عالیان ظاهر خواهد شد و چنین خواهد بود که مدام مخفی ماند پس صاحبانش مذکر که آن کس است
که تا بطور حقیقت امری را او نمکشف نشود یقین در واقعیت آن نکند +
پس از آن حالت و طرز کلمات و بیانات مردم تغییر یافته بطور دیگر سخن گفتن آغاز کردند که
هنوز هم چنین سخن میگویند و در حضور خودم که بحقیقت میدانم که اینها در قول خود صادق استند یا کاذب
ولی بیشک بعضی هم صادق اند مگر بعضی از بیانات خود + مثلاً بعضی که بحقیقت دروغگو هستند
بموجب عادت خود زیاده از حد در زیادت من تعریف و توصیف مینمایند از علم و دانش و هنر و کمال من
و حضور دیگران و اظهار افسوس و همدردی هم میکنند بایشان "دردی صاحب هم کی از مردمان عالی
و بلاغ رونوگلاست - و علم و دانش از افلاطون و ارسطو در گذشته - اشعار او هیچ کم از اشعار فردوسی
و افریقی و سعدی نیست و از اشعار آنها تمیز داده نمی شود - بچاره چه بختی میکنند و چه گفتا بها مینویسد -
تمام روز و شب باین کار اشتغال دارد - شاید تا بحال پنجاه کتاب نوشته است - در زبان انگریزی
هم بی نهایت کمال دارد حقیقت وجودش منقش است - و عجب بختی دارد که همیشه کتابی یا رساله
نوشته بر خود طبع میکند و در زیر بغل گرفته مفت برمردم میدهد - معلوم نیست که بچاره از کجای آرد
که خرج این کتاب میکند - هیچکس از حال این بچاره پرسیان نیست - هیچ ماهی نمیکند و که کتابی
یا رساله طبع نمی کند و برمردم مفت نمیدهد - مگر در این ریاست کسی از او قدر نکرد - یک ساله آن صاحب
نزد من هست که یکی از اشعار آن این است "همه غارتگران ملک خوش اند کس نرسد ز نیکخواه و کن"
حقیقه راست میگوید - مان البته بزرگان و دانشمندان و بیکان جهان همیشه چنین در سختی و در بود
اند - ولیکن در روی صاحب مال ممکن که این بچا و من تو را یگان شود - اگر در حیات تو بکار نیاید
در حیات تو بکار خواهد آمد مسلمانان مرده پرست استند و این کتابهای ترا پس از تو بسیار قدر خواهند
کرد و همیشه از تو یاد خواهند نمود + تمام کلمات این بزرگواران را نمی توانم در اینجا بکاران و بیلافت
و طلاقی که بعضی از اهل اینک بیان میکنند بیان و درج کنم - ولی باید دانست که من آنم که خودم
"طاووس انقش و نگاری که هست خلق تحسین کنند و او بخل از پای زشت خویش" - مرا هیچ

داشتن بیش کمال و بهتری بیش از آن نیست که درین کتب درج اند و ظاهر نموده ام و ابداً
ازین تعریفهای بیج یعنی هم خوش نمی شوم + همان البته این بزرگواران بعوض این همه تعریف تعبیری
که میفرمایند اگر دست مبارک را در جیب نموده یک رویه سکه خالی برآورده بطور سحر و جادوی برای
طبع کتابی بفقیر بدهند هزار بار زیاده مرا خوش و ممنون و مریون خواهند فرمود - مگر نه چنین است
"قرآن بر سر زبان است و در در میان جان" آن رویه برای کارهای بسیار مفیده و دیگر است نه
برای این کار بیج که نه حفظ نفس و آن است و نه حفظ روح + بخوبی باید یاد داشت که همین تعریف
کنندگان اند که گاهی یک پول یعنی یک پیسه برای هیچ امر بخیری نمیدهند و اگر صد هزار تعریف
بخواهی میکنند که "تعریف بر سر زبان و پیسه در سوراخی قلب نهان است" + احتمال میرود که در تمام
عمر خود یک سخن راست بیدر خود هم نگفته و یک وعده با وفا با ما در خود هم نموده اند - از این
گروه است یک وکیل صاحب که اگر کلمه شهادتین بر زبان راند بطور یقین دروغ میگوید +
ششم - در این مدت دراز که فقیر درین شهر بوده ام بجهت چندی و خصوصاً بجهت آنکه پیوسته
رسالها و کتابها نوشته در کوچه و بازار و مساجد و مجالس و محافل عزاء و عروسی و ایام محرم
و غیره بهر کسی محضاً داده ام با هزارا مردم آشنا شده ام - بخیال کم خانه باشد در شهر حیدرآباد
و اضلاع حیدرآباد که اقل یک رساله یا یک کتاب من در آن خانه باشد و در بعضی دیگر پنج و ده بار
در میان این آشنایان امرای عالیشان هستند - جاگیر دار و زمیندار - منصبدار - عمای و محمد داران
براست شیعه و سنی - عرب و ترک - و کنی و هندوستانی و مدراسی (هند و فارسی) و غرض که
هر صنفی از اصناف خلق میباشد از اهل اسلام + افرادرینداران و جاگیر و منصبداران غالباً بلکه
تماماً باشندگان ملک است و بی بسیاری از عمده داران عالی شان و مولاها صاحب دولت
و ثروت و کسانیکه در پیش چشم بنده صوبه دار و قنقدار و نواب و جنگ و بهادر شده اند و غلبه ملکی
و بگانه بوده هستند + اگر نخواهم بطور تخمین بگویم تخمین که این آشنایان پنجمین یا ششمین شده اند که
بعضی از این ملک رفته اند و بعضی فوت شده اند و بسیاری زنده و موجود هستند که خدا بر عمر و عزت

و دولت آنها بفرایند و توفیق خیر دنیا و آخرت بآنها عنایت فرماید از این عدت مردم بطور دقیق بخصیص
کس بخوبی مرا شناخته وی شناسند و مکرر در مجالس و محافل صحبت و گفتگویم در میان فقیر
آنها دست داده و غالباً هم مراد و کوچ و یازار و مجالس و محافل دیده اند که البته رسالجات یا کتب
زیر بغل داشته ام تقسیم میکرده ام و از میان همین اشخاص بوده اند آن گروه تعریف و توصیف
کننده در روغلو و وعده خلاف سابق الذکر +

حالا باید تا امل نمود که نه لمخاط آنکه مراراً آنها حتی بوده یا احسانی بر آنها داشته ام یا نه
بآنها کرده ام که هر دو من بزرگ آنها باشد و مراد خود را طلب کنم بلکه بقتضای عالم بشریت همان
همین - هم مذهبی - همدردی - اخوت - قنوت - مروت - و اخلاق و ترقی قوی مرا توقع بوده
است که هر فردی از افراد این پنجه را یا بخصیص کس از امیر بسیار عالی شان گرفته تا کافی که
اقلابیت یاسی رومی و در ماه آمدنی دارند بحسب قدرت و طاقت و استطاعت خود گاه بگاه
برای مد و مخارج این کتب و رسالجات اندکی از من دستگیری کند + مگر باید دانست که باز بقتضای
عالم جنیت و قرابت دینی مرا از انگریزان و هندوان و فارسیان ابداً توقع نبوده است بلکه از
مسلمان همدین خود توقع بوده + باز پیشتر آمده میگویم مرا از سنی توقع نبوده بلکه از هم غیر سنی
خود شیعیان حضرت علی مرتضی توقع نبوده + باز میگویم مرا از هندوستانی توقع نبوده بلکه از
حیدرآبادی و از دوریشان توقع نبوده بلکه از صاحبان دولت و ثروت توقع نبوده + ولیکن از
آمر و صاحبان دولت اهل تشنن هم توقع نبوده بلکه از امر و صاحبان دولت اهل تشیع توقع
بوده است زیرا که گفته اند الاقرب بجمع الا بعدا + اکنون می آیم بر تفسیر این اجمال هر
(۱) امرای حیدرآباد و عمو مآسنی و شیعه و خصوصاً گروه ثانی + از قدیم الایام رسم همه ملوک
اسلام بوده است و این رسم این زمان و منحصر به حیدرآباد و نیست چنانکه بعدی در گلستان خود
کیفیت ملاقات خود را با یکی از بزرگان بیان میکند و در آنجا دیگران را آگاه میسازد که بدو از
پادشاهان و وزرا و امر و مرید زیر اهر که بدون وسیلت یا بدون کاری و اسباب ظاهری

بدروازه این کسان برو و بهر دریچه و مرتبه که باشد اگر تا بشام برپا بایستد کسی از دخی پرسد که تو
 کینستی یا آنکه چند سخن نا بهنجار هم می شنود " این گریان میگردد و آن دامن " باین سبب من
 گاهی بدروازه این بزرگان عالی شان زرقه و نیر و م + (۲) مگر بخاطرند هب گاهی استی نا از بعضی
 ملائین این امر اشیه که باینده آستمانی دارند گفتگو کرده ام که آیا ممکن است که نواب شما در طبع این
 کتاب یا این ساله مراد می فرماید این اشیا من که غالباً خود نیز نیک نفس و بامروت نیستند زبان
 افشوس و اسف گشوده میگویند " آقا چه گویم که این نواب صاحب چگونه است و چه مزاجی دارد -
 گاهی در این عوالم نیست و باین امور اتفاقی ندارد - گاهی باین کتابها نگاه نمی کند - تمام کارخانه او
 در قبضه اختیار و اقتدار فلان منشی یا فلان هندوستانی است - بدون اجازت و مشاورت فلان
 منشی یا فلان هندوستانی آب نمی خورد و یک پیسه بکسی نمیدهد - این اشیا من و کسان این اشیا من
 مثل فلان منشی و چهارپا او را تنگ گرفته و خود میخورد و میزند و ایدانی گذارند که یک پیسه بکسی
 علاوه بر این سچاره بسیار مقروض است و امثال ذلک " مگر بنده در اینجا تمام کیفیات و واقعات
 را نمی نویسم زیرا که دیگران همه از حالات خود و یکدیگر بخوبی آگاه اند - صرف برای نمونه منشی از
 خوار یکی دو حکایت را بیان میکنم در ذیل -

دو سه سال پیشتر چندین عریضه رحبتر کرده بخدمت یکی از امرا بسیار عالی شان فرقه
 شیهه این شهر عرض نمودم شعر بر اینکه چندین کتاب نزد فقیر موجود است که برای طبع آنها محتاج
 بدو یاری صاحبان همت قدر شناس استم اگر ارشاد و اجازت باشد اینهارا آورده از ملا خطه
 سرکار عالی بگذرانم پس از مدت درازی جوابی آمد (که رسم جواب عریض هم در اینجا نگذاشته ام) +
 مضمون آن جواب این است

" مکرری تسلیم - بجواب معروفه شما رسیده عالیجناب وزیر
 سرکار عالی مورخه ۲۳ ذی حجه ۱۲۲۲ محکم جناب محتشم الیه نوشته می شود که شما ضرور
 بچنین کنند که بصیغه تعلیمات کار آمد خواهد بود و چونکه

لذا جناب محدوج به افسوس ارشاد میفرمایند که در این باره کاری کردن نمیتوانند فقط
مؤرخه خود را در کتابه اف
سختی

چونکه میخواهم در این کتاب که موسوم است به "همدروی" نام هیچ بزرگاری را از این قبیل ذکر کنم
بلکه نام این بزرگواران را نامبارک میدانم که در کتاب بنویسم لهذا بعضی از کلمات این جواب را
از قلم فرو گذاشته جای آنها را خالی نهادم + گر این حکایت بری شباهت دارد با آن حکایت که
در حکایات لطیفه صرح است "فقیری بدروازه توانگری شد و نقه نانی طلب کرد از اندرون خانه
جواب آمد که بگم در خانه نیست - فقیر گفت نقه نانی طلب کردم بگم را نخواستم که چنین جواب میدی"
بنده صرف چند روپیه از جناب محشم الیه توقع داشتم و گرنه خود صیفه تعلیمات و دفتر تعلیمات و ناظم
تعلیمات را بخوبی میدانستم و می شناختم + شاید که چون عریفه فقیر در زبان فارسی ایرانی بود این
محشم الیه مطلب آنرا نفهمیده بود +

چندی پیش بطور اتفاق بکان حکیم صاحبی رفتم - در ضمن گفتگو او خود فرموده غلامی من
در نزد فلان امیر عالی شان نوکر استم اگر شما خدمتی داشته باشید بفرمایید تا انجام دهم + گفتم
بیشک جناب فرشته که میخواهی محضاً کار خیری برای برادر موسی بکنی + کتابی با داده گفتم در دست
نواب صاحب پیش نما شاید بخواه جلد از این کتاب را بی جلد هم خریده در میان چاکران خود تقسیم فرماید
یکماه دیگر باز حکیم صاحب را ملاقات کرده گفتم نتیجه عنایت جناب چه شد - گفت هنوز نواب صاحب
آن کتاب را ملاحظه نفرموده + در ماه شوال گذشته که حصه اول این کتاب ختم شد روزی علی الصبح
نزد حکیم صاحب رفتم گفتم این کتاب را ملاحظه فرمایید که چه نام بکنی دارد یعنی "همدروی" غالب
این است که اگر نواب صاحب ملاحظه فرمایند عرق همدروی او بمرکت در آید و برای طبع آن فقیر
مدوی فرماید + حکیم صاحب زبان به عاذیر گشود و در حضور چند کس که نشسته بودند فرمود مدوی صاحب
اگر من این کتاب را بخدمت نواب صاحب ببرم یقین است که تازی را خواهد گفت که کتاب را

برینگز نگذار تا بعد ملاحظه کنم و آنگاه نه گاهی او را فرصت ملاحظه اینگونه چرخها دست میدهد - نزدیک سپید
 میدهد و کتاب هم از دست تو میزد + بنده با خود اندیشیدم که حکیم صاحب این محافیر را پیش میگذرد
 که توقع مرابض نیارود - گفتم بسیار خوب من کتاب را میبرم مگر زبان جناب که درو نخواهد آمد و تکلفی
 بود و مدارک نخواهد رسید پس جناب زبان خیری بجزکت در آرید و باقی را به نصیب بنده واگذارید
 من هزار یا پنجصد روپیه از ذواب صاحب نمی خواهم اگر ده روپیه هم عنایت فرماید کافی است +
 هفته دیگر بخدمت حکیم صاحب رفته گفتم بفرماید که خبر امید دارید یا خبر یأس - جناب حکیم صاحب
 در حضور چند کس فرمود "به واللها همان روز عرض کردم و ایداجوانی نشیدم" - با خود اندیشیدم که
 حکیم صاحب مؤمن است بیشک چنین سوگند میخورد و قول خود صادق است بر خاسته از پی کار خود
 روان شدم + پیر مردی در آنجا نشسته بود گفت "تر فرمان داده بودند که کتاب بنویسی؟" گفتم آری
 آسمان دنی پرور فرمان داده است مرا که کتاب بنویسم و از دنی طبعان برای طبع آن مدد خواهم +
 سال قبل ازین کتابی نوشته بودم که خصوصیت داشت بحضرات شیعیان فاضل مخلص
 دینی زبانی حضرت علی مرتضی ۴ و بخدمت بعضی از این بزرگواران بر دم برای مدو طبع آن + اگر چه ابتدا
 غم خود را بچشم کردم که در این کتاب ابدان نام کسی را بر قلم جاری ننم و خواه کسانی باشند که
 از آنها شاکم و خواه کسانی باشند که از آنها شاکر و احسان نمودم مگر ابدان حاجتی نمی بینم در و کنگار
 کسی که از آنها شاکر و ممنون استم و آن هم خانی از فائده نیست + لهذا بخدمت خوانندگان
 عرض میشود که منسوب باین کتاب مذکور القدر ابتدا در خدمت دو جوان رفتم یکی نواب وزیر جنگ
 و دیگری داکتر میرزا کریم خان و هر یک پانزده روپیه نقد داد + پس از آن چند وکیل هندوستانی
 و یکی دو اشخاص دیگر حمید آبادی بعضی چرخ روپیه و بعضی در روپیه نوشته دستخط فرمودند + از این
 بزرگواران بعضی بهای غنایتی خود را تمام و کمال هم ندادند + یک سید بزرگوار مدرسی که مکان او
 نصف دارالشفا را فرا گرفته چرخ روپیه نوشته بود مگر بعد از مدت دراز آمد و شد بسبب فقر و عدم استطاعت
 صرف خواست و بدهد بخدمت و الا ای خود او را معاف نمودم زیرا که بچاره قابل ترحم است بموجب

ع "آنانکه غنی تر اند محتاج تر اند" + یک نواب عالی شان والا جاہی که اگر چه توانای از در فتنه ولی امارت
بر او باقی است وعده فرمود که بویکیل صاحبی که مستعد اوست فرمان دهد برای عنایت چند روپیه بگر
از چهار ماه قبل از طبع کتاب تا چهار ماه بعد از طبع کتاب و چهار ماه بعد از تقسیم آن کتابها در
مجلس مرثیه خوانی خودش و پس از پنجاه بار تحقیق از آن وکیل صاحب و سه خطره حبسری قلم برگزید
نمایش در کشیدم و گفتم "امیر ابن امیر از خلاف وعده کند" توقیفی چه بود از کدور بازار +
یک سید جلیل القدر بنبره شخصی عالی شان پس از صد وعده خلاف از زمانهای ماضیه برای
آنکه در خصوص مدو طبع این کتاب وعده او واقع و بر آن اعتقاد کنم شوهر مرثیه و خود را هم گواه ساخت
و منضمین مگر آخر الامر وعده خلافی نمود + لیکن تا کنون هر زمان که در ایام محرم مرا می بینید باز سلام علیک
میکند و مرا بمجلس عزاداری در خانه خودش دعوت میفرماید مگر من خلاف میدانم که بجهان چنین شخص
کاذب وعده خلافی قدم گذارم اگر چه برای خاطر امام حسین ع هم باشد +

کتاب مذکور را چهار آنه قیمت نهادم چرا که مبلغ گزافی در طبع آن خرج شده بود و در خانه
آن امیر متوسط همین سید بزرگوار در میان صد تا نواب و جنگ و بهادر بقدر دو صد جلد تقسیم نمودم
در خدمت چند کس از مولویان ۱۰ و ۱۵ جلد گذاشتم که بارادت کیشان خود بدهند + و کوچ و
بازار هم بقدر ۵ جلد را بروم و ادم - مگر از اینها یکی هم یک پول بینی یک سیه عنایت نفرمود -
و غالباً مردم میگویند "آقا صاحب تو همیشه کتابها را مفت بمردم میدی حالا چرا قیمت طلب میکنی؟"
در اینجا یک رسم نیست بلکه عیب است که کسی روپیه یا پیسه در جیب یا کیسه خود بگذارد و جزو ایام
عرس های کوه شریف و کوه بابائرف الدین و اشال این ایام و اگر بدر خانه های اینها کسی برود
یا شب در ناگه بپوشه خفته اند یا بجواب گرفته اند + بالجمله این است عموماً حالت گروه شیعه در حیدرآباد
از امیر عالیشان گرفته تا برو و دیگران که بنام حضرت علی جان میدهند و اکثری هر روزه زیاده
عاشورا میخوانند و بر سر زبان دارند بانی امت و امی + مان البته در میان امرای شیعه حیدرآباد
یک فیاض علیخان است که اگر چه او هم گاهی خیزی بن نداده مگر باید بگویم "اگر خاوری پیش کسی بر

که از خویش بقدر آسوده گردی. من مکرر با او نشسته ام و صحبت داشته ام و در هر مجلس
 مرثیه خوانی او هر ساله دوسه بار بر خوان او نشسته ام و نوکران و چاکران او نیز چون نوکران دیگر
 امرار در سخاو و بی ادب نیستند. همین دلیل است بر سلامتی مزاج و نیکی سیرت و اخلاق و عالی
 منشی او + همیشه در راه که مرا می بیند بجوای سلامتی من میشود اگر چه مردی هستم غریب و فقیر -
 پس ثوابی و امارت و جنگی و بهادری تعریف کسی نیست بلکه اخلاق و تهذیب و تواضع تعریف دارد +
 ولیکن در این مقام بنده باید بگویم که یک طاعون عامی از عدم بهدردی و معرفت و وفات و
 وجود و رونق و غلغله و وعده خلافتی تمام حیدر آباد را فرا گرفته و سنی و شیعه - ملکی و غیر ملکی - عرب و عجم -
 و حتی تعلیم یافتگان کالجها و دیوبندیستی های انگریزی هم باین امراض جنبیده مبتلا میباشند + گاهی
 نمی توانم بکا کان بیان کرد آنچه بر من گذشته است در حیدر آباد و بخصوصه از رونق و غلغله و وعده خلافتی
 عموماً اهل این سرزمین + خدا گواه است که بعضی اوقات چنان طبعیم رنجیده شده که آب در چشمم آمده
 و گویا که کرم شکسته و نفیسه خور را لعنت کرده و خوراسخت طاعت نموده ام که این چه حاققتی
 بود که من کردم که با عدم اسباب و زویرا و مددگار و با وجود عدم شوق و بی پروائی مسلمانان
 چنین کار عظیمی را بر خود گرفته ام که در آن خیر دنیا و آخرت نه برای خود من است و نه برای هیچیک از
 همدمان من بجز آنکه اوقات عزیز و جان عزیز خود را بر باد دهم و بر در و دیوار مان دوم + مگر بطور انصاف
 و بدون سرموی خلاف میگویم که از میان آن محدودی که از ابتدای ایندم عنایتی با من داشته اند
 همیشه سه ربع سنی بوده اند و یک ربع شیعه - و از آنها سه ربع هندوستانی بوده اند و یک ربع و کنی
 پس بقول منطقیان از اینهمه قضایا باید این نتیجه را بر آورده که غرض از دین و مذهب هیچ خیر دیگری
 نیست جز انسانیت و بهدردی - حافظ میگوید " مرید پیر سخاوت ز من سبج ای شبنم چرا که عده
 تو کردی و او بجا آورد " - غرض از مذهب شیعه و سنی این نیست که اگر شیعه بمیرد شیعه او را کفن
 و دفن کند و اگر سنی بمیرد سنی او را کفن و دفن کند چنانچه همیشه اهل ملک و هم مذہبان من گفته و
 میگویند که اگر در سکندر آباد بمیری که ترا کفن و دفن میکنند + همدینی و هم مذهبی صرف برای این نیست

که در حیات کسی رانچ رسانند و در سختی و مصیبت او یاری نکنند و بی در مرگ او را کفن و دفن کنند
چون مراحتی برستیان نیست مع ذلک زیاده بر من مهربان اند و در حیات من اگر در مات من
هم مرا بخاک سپارند من بی نهایت احسان مند آنها خواهم بود + بلکه از این هر دو فارسیان
بهرتر اند که آنها بیگانه اند از دین و مذهب من و با وجود این بسیار عنایت و مهربانی دارند با من
پس اگر آنها مرا دروغه بگذارند من از آنها بیش از نسبی یا شیعه احسان مند خواهم بود + "هزار
دوست که بیگانه از خدا باشد خدای یک تن بیگانه کاشنا باشد" + بالجملة دین و مذهب و طریقه
و فلان و بمان صرف اسباب و ذرائع "ان آیت و همدوی اند" و گرنه خود بحقیقت پیچ نیستند
انک مسؤل يوم القيمة ماذا اكتسبت ولا يقال من انقست +

اگرچه در این وقت از هر فرقه محدودی نیک خصال و نیکو صفات در این شهر وجود دارند که
آنها را باینده عنایت است مگر بیشک از میان سنی ماسه ربع اند و از میان شیعیان یک ربع + یک
نواب عالی شان میباشد که والد جنت مکانش سی سال پیشتر باینده عنایت میداشت و در زمان
حیاتش غالباً عیالتی در حق من میفرمود و در موسم انبه چند بار انبه برای من میفرستاد + این بزرگوار
نیز غالباً خوانی یا حصه یا انبه برای بنده میفرستد + یک بزرگوار طرد مکان در سکندر آباد بود که
نیز از همان اه اهل باینده عنایت میداشت + اکنون دو فرزند خلف سعادتمند از و بجا مانده اند خدا
آنها را بعزت و دولت عمر طولانی عنایت فرماید + کمال احترام را از بنده میکنند و همیشه اصرار و
ابرام دارند که من در مکانات آنها در هر جا که باشند روز یا شب یا چند روز و هفته بمانم (اگرچه مکان
اصلی آنها یک است و بی بلحاظ عمده و قرب و جوار و فاق خدمت خود جدا جدا هستند) خواه در
مکانات خود باشند و خواه نباشند هر زمان که بنده وارد مکانی شوم وقت چائی چائی و وقت طعام
طعام میرسد و اگر شب بمانم جای خفتن نیز در کمال خوبی و راحت موجود است + یک بزرگوار دیگر است
که سالهای دراز است بنده پس از بیت روز یا یکماه بمکان او میروم و تمام روز در خدمت او
بسر میبرم و همیشه میگوید مدت درازی شد که نیامده این مدت دراز بجا بودی + اکثر اوقات اصرار میکنند که

شب هم در خدمت او بسر برم + و کان فلک بعضی از دیگران هم ازین قبیل فرشتگان میباشند - و بی
 چنانچه گفتم این اشخاص بسیار معدود اند و غالباً در میان ذاتها و مذاهب دیگر + بیشک اگر شبی
 را در حیدرآباد اتفاق مانند آنقدر هم ندیدم کسی نیست که بحال خاطر جمعی در مکان او
 بروم و شب را بروم + بلکه باید گفتشهای خود را زیر سر نهاده بخوابم + البته یک بزرگوار بود که محرم
 شد + هر ساله در ایام محرم دوازده روز در حیدرآباد بعنایت دوست عزیز شب را بسر میروم +
 این دوست خود در بکنند آباد مکان دار و در ایام محرم بجد را باورفته در مکان دیگران بسر میبرد
 و اسال بسیار بود لهذا درین سال بشهر هم رفتم +

در این مدت دراز و آرزو دردم بماند - اول آنکه ازین هزاران کس که مرا می شناسند
 گاهی یکی بمکان بنده تشریف آرد و حال مرا بپرسد و از محنت من آگاهی بهم رساند
 وقتی بزرگواری وعده فرمود که باری قدم رنج داشته کلبه احزان مرا بقدم محبت زوم خود مشرف
 سازد - مگر نصیب ناسازگار نا بهنجار من آرد و سدا راه گشت و از آمدن بازداشت و تا کنون منتظر
 مقدم او هستم + البته اگر صاحب عهده و مالک زب بسیار بی توهمات بسیار دور بیدارم
 می آید + ثانی از این هزاران کس هر یک هزار بار مرا پیاده در زاب و ایاب بروی را بگذار یعنی
 سدا تالابین ساگردیده است و گاهی یکی نگفته است آغایان در گاری من نبشین + شاید یکی یادم
 کس از مسلمانان چنین عنایتی را در حق بنده فرموده باشند - مگر بیشک از فارسیان مگر چنین
 عنایتی بطور رسیده است و سبب آن این است که دوسه کس از آنها چندی نزد من فارسی
 خوانده اند و گویا که احترام استادیک کس بر سایرین هم لازم است + بالجمعه این شرح حال
 سی پهل سال است و باین مختصر تمام نمی شود " و فقر تمام گشت و با خورسید عمر ماهچان در اول
 وصف تو مانده ایم " + اکنون باید برویم بر سر مطلب اصلی +

اما مطلب اصلی

پهراحت نگفتم این گفتار
 همدل بگذارد و حبه از آن بردارد

آنچه را که بظاہر من شرح حال خود گفتم ابد آنستنی بمن نداشت که یک شخص حدیثم
 بلکه یک شخص استم از گروہ ما و یک قطره ام از یک محیط بمن نماند از شایہی دارم و نہ بیم
 از وزیری نہ از زید شاگردم و نہ از عمرو شاکی و بر این کلام یقین و اعتماد دارم
 از خدا و ان غلاف دشمن و دوست که دل هر دو در تصرف اوست
 و خود گفتم ام رباعی

ای بار خدا تو صاحب مندی منی تو مالک جان و دود و هم در مانی
 راضی بر ضای تو ام از نیک اربد تو خاتمہ کار بہ از من دانی

رباعی

عزت ز تو میا شد و ذلت از تو نعمت ز تو میا شد و نعمت از تو
 کس را زسد چون و چرا در کات دولت ز تو میا شد و نکبت از تو

رباعی

بعد از تو بچارہ تنم ایمان است در راہ تو ام را ہنم قرآن است
 گر جان رود از تنم بر این مہر و نشان شک نیست کہ این بہشت جاویدان است

رباعی

رِزاق توئی واسطہ اش بہت نظام جاوید ز محبوب علی ماند نام
 محبوب بود در ول عالم محبوب این است دُعای بندہ چہ صبح و چہ شام

رباعی

بچون اہل من بودش عمر و راز ہموارہ در لطف تو اش باد و فراز
 اقبال ہمارہ باشدش روز افزون با عیش و طرب ہمارہ باشد و مساف

رباعی

خاطر نبود ملوشت از دور سپہر ہموارہ بود بکام او گردش مہر

آقبالی نماید بر خوش مردم چهر
پیرسته بود ز حق و بر او دیده مهر
رباعی

یار سب بدر کین منته کار مرا
در خدمت دُون مدیگهی بار مرا
از دست چنین کسان اگر گل باشد
دانی تو که در دیده بود خام مرا

رباعی

در قبضه تو بود همه کار بهمان
باشد بتو آشکار هر راز نهان
از بنده شکایت از کند کس بجاست
نعت ز تو باشد از تو باشد احسان

آنچه نوشتم شرح حال هزاران کرد و مخلوق خدا بود از زمان حضرت آدم تا ایندم و شرح حال
هزاران هزار کرد و خلق است از ایندم تا قیامت + شرح حال ضحاک و فریدون و سلم و تور و ایچ بود
شرح حال ممالک قدیمه و عظیمه جهان بود + شرح حال هارون الرشید و مأمون و امین و حجاج بود
شرح حال یزید و امام حسین علیه السلام و اسیری و دختران پیغمبر اسلام بود + شرح حال کرور با
اهل اسلام بود از ابتدای اسلام تا با امروز + بیان آن بود و بیان آن است که چرا همیشه حالت
مسلمانان بر خلاف وضع واقعی جهان و تمدن و متمدن روی و اخوت بود و امروز هم در سر اسر جهان
چنین است + این بیان آن است که چگونه مسلمانان اینسان ذلیل شدند و عیسویان اینسان ترقی
کردند + این بیان آن است که چگونه پوست پوشان بهمیه آسای عرب بر رویان و ایرانیان غالب
آمدند و نیز پوست پوشان بهمیه آسای یورپ در علم و دولت و دانش و سائنس باین درجه کمال
رسیدند + این بیان آن است که چگونه چند کس سوداگر از انگلستان برخاسته بمک هند آمدند
و چنین مملکت عظیم ایشان را با کرور باها و رقابض شدند و امروز سی کرد و خلق را کام بسر افکند
بلکه همار در سینی در انداخته اند + چگونه شش قلیلی مملکت وسیع امریکا را چنین مملکت قوی ساختند
چگونه جاپان بخودی پشته روس را به عظمت پیل و مافی در هم شکست + و کان ذلک بر و تا هر کجا
که نخواهی و جستجو و غور نما + کسی گمان نکند که این شکیانی که من کردم خاص منسوب بخود کردم -

نه - اینها نسبت داشتند برسی کرد و مسلمان موجوده جهان و هزاران کرد و مسلمان آینده جهان + آنها
مکروند و رفتند جای گریستن بر احوال آنها نیست بلکه جای گریستن است بر احوال زندگان
حال و آیندگان مستقبل +

و لیکن اگر ما در میان یک کرد و مسلمان بلکه در میان مسلمان سر اسیر جهان نشسته سوال
کنیم که سبب این حالات در میان مختلف اُمم سابقه و موجوده چه بود و صیبت و چرا باید امروز
سیصد میلیون مسلمان در روی زمین کالعدم و اجسام بی روح باشند و یک ریاست در میان
اینها قوی و یک قوم در میان اینها انسان و بار روح نباشد و یک کل که باستانی ده گس تا ما خواهند
"نصیب قسمت اقبال" + خدا رحمت کند حضرت شیخ سعدی علیه الرحمه را که گلستان خود را نوشت
و اکثری از مسلمانان نادان را از هر صفت نیکی بازداشت - از بهر روی - فقرت - مرورت - هنرمندی
و دانش - محنت - سعی - جهد - انصاف - معدت - اتفاق - اتحاد - یگانگی - مردانگی و دیگر صفات
و خصال حمیده همه را بازداشت و همه را تن پرور دست طبیعت نمود که همه بر زبان دارند "اگر
بهر سر مریت هنر و مدد باشد - هنر کار نیاید چو محنت بد باشد" + "بکیا اگر بخصه مرده و رنج
ابله اندر خرابه یافته گنج اء فاده است در بهمان بسیار بی تمیز از جند و عاقل خوار" + ولیکن
نه چنین است - سعدی مردی بود جهان دیده و تجربه آزموده و بسیار کامل و عالیشان و بهمان
سان مجبور بود که بزرگان دین و خود خاتم النبیین ص مجبور بودند زیرا که مسلمانان بروفتی قول خدا
هم عمل نکردند و نمی کردند + هر زمان که رسول الله فرمود قرآن بخوانید در هر مقام و هر مسجد
هر اهلدار نشسته قرآن میخواندند اگر چه ابدان خوی واقعی آیات قرآن را نمی فهمیدند - لیکن هر زمان
که رسول الله فرمود بها و کنید یک بهانه و عذری می آوردند که شغلتنا اموالنا و اهلنا
فاستغفرنا + سعدی صاحب بخوبی میدانست که تمیل تا زمان خودش هیچ ابلی در خراب
گنج نیافته بود - ولیکن البته از قدیم دو قسم از اهلما بود اند که گنج می یافته اند - یکی شخصی
که کسب و تجارت صاحب دولت گزاف بود و با وجود ابلی و بی هنری + دیگر شخصی که بکار حلیه

و غریب و چالپوسی و شیادی و قوادای و قوای و مطربی و سحرگی و هنرانی و رشوت ستانی و اینگونه اعمال صاحب دولت شده بود و با وجود الهی و بی هنری - این هر دو شخص در این زمان هم بیستمانند + از آنطرف سعدی صاحب خوبی میدانست که قبل از او و در زمانه او هنر را با کیمیاگر در حسرت حصول کیمیا مرده بودند چنانچه در زمانه و در پیش چشم ما هم هنر را با ابله هستند که در خراب گنج یافته و می یابند و لیکن از ابلهی همان گنج را در امید حصول کیمیا بر باد میکنند و حسرت وصل آن شاید ناپدید را را بگور میبرند +

ولیکن اگر سعدی صاحب در این زمانه میبود و یک سفری در یورپ و امریکا می نمود و تحقیق این امر بحال خوبی بر او معلوم می شد که در آنجا با بیشک متعذر اشخاص چه که ابله باشند و چه که با دانش هم بدلف خدا و یاری بخت و هم بخت واقعی زمینی را می کنند و کرو را دولت از آن حاصل می آرند - یا از آهن - یا از زغال - یا از لفظ - یا از مس - یا از قلع - یا از سیم و زر - یا از صداهم فلزات و معدنیات دیگر + و از آنطرف بعضی از خردمندان هم هستند که بطور حقیقت کیمیا را حاصل میکنند - یک شخص گرامو فون ساخته بود که هندی آرد و کوکورا میزد - دیگری موتور کار ساخته می آرد و کوکورا میزد و از این زغال معدنی چیزهایی که مردم یورپ حاصل کرده اند بیج کم از آن نیستند - در تعریف شیمی که "مارکول" میگویند یعنی تازی که از زغال حاصل میشود در اخباری مضمون طویل نوشته بودند شش بر فواید بسیاری که عقل حیران میشود و در خانه آن مضمون لب آن را چنین نوشته بود -

"It is a palette of gorgeous colours, a medicine chest of potent drugs, a whole arsenal of terrible explosives, a vial of delicious flavours and a garden of perfumes - the most protean variegated substance in the world."

این شیمی را در عربی قطران و در فارسی قیروان آرد و هندی گو یا و امریکائی میگویند و تحقیق معلوم نیست چنانچه باید

علاقه این خمره این است که هر رنگی از رنگها - هر قسم از دواها - هر قسم از اشیا را شکافند
محرق و مملک مانند باروت - هر گونه عطریات و خوشبویی که از آن حاصل میشود و بالجملة
مجموعی است مرکب از هر شیئی در دنیا - اگر این اکسیر نیت پس چیست +

پس بر حال بموجب احوال خدا و رسول و تمام انبیاء و اولیاء و بزرگان هر وقت و
هر ملت حتی احوال خود سعدی و بموجب عقل سلیم چنانچه تمام خردمندان مادرین روز بخیر
می بینند و اغلب هم پسند میکنند (اگر بطور حقیقت اغراض نفسانی خود را برکنار گذارند) در ممالک
متنزه با اصول و با قوانین نیک کیمیاگری واقع کیمیا را حاصل کرده و میکنند باینسان و ابله هم گنج
را می یابد بآن سان - نه هیچ کیمیاگری بغضه سمیر و نه هیچ ابلهی بحقیقت در خواب گنج می یابد +
ولی این حال کلی در ممالک ایشیا و هندوستان در تمام ممالک اسلام برخلاف این بوده و است
هر ابلهی همیشه در خواب گنج یافته و هر کیمیاگری (یعنی هنرمند) از حسرت نان سیر مروه است
در هر صنفی از اصناف خلق علماء - فضلدار - دانشمندان - مولیان - قاضیان - قضایا - سید
شیخ - پنهان - حاجی - کر بلائی - پیر و مرشد - چاکران حکومتی - صاحبان عهده و منصب -
و کان و ملک هر کرا ما ملاحظه کنیم به علم و هنر و دانش و کمال و راستی و صداقت و نمک و علمانی
و معقولیت و بدون شید و دروغ و شعبده بازی و مکر و فریب صاحب دولت و مکنات و ثروت
و جاه و خطری نمی شود + و برخلاف آن کسانی که باین صفات حمیده متصف نیستند همه اگر سینه
و بی برگ و نوا و بی قدر استند + و در میان هر هزار از مسلمان هر ملک ۹۹۹ از سلسله اول
استند و صرف ۱ اکس از سلسله ثانی + شرح حال یک هجیره یعنی مختار بیان کردند که از
صد و هزار صاحبان دانش و هنر بمراتب بهتر است + این مخلوق خوش قسمت هر روز چهار آتم
ترباک (افیون) میخورد و دوا نه گوارا گو - بر خوان او فانی و اقامت میدهد و میوه نباتات و میوه
در هر روز صبح از مکان خود بیرون رفته یک درخت کمر و شش را که در دوزخ می افتد را میخورد
و با خود می آورد و کسانی که در این ملک نشینند از دست ایشان آوار و ممد و

انسانی جنس او را پرورش میکنند و این خود یک جان است و نباید که هفت هشت زن و بچه را پرورش
کند و اطفال خود را بمدرسه فرستد برای تربیت و تعلیم +

مگر نتایج این حال پرمال چیست؟ - همین است که آن اقوام در آن حالت ترقی اند
که ما بخوبی می بینیم و این اقوام درین حالت مذلت و تنزل اند که ما بخوبی میدانیم + و در میان آن
اقوام آنهمه صاحبان علم و دانش و هنر هستند و در میان این اقوام اینهمه جاهل و نادان بی هنر +
صاحبان دانش آن اقوام همیشه در راحت اند و صاحبان دانش این اقوام همیشه در سختی
حالت و در تکلیف و مذلت اند + اگر من حالت خود را شرح دهم شاید کسی بگوید که این بیانات
را کرده است برای اظهار غرض خود - و لیکن این مثالی است برای حال کشور ما مخلوق دیگر -
و اگر برای اظهار غرض خود نیز باشد هیچ قباحی ندارد + من میگویم اگر در این مدت دراز کسی
از حال من آگاهی حاصل کرده بود و چنانچه باید و شاید فراغ خاطر من دست داده بود تا این زمان
من چه شده بودم و چه کارهای مفید برای لکها مخلوق خدا کرده بودم و حال آنکه نه خود از بهمان
پیراهن حاصل کردم و نه دیگران از من فائده برگرفتند و اینهمه نقصان خلق الله شد + همین است حال
هزارها و لکهای دیگر که نه خود ترقی میکنند و نه از وجود آنها کسی را فائده است و گویا وجود کالعدم
استند + حالا اگر کسی بگوید اینهمه از نخست بخت این اشخاص است من میگویم نه چنین است بلکه
این از نخست کوب اسلام است که مسلمانان باید باین تکبیت و مذلت و عبادت باشند + از آنطرف
هنگامیکه اقوام دیگر در تحت این شعور واقع استند

گر بغریبی رود از شهر خویش سستی و محنت نبرد و پینه دوز

نصاری در تمام ممالک اسلامیان بکارهای خطر مشغول اند - برخلاف مسلمانان که در تحت این شعور
واقع اند

و در بخرابی قدر از ملک خویش گرسنه خفت ملک نیمروز

یک مسلمان را کسی نشنیده است که در ممالک نصاری بکار اشتغال داشته باشد و اگر باشد کار

پستی و عمل بی حقیقتی خواهد بود + برای مثال می‌نویسم که اکنون در این ریاست حیدرآباد سه چهارم رسته
 عظیم ریاست در قبضه یورپین است و همچنین در ایران و ترکی و مصر و افغانستان و زنگبار و مراکش
 و جامای و دیگر هم (مثل چین و غیره) اگر چنین رشتتهای عظیم در قبضه آنها باشد بخوبی کافی است که
 نور و استیلا داشته باشند و هر چه خواهند بکنند و بحقیقت مسلمانان بهر حال بیچاره و محتاج آنها
 می‌باشیم و مجبوری و نیز به حاکم دینی یا قاضی و عدم آگاهی از ملکیاتی باید آنها را در کارهای خطیر نگذاریم
 و آنها را از تمام حالات مملکت خود آگاه سازیم + ثان البته جای شکر است که در این وقت یک
 مسلمان در کونسل وزیر هستند شسته است که باعث افتخار و مایه مباهات تمام مسلمان جهان است
 دلی او هم مانند تصویر بر دیوار است + ولیکن اگر نور و استیلا ی این بزرگوار را در کونسل وزیر
 در مقابل نور و استیلا ی یک انگریز - یک جرمن - یک روسی - یک امریکائی - یک وندیزی
 یک فرنیسی گذاریم که در ترکی یا ایران یا مصر و جای دیگر است آن وقت معلوم خواهد شد که
 "میان ما و من تا ما و گردون تفاوت از زمین تا آسمان است" - علاوه بر این این شخص
 اول و بار اول و یک شخص واحد است و حال آنکه سالهای دراز است که در مملکت مسلمانان
 صد و هزار تا بوده و امروز هم هستند + باری باز باید بگوئیم "اقبال نصیب قیمت - هیچ کاری
 بدست نده نیست - هر چه هست بدست قضا و قدر و نصیب است" +

خاتمه کلام و خاتمه کتاب

خودمندان و صاحبان دانش با باید بر این خاتمه کلام بحال وقت لما خطه فرایند زیرا که
 تا اینجا آنچه نوشته شد تا ما بمنزله تمهید بود و این خاتمه بحقیقت اصل مطلب و غرض واقعی این کتاب
 است + این کتاب صرف برای دو مطلب بسیار غنیمت است اول تمهید و ثانی ترغیب
 اهل اسلام + و از میان این دو یک نتیجه بی نهایت واجب و لازم و آهم در نظر است یعنی که مسلمانان
 جهان خود را از چنگ نور و استیلا ی نصاری تا بی بخشند و بیش از این مغلوب و مغلوب و

سختاج با آنها نباشند +

مشهور است که ناپلیون اول گفته بوده است که لفظ "ناممکن" را باید از کتب لغت خارج یعنی از زبان معدوم ساخت - ولیکن ناپلیون در این رای برخلاف بود زیرا یقین است که گرفتاری خود را ناممکن نمیدانست و حال آنکه آخر گرفتار آمد + پس در دنیا بسیار امور ناممکن میباشند - از آنجمله بنزدی بندۀ ضعیف این هر دو امر "همدروی و ترقی" مسلمانان بجای ناممکن است و همیشه رای بنده همین بوده است +

اما همدروی یعنی اتفاق مسلمانان - از تجربه سالهای واز - از تاسیخ یک هزاره صد سال اسلام - از آنچه هر روز از نظر ما میگذرد و باستماع ماوری آید - از کتب روز نوشته میشود - از اقوال و افعال هر دو عالم و جمالی معلوم میشود که همدروی و بسیار از برخی اتفاق مسلمانان ناممکن است + (چونکه اتفاق هم از همدروی میشود و لهذا در اینجا بجای اتفاق همدروی نوشتم) + اگر چه مسلمانان دو منصبه عظیم استند و همیشه ذکر فضائل این دو گروه در میان و بر سر زبان همه کس خلق بوده است تا بامروزه - ولیکن از همان اوایل امت و دولت بوده اند و درینوقت عدت گروه آنها بسیار بیش از پیش شده و تماماً با یکدیگر دشمن و خونخوارند + یک صاحب دم از و با بیان میکند و کتابی در رد آنها مینویسد - یک صاحب دم از قادیان میکند و کتابی در رد آن گروه مینویسد - یک صاحب دم از خیر بیان میکند و کتابی در رد آنها مینویسد - یک صاحب دم از هندو بیان میکند و کتابی در رد آنها مینویسد - یک صاحب دم از بابیان میکند و کتابی در رد آنها مینویسد - و همه یکدیگر را کافر و ملحد و زندق و لادین میداند و میخوانند و هزار تهمت بیکدیگر می بندند + علاوه بر اینها یک ازین فرق مختلفه هزاران امور جدید و بدعتیه را از خود تراشیده و در طریق و عقاید خود داخل نموده اند و جزر امور دینی و مذمتیه خود میداند که بجای اصلاح آنها غیر ممکن است + باز علاوه بر این اختلافات مردم چین اگر چه چهل پنجاه کُرور اند در یک ملک و یک سرزمین اند و شاید که در عقاید و مینیه هم مختلف نباشند

برخلاف مسلمانان که شش تن اند از عرب - عجم - ترک - مصری - زنگباری - هندی - پور با شنده
راکش (افغان - چینی - ختائی - مغول و غیره و غیره + پس اگر دیک ملک هندی یک ملک
مولوی و حکیم و عالم و فاضل و کامل و بی آس و آیم آس جمع شوند و بخوانند که این امور یعنی برتر
و رسوم و عقاید یحیی را اصلاح نمایند و پس از اصلاح مسلمانان را بایکدیگر بحد و یکدل و متحد
و متفق سازند بیشک ممکن خواهد بود + بلکه بنده جز آن نموده میگویم خود تا تمام مسلمانان و تمام انبیین
هم اگر باز در میان این امت جاهل خود در آید از اصلاح حالات آنها عاجز خواهد بود و از عهد
اتفاق و اخوت آنها برخیزد که زیرا که بیشک جاهل نمک و مدینه بعد از جهل ملک و مدراس و بهی
یا حیدر آباد نبوده + سبب آن است که اهل اسلام در هر ملک و سرزمین غالباً جاهل اند و محدودی
هم که عالم و راهنمای جهل اند و گر گاهی خود اهل عرض و دنیا دار اند و اندک فائده نقد خود را ترجیح
میدانند بر خیر منی فائده و بهیودی که روزه از همدینان خود +

اما ترقی مسلمانان - از ترقی مسلمانان هم ابداً امید نیست یعنی آن ترقی که واقعا ترقی
باشد مانند ترقی جاپان + مثلاً در این وقت اهل ملک ما بزم خود از خواب غفلت بیدار شده اند
و میخواهند که ملک خود را ترقی دهند بآن سان که جاپان ترقی کرده است + بنده بطور اتفاق
عکس مجلس شورای ملی ایران را دیدم که عکس تمام اجزای آن مجلس نبود مگر رئیس آن در وسط
آن جماعت نشسته بود + اکثر آن اجزا املا و سید و تاجر و کسبه بودند + بزرگواری بعضی را نشان
داد که بی نهایت کامل و از جهان و امور مملکت را بی با خبر و آگاه استند - از آنجمله رئیس مجلس را
بیان فرمود که سالهای دراز در یورپ تحصیل علم نموده است و بر سیاست است + ما سوال میکنیم که
آیا در این روز که در هر یک از ممالک یورپ و امریکا صد هزار بر سیاست لایب است سوای لکها دیگر
اشخاصی که در مختلف رشتههای علوم متعلقه مکرانی - دیپلماتیک - دریانوردی - صحرانوردی - لشکری
مهندسی - معدن - تجارت - فلاحات - طبابت - جراحی - دستکاری - سائنس و غیره و غیره
کافی است که در یکی یک شخص سیاست لایب باشد + ابراهیم ماحضات دیگر را نمی گفتند و نمیتوانند

معلوم میشود که در این وقت بحرکت هم در آمده اند - دینی در میان مسلمانان و دهر هر ملکی از حاکم اسلام بسیار مشکل است چرا که اقوام و فرقه های مختلف اند و غالباً جاهل اند بحدی که بحقیقت بیک ادنی چیزی یا امری صد ما خون ناطق ریخته میشود و خصوصاً در تنگ بند + یک شاه پیش نگذشته است که در بهی بدن هیچ سبب هستی یا یک سبب بی حقیقتی بخشش خون ناطق شد و پهل سجا کس زخمی شدند و معلوم نیست که اگر بند و بست معقول نشده بود چند خون ناطق ریخته می شد و بدون آنکه کسی را غمی باشد + غالب امور مذہبیه و غیر مذہبیه این امت مروجی یا تمام امور دنیویہ آنها شامل و مفرج و در هم و بر هم گشته بلکه باید گفت بحقیقت صد ما هزار امر معنی و بدعت را با امور دینیہ مفرج نموده اند و علما و بزرگان آنها نیز اکثر ابل غرض اند + ولیکن هر مرد و هر زن و هر طفل خود سالی که اندک مفری در سر داشته باشد میداند که حالت تمام مسلمان رنج سکون در این وقت چگونه است و از چاره و علاج هم عاج است + مع ذلک بهر حال باید یکبار یک سعی و امتحانی در علاج این حال نمود و اگر رایگان شود و فائده نبخشند اندیشه انرا بکلی از سر برون کرو + بنده را بی از خود ظاهری میکنم خواه کسی آنرا پیروی کند و خواه نکند +

اما امور دینیہ - (۱) در میان هر گروه و هر فرقه باید جمعی از بزرگان و علماء و فضلاء یک کایتی شده بنشینند و امور دینیہ و مذہبیه خود را هر چه بداند و معتقد باشند از امور دنیویہ علاحد نمایند + مگر ضرورتی ندارد که سنی جمعی را رای دیگر باشد و سنی مدراس را رای دیگر یا شیعه جمعی را رای مخالف رای شیعه جای دیگر باشد و همچنین فرقه های دیگر (۲) آنچه را که داخل امور دینیہ و مذہبیه میباشد هیچ فرقه دیگری را حق نباشد که در آن مدخلت و گفتگو کند + مگر خود بزرگان آن گروه آن امور را حکم و اصلاح نمایند بطوری که مطابق شرع اسلام باشد + (۳) در امور مذہبیه هر فرقه اگر شخصی از فرقه دیگری بحث و حقوقی کند یا بزرگان آن فرقه یا اعمال آن فرقه را در مذمت گوید یا دشنام دهد یا در کتابی و دشنام و طعن و مانی

بنویسد آن کس مورد سزا و عقوبت خواهد بود و سزای او با حاکم قضایا مجسٹریٹ خواهد بود +
 (۳۴) کسانی که از یک فرقاند در بازار و عطاء عام و در مساجد و بر منابر یا در مجالس خود که بمقتضی
 از فرقہ دیگری آنجا حاضر باشند فعلی را بجا نیارند و سختی را بر زبان جاری نزنند که آن فرقہ
 دیگر را لگنمخه و رنجیده شوند و موجب فساد گردد + (۳۵) همچنین اگر در خانه شخصی از یک گروه
 نوکران و چاکران از گروه دیگری باشند نیز فعلی را بجا نیارند و سختی را نگویند که موجب بخش
 خاطر آنها شود + (۳۶) چنانچه بالا ذکر شد هر شخص که محرم شود چنان کس را گواه نموده همان
 کس را نیز بر حاکم یا مجسٹریٹ بزند که او عقوبت نماید بهر نحوی که مناسب داند + (۳۷) بعضی
 از امور هستند که بواسطه بر فرق در آنها شریک اند مثل کیفیات و اوقات ایام محرم بعضی
 از این امور را بزرگان و علماء یک گروه تجزیه عزا داری میدانند (در صورتی که عملی نباشد
 خلاف مذهب و عقیده دیگری و باعث بخش) - بعضی دیگر هستند در نزد بزرگان هر فرقہ بدو
 مذموم است پس بزرگان هر گروهی گروه خود را ممنوع دارند از آن اعمال و افعال و اشتراک
 و اشتغال در آنها - بلکه هر دو فوق بدست یاری یکدیگر آن امور را موقوف و معدوم سازند پس
 بهر حال بزرگان هر گروهی امور مذموم را گروه خود را اصلاح نمایند + مثلاً شخصی نیاز محبوب
 شجاعتی را بجامی آورد اگر بزرگان آن گروه چنین میدانند که این کار بدعت است خود موقوف
 سازند - یا اگر چنین میدانند که مسلح گزافی در آن بر باد میشود و کسانی بخورند که سختی نیست پس
 بطور دیگری آنرا اصلاح نمایند که آن نیاز بشود و بی زرگزاف بر باد نرود +

اما امور و نیوایه - ابتدا باید دانست که هر کایستی خاصی که نسبت دارد بفرقہ
 خاصی در تمام امور و نیوایه باید با دیگران شریک باشند یعنی که هر ساله در ایام خاصی همه یکجا
 شوند و رای زنند بر اصلاح تمام امور و نیوایه عائم اهل اسلام - مثلاً شرابخواری - زنا کاری -
 قمار بازی - سود خواری - رشوت خواری - تهذیب اخلاق - شائستگی - صحبت - تعلیم و تربیت -
 دستگیری - سزای پدیده - تجارت - فلاح و بهر آن کیفیت و حواج و امور دیگر که لازم و لازم

زیرت و زندگی میباشد + بالفعل در میان مسلمانان هندیک یاد و اجتماع میباشد بنام
"مسلم لیگ" و "ایجوکیشنل کانفرنس" یکی از اجتماعات کافی است خواه بهمین نام
باشد و خواه بنام دیگری زیرا که غرض اصلاح حال هندیان است + اگر تمام اجزاء یعنی برلن
یک کایتی در آن کانفرنس سایانه جمع نشوند اقل از هر کایتی یکی دو کس باید در آن شامل
باشند + مگر بنده در این مطلب سخن را طول نمیدهم زیرا که خردمندان همه بخوبی میدانند که
عرض از اصلاح امور دینی و دنیوی و معاشرت و تهذیب اخلاق و غیره چه چیز و چگونه است و
چگونه باید بشود - مثلاً همه کس میدانند که عموم اهل یک ملت عظیم مردوزن و پسر و دختر باید علم
حاصل کنند و تربیت شوند بحال خوبی + در این وقت آنچه بنده از صبح تا شام صرف در یک
مقام بگشیم بیستم گمان میکنم که در سراسر ملک هند حال بر همین منوال است + مثلاً شد اجواری -
سیندهی خواری - فیون - مک - کشیدن سگار - یا بیڑی - و اعمال دیگر چنان شایع شده
و رواج بهم رسانیده که از طفل سه ساله تا مرد هفتاد و هشتاد ساله باینها شده اند - تمام
مکتب ها و مدرسه ها و اسکولها خراب و تباه است و اطفال هر صنفی از اصناف خلق در یک سر
میروند و ابد تمیزی در میان آنها و رفتار و کردار آنها نیست + این هم یکی از جمله عادات و کارهای
بیمعنی اکثری از خلق الله است که مثلاً قصاب و حجام هم در طفولیت اطفال خود را بکشت میفرستند
نه باراده آنکه صاحب علم و ادب شوند بلکه برای آنکه عاقبت قصاب و حجام بر آیند مگر صحبت آنها
دیگر اطفال را نیز خراب میکند - بسیاری از دختران خردسال پان میخورند + بعضی پسران
ناقص عقل چون دختران خردسال را دغا میکنند میگویند "بزودی عروس شوی انشاء الله"
هر گونه حکایت و بیانی در حضور دختران و پسران خردسال میشود + لاج و زنگ بکثرت است
و موعظه و نصیحت مسجد و نماز و بیان دین و قیامت بی نهایت قلیل و نادر + زمان این ملک
غالباً بی علم و بکلی جا بی و بد رفتار و بد کردار و بیجا و فحاش اند و بسبحان و اعمال قبیح استعمال
دارند + آداب و حیای بکلی در این ملک معدوم است و خلق چنین میدانند که آزادی واقعی و معنی

و فحواى آزادى همين است + طفلى دوسه ساله صد بار ششام غليظ بر زبان دارو و همچنين بسيارى
از زنان - نه مردان را آن تيز رو حيا است كه زبان خود را در حضور زنان از كلمات نامعقول فرو بندد
و نه زنان را است كه در حضور مردان سخنان غليظ بگويند + بعضى از اطفال يا جوانان را طرز رفتار
و گفتار و كردار و خطاب و تكلم با بعضى از مردمان عايشان يا سالخورده يا عالم و فاضل چنان بي ادبانه
و سخره آميز است كه هر خردمندی را شرم آيد + گدا و گلاش و جادوگر و عامل و طبیب نادان و شياد
و كيميا گر و اشغال اينها در ايننگ ميشمارند + كورما زور و عروسى و عزا و ميزباني و بسم الله خواني
و مراسم و نياز هاي پيچ و بچيني و ديگر ربا و ميشود كه از آنها ممكن است هم قوم تربيت شود - هم سجد
و درس و شفا خانه و مسافر خانه و یتيم خانه هاي متعدد ساخته شود - هم تجارت شود + و كان و لك
هزارها از اينگونه اعمال پياشند كه اصلاح لازم دارند و اصلاح همه واجب است + و اين
اصلاح عام خاصه ملك بنديست بلكه تمام ممالك اسلاميان با اين اصلاح محتاج اند و اين اصلاح
در همه جا است ضرورت را دارد +

اصلصيل غرض بنده از نوشتن اين كتاب (۱) همدردى و اخوت واقعى اسلامى است
در ميان تمام اقوام و فرق اهل اسلام - (۲) در بعضى از اين امور مذكوره فوق و نيز در همدردى و
اخوت و امثال اينها بايد در ميان دولتهاى اسلاميه و همچنين در ميان مختلف فرق اهل اسلام همدردى
و شرايط هم باشد بلكه بسوگند موكده و استوار گردد كه اگر بعضى واقعات رخ دهد كه نقصان بر تمام اهل
اسلام برسد و بيم آن باشد كه اسلام را خطري وارو آيد همه براى جان و دامن حاضر و آماده باشند -
(۳) البته در اين زمان و مقتضيات حالت زمانه در هر امرى از امور زينت و زنگى پوليترك
شامل و مخلوط و مزيج است و اقوامى كه تا اين زمان اين لفظ و فحواى آزاد استند با خاك
يکسان شدند مگر اين لفظ بحقيقت در قرآن مسلمانان هم موجود است و مرادف همدردى و اخوت
بلكه عين همدردى و اخوت است + پس نيز و راى بنده همدردى واقعى بدون پوليترك نميشود
و اگر ساير اهل اسلام مخالف باشند كه قدم در ديره پوليترك گذار بنده اقلا اهل ملك خود را تا كيد

"بارعیت صلح کن و جنگ ختم این نشین زانکه شاهنشاه عادل رارعیت کش است"
 بیشک انگریزان خود این پالیسی را میبایستند - من میگویم که قانون "سیدیشین" ابداً و کارایت
 بلکه باید رعیت خوش باشند و خوشی رعیت باید قلبی باشند نه فاهری و بزبان و از خون قانون
 سیدیشین + حق این است که انگریزان یک پالیسی عجیب و غریبی دارند که غیورانه عایای بندی
 خود را از خود خوش دارند + مثلاً باید ملاحظه نمود و بسبب این امر را دریافت کرد که چگونه ممکن است
 که "یک سر بام سر باشد و یک سر بام گرام" یا بگوئیم "یک بام در هوا" باشد + در تحت یک
 پادشاه و یک حکومت و یک پارلمنت و در شمول یک مملکت در بند یک رفتار است و در تنهایی
 یک رفتار دیگر + اگر این قانون را برای مردم چین - مردم جاپان - مردم ترکی - مردم ایران غیر
 جاری کرده بودند عذراً آنها پسندیده بود - مگر برای مردم هند که رعیت خودشان اند بی نهایت مقام
 افتوس است + در مالک بیگانگان بندوبست میکنند برای آسایش و در حمایت رعایای بندی
 خود و لیکن در ترنسوال همه خاموش اند + حکومت هند غیورانه کاری بکند - گورنمنت انگلند و
 پارلمنت انگلند هم عاجز و خاموش اند و این باب - این چه بازی و چه شعبده و چه راز سرشیده
 و چه پنهانی لایحل و گره سختی است که بانگشت و دندان هیچ حکیمی گشوده نمی شود + من نمی گویم
 که خدا نخواسته انگریزان فرشته خود ملک سیرت و مروت گستر و رعیت پرور نیستند و لیکن
 انگریزان آن استند که نامه نگار تیم آف ایندیا می نویسند

"The fact is that the House cares nothing what-
 ever for the views of men who "take up India"
 in the same way that they might "take up" the
 preservation of wild birds, or any other casual subject

یعنی حقیقت این است که پروس آف کامنز (پارلمنت) ابداً اعتنای ندارد به آرای کسانی
 که بحث میکنند در مطالب متوجه هندوستان و اعتنای آن مانند این است که اعتنا نماید

در مطلبی که نسبت داشته باشد بطور صحرا یا ازین قبیل مطالب دیگر + و میگوید هنگامیکه وزیر
 هند صورت بخت (جمع و حسیج) هند را بجلوس یعنی هوس آف کامش در آورد بکلی مجلس خانی
 بود و چون واکتر رور فور و شروع بخلق خود نمود یکی بعد دیگری اجزاء مجلس بیرون شدند
 چنانچه در خانه نطق واکتر مذکور فقط سه کس در مجلس بودند + ملاحظه باید کرد که قوم انگلیز
 را تا بچه اندازه بی اعتنائی است و امور هند که باعث افتخار آنهاست بر دیگر اقوام یورپ
 که سنی برابر انگلند است - سی کور مردم شماری آن است - دوهصد کور تجارت آن است و قریب
 یکصد و سی کور مالیات آن است + درین صورت مردم هند باید دست عجز بر گاه قاضی الحاجا
 برآورده بگویند

”پیش که بر آورم ز دوست فریاد هم پیش تو از دست تو می آرم داد“
 پس ای عزیز من چگونه میتوان چشم لایلتی داشت از چنین رعیتی که در هر حال در رنج
 است - من با و از بلندونی بمقولهت میگویم که تاریعت قلباً خوش نباشد چشم لایلتی حقیقی از آن
 نباید داشت خواه در ترکی و ایران باشد خواه در هندوستان و انگلستان + در هر کاری مایل
 باید کرد - مثلی مشهور است در ایران که میگویند ”یک سوزن بخود زن و یک جوال دوز بدگیری“
 یعنی که ”زیر پایت گر بدانی حال مور + همچو حال تست زیر پای پیل“ + مردم ایران صد سال
 سال در زیر شکم حکومت جابر بودند و بی هم خوش بودند و هم مجبور و خائف + ولیکن چون
 آزادی یافتند زبان بشکایت دراز کردند و شور و شغب آغاز نهادند - از آنطرف انگلیزان
 هم حمایت از آنها کردند و حکومت ایران هم بهر حال زبردست نبود که مردم را خاموش کند + بعین
 همین حال است در ملک هند - البته فرقی دارد که مردم هند ابدان زور و حرب ندارند و حکومت زبردست
 و زور آور است و مردم را از قانون سدش خائف دارد + پس حکومت هند کمال خاطر جمعی را
 نداشته باشد که خلق هند از همیم قلب خوش و راضی و لائل اند + ولیکن اگر (۱) بطور حقیقت خاطر
 جمع است از لائمتی عموم خلق هند ضرور است که با آنها بطور مساوات رفتار کند باریعت انگلیش خود

و اگر (۲) بطور حقیقت خاطر جمع نیست از لایقیتی عمومی خلق هند ضرورت است که مهربانی و مساوات
آنها با رعیت انگلیش خود آنها را لاکل سازد و اگر نه برزور و برزوستی هیچکس و هیچ قوم لاکل
واقعی نخواهد شد +

اما حکایت لیاقت حسین - قبله بنده چون آفتاب روشن است که "پوز قومی یکی
بیداشی کرو نه که رانترت ماندن به را" بیشک نامعقول نزد هر کسی نامعقول است و نامعقولی
نزد هر کسی ناپسندیده - و بیشک نامعقول را باید برندان و بندداشت + هیچ شخص معقولی نمیگوید
و رای نمیدهد که باید سلاح برتن آراست و در مقابل حکومت بجنگ خاست بلکه میگویند "رز بکتقونی
بت ایمنیکلی" بمعنویت و بی باستبداد هر خلافتی را باید مخالفت نمود + هنگامیکه یک شخص
نامعقول فعلی را بجات بجای آورد البته در نزد هیچکس پسندیده نیست - و لیکن هنگامیکه هفت کرد
خلق بمعنویت و براهبانی هزار هارومان عالی شان معقول و کارای قدم می نهند و کمر استوار
می بندند قول آنها در نزد هر عاقلی مسعوس و فعل آنها در نزد هر قومی بی نهایت ممدوح است +
اگر همدردی همدینان و اهل وطن در نزد قومی ممدوح است چرا باید که همدردی اقوام دیگر از همدینان
و اهل وطن آنها نزد آن قوم ناممدوح باشد - اگر همدردی انگریزان از قوم و همدینان خود ممدوح
است چرا باید همدردی مردم هند و یا مسلمانان از همدینان یا هموطنان خود در نظر آنها مذموم
باشد + خدای اسلام در یک جای کتاب اسلام اینجی هدایت نامه خود فرموده است که اگر کسی
یک نفس را بی سببی بکش چنان است که همه اولاد او دم را گشته باشد زیرا که "بنی آدم اعضاء
یکدیگرند" در جای دیگر میفرماید بکشید کسی را که در سد کشتن شما هستند + یاد می اسلام خود
فرمود که "عزیز و گرامی و اریذ و بیجان را اگر چه کافر باشد" و همه کس میدانند که از خود چگونه بایهمانان
کافر خود رفتار میفرمود - ولی چون قدم در میدان میگذاشت و مبارز روزگار کنه بر می آورد +
در عالم انسانیت و اخوت ما باید همدردی بجهانیان و تملیح کنی باشیم و بی در خصومت و عداوت و ظلم و

چنانچه جوئی دقیقه فرو گذار نکنیم + اتفاق و همدردی و اتحاد و اخوت مسلمانان در میان خود
 ابد آنفاق با لایقی با حکومت های آنها یا بدوستی و اتحاد با بیگانگان ندارد و تا هنگامیکه
 دیگران با ما مهربان استند ما با آنها مهربانیم و چون با ما خلافی و ریزند ما نیز باید با آنها خلاف
 ورزیم و چنان ندانند که ما گوشتندان سلیم هستیم + من با و از من بیگانه میگویم که هنگامیکه انگریزان با
 روسیان معاهده کردند و تقسیم ایران با ایستی که ایرانیان و ترکمان نیز در میان خود معاهده
 بکنند مناسب حال خود و لیکن کمال افسوس و شرمساری است که در چنین زمانی باید در میان
 این دو دولت اسلام خصومت و جنگ و جدال باشد + بالجملة همدردی و اخوت و اتفاق و
 اتحاد و موافقت بین المسلمین در هر حال از جمله واجبات اول است و بدون آنکه نقصانی نمایی
 برساند و بدون آنکه در لایقی مسلمانان هند نسبت به حکومت انگلیش ضرری داشته باشد
 بلکه این کار بسبب صلاح کل و صلاحیت عموم خلق جهان خواهد بود + مگر بهیچ حال و بهیچ وجه
 این شعر را فراموش نباید کرد "چو عضوی بدو آید و روزگار و اگر عضو ما را غارت قرار"
 و آخر همه این آیه و فرمان عظیم ایشان تهدید آید خالق قهار جبار و مالک کن خکان
 قل ان كان اباؤکم و ابناؤکم و اخوانکم و ازولهکم و عشیرتکم و اموالکم قتلتموها
 و تجارة تخشون کسادها و مساکن ترضونها احب الیکم من الله و رسوله و جهاد
 فی سبيله فترت بها حق یاق الله بامره و الله لا ینصی القوم الفاسقین -
 نباید گاهی مسلمان جهان فراموش کنند +

اما صورت همدردی اهل اسلام

چنانچه سابقاً عرض شد همدردی و اخوت اهل اسلام از جمله غیر ممکنات است یا که
 اقلاً بگوئیم از غیر ممکنات معلوم میشود + در میان اهل چین که چهل یا پنجاه کشور استند
 همدردی و اخوت غیر ممکن نیست چرا که همه اهل یک مملکت و اکثر یک مذہب دارند و چنین

"ایران نے حکم مال کی دستی کیلئے فرانس سے ایک مالیہ افسر طلب کیا تھا جاسے
 ایک فرانسیسی ماہر حساب طهران کو بھیجا گیا ہے۔ یہ وہاں ششیر مال مقرر ہوگا۔" + این ابتدا
 کار است و آئندہ ہر روز ما خواہم شنید کہ شخصی را از یورپ طلب کرده اند برای کاری بچنانکہ
 در حیدرآباد تہہ ہمدای عالی شان در دست مردم یورپ است۔ و چنانکہ در تمام ممالک
 مسلمانان ہین حال است + پس از ایک شخص کہ چندی در یکی از ممالک یورپ بودہ یا ایک
 یا دو زبان را خوب میدانید یا بریسترات لاسٹ و امثال فلک چہ میشود برای ترقی یک ملک
 عظیمی + درین وقت بایستی کہ اقلًا پنچہ ار مرد کامل و ہر فنی از فنون متعلقہ مملکتی در ایران
 موجود باشند کہ ابدال محتاج بدیگران نباشند و اگر پنج سال و وہ سال دیگر موجود شوند بعد از
 خرابی بصرہ خواہد بود + غرض این است کہ ما باید از ترقی واقعی مسلمانان بجان بکلی چشم پوشیم +
 در این مقام این حکایت ہم عالی از فائدہ نخواہد بود۔ در روز ۶ رجب الثانی ۱۲۶۶ در شہر
 حیدرآباد یکی از ایرانیان بابتہ دو چار شدہ بروکان دیگری و در ضمن گفتگو در میان او و بندہ این
 شرط شد کہ اکنون سال ۱۳۲۶ ہجری است در سال ۱۳۳۰ ہجری من خواہم دید کہ ایران آہنہا بہتر
 بہتر از انگلستان ما خواہد شد + اگر چہ بندہ لہجہ خود چندان امیدوار نیستم ولیکن البتہ بسیاری
 خواہند دید ایغای این شرط را + سوال کردم درینوقت اہم امور کہ ام است کہ از آن آغاز شود۔
 فرمودہ جریان عدل و انیس اساس مہدلت + گفتیم چچہ صورت فرمودہ شما ترقی نہا شدہ باشید
 کہ در انقضای ایران مانند دار انقضای لندن باشد۔ گفتیم پس باید باریچہ افعال باشد + بزرگوار
 دیگری فرمودہ کہ بالفعل ادارہ عدلیہ جاری شدہ است در طهران و کمان برای انتظام و ترتیب آن
 دیگر بلا دم رفتہ اند + خلاصہ کلام این است کہ بندہ کلام را طویل ننیدم از برای کسیانیکہ فہم
 دارند۔ چہن قدر بہت کہ دیگران تمام مرا امر بصرہ ایوب و حرکت موربہ و ملک سیامید بندہ
 من خواہم بچنانکہ دیگران را کہ زمانہ متقی صبر است و نہ ضرورت بصرہ دارد + بجا یان و درین
 پنجاہ سال بنظر کمال رسیدنی در ایران آن گماں کہ از پنچہ سال خواہد شد۔ اینگونہ مطلب

فهم هر کسی نیست و بسیار کم کسی میفهمد که غرض من چیست. زبان درویشان هر جا نداری هست منی
منفرد و رکنه هر جا نداری نیست +

مگر باید بگفت که غرض ما خطه کنیم و با تحقق خواص نمایم که سبب این حال در میان اهل اسلام
یعنی تمام مسلمانان عالم چیست که یک ملک کوچک هم از آنها تا این روز ترقی نیافته است +
چهار پنج حکمت عظیم و چندین ریاستهای کوچک کوچک عالم در قبضه سی و کرور مسلمان است و
لیکن یک ریاست هم برابر با پان نیست که صرف چهل میلیون خلقت دارد + هفت کرور مسلمان
در ملک هند میباشند که بحساب میلیون ۷۰۰ و بحساب لک ۷۰۰۰ میباشند و غالباً بهادر و جنگی
و قوی میباشند و در مقابل اینها انگل که ۲۰ میلیون جنگی باشند همه بزرگ و ترسند و جان نهمین
قریب یک لک هم فارسی هستند و آنها نیز بسیار کم و ترسند و جان اند + برادران مسلمان ما
بی نهایت عار دارند و بخنده و ناخوش میشوند اگر کسی آنها را با جنگی ما و فارسی ما مقابل کند و
خصوصاً با جنگی ما زیرا که آنها را آموزش میدهند و خود را شیر زبان - و لیکن در مقام انصاف محض
برای شال عرض میکنم که چنانکه آن دو گروه ترقی کرده اند و "همدرو" دارند مسلمانان نکرده
و ندارند + کمال شرمساری بلکه نادانی است که کسی بخود پسندی و در عین مرض خود را پوشیده دارد
و علاج نکند و بخنده شود اگر او را بگویند این است مرض تو این است علاج آن + اگر مسلمانان
از مقابل با جنگی ما عار دارند باید از مقابل با فارسی ما عار داشته باشند زیرا که بیشک
فارسیان هند بهر حیثیت هزار و بیست و بهتر اند از مسلمانان - اقل در میان فارسیان یک گدایافت
نمیشود و حال آنکه در میان مسلمانان که گدایا میباشند - چنانکه فارسیان در هر امری از امور
ترقی کرده اند مسلمانان صدیک بلکه هزار یک آنرا نکرده اند + البته جوابده من بسیار است لیکن
هر که جواب مراد بد جواب او مقول و پسندیده نخواهد بود و بی انصافی خود را ظاهر میسازد و باید سر غم
را از خجالت بزرگ افکند - زیرا که فارسی ما از یک لک هم کمترند و مسلمانان شاید از هفت کرور هم بیشتر
اند - آنها ابداً سلطنتی از خود ندارند و حال آنکه اینها هنوز چندین سلطنت عظیم از خود دارند +

ولیکن چه؟ اگر محدودی خودمند در میان مسلمانان باشد یقین است که از لحاظ حال خود و
همدنیان خود بر سر و سینه میزنند و باقی دیگر جاهل و ناخنده و خود پسند استند که ابداً پروائی
ندارند از آنچه بر آنها و کورما و دیگر میگذرد +

حالا اگر کسی سوال کند از سی کرور مسلمان عالم که این اختلافات حالات و کیفیات در
در نصیب فراز جهان و اهل بهمان از چیست چنانچه قبل ازین عرض شد یقین است که باستانی
یک چند کس محدودی تمام خواهند گفت "از نصیب قسمت و اقبال است" + ولیکن اگر کسی از این
فقیر سوال کند بدون خوف از ملامت یا شتمت و نسبت جهل و نادانی با و از بلند میگویم که اصل
دریشتم اینهمه اوضاع بهمان خواه نیک باشد خواه بد "همدروی" است و بس + یعنی هر کجا
همدروی وجود دارد آنجا بهشت است و هر کجا همدروی محدود است آنجا دوزخ است +
خدایتعالی فرموده است یُوقِی الْحِکْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِکْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا
بیشک حکمت بمعنی حمیت و همدروی است و خدا بهر شخص یا هر قوم که بخواهد عنایت میفرماید بشرط
آنکه مورد لطف و عنایت لغو باشد + ولیکن باید دانست که آنکسانی که مورد لطف و عنایت خدا
هستند میشوند همان کسان اند که بالطبع همدروی دارند یا آنکه در حصول این خصلت ساعی و
جاهد اند بر خلاف خدا بر سر قهر و غضب است با آن کسانی که گاهی در خیال حصول این نعمت و
در فکر کسب این خصلت نیستند و اراده حصول آن ندارند + این لفظ "همدروی" در برابر
تمام نیکی های بهمان و خیر دنیا و آخرت را و هر کجا که موجود دارد در رکاب او میباشند همه نیکی ها و
نیک بخشی های بهمان و بر خلاف هر جا که وجود ندارد تمام آفات و بلیات و نکبات و مصائب
در آنجا موجودند + آنچه را که امروز مردم یورپ دارند همه از وجود همدروی است و همان خیرها
مسلمانان ندارند از عدم همدروی است + تمام اقوام نصاری عموماً با فرود همدنیان خود
یا اقلاً تمام باشندگان یک ملک با فرود و اهل ملک خود همدرواستند بر خلاف مسلمانان
که یک برادر هم همدرو بود و خود نیست چه جای آنکه همدرو اهل ملک یا هم مذهب یا هم دین خود

باشد - و اگر این گونه برادران یافت شوند اتفاقاً در کمال عدم و بولق فرشته اند + اگر یک
عیسوی گم نامی را در اقصای ملک چین بکشند یا ایداد دهند فوراً صد جهاز آتشی جنگی انگیزی
و جرمنی و روسی و امریکائی و غیره روان میشوند تقاضای خون او - برخلاف اگر صد بروزی از
مسلمانان را بکشند نفسی از کسی بر نمی آید - بلکه میگویند "ما را چه ازین قصه" +

از حسن اتفاق یا از نخست اتفاق غالباً جرمنی از یکی از رعایای ماسریزند یا در ایران
یا در افغانستان - یا در ترکی - یا در مصر یا در جای دیگر که لازم میشود سزای او و ما خود نمی توانیم
اخذ این سزا بدهیم - یا بی پروا هستیم از جریم و سزای او و بهانه بدست میدیم اقوام یورپ را که چند
بهار جنگی را در بندری از بناور ما آورده بگویند "یا بشویش و عقده را ضعی شو یا بگرنیش
سلف غنیمت اگر جریم را بدست ما را دیدند و الا بگذشت و با توپ با خاک برابر میسازیم" + بسیاری
از بزرگان و صاحبان عمده و منصب ما همیشه در زیر بار احسان یکی از اقوام یورپ مکرر و تادارند
و شاید خطاب یا نشان و تقبیه یافته اند + بسیاری دیگر در حمایت و پناه اقوام یورپ استند که
در ملک و باقوم خود هر ظلمی که میخواهند بکنند + بسیاری دیگر از بزرگان و صاحبان دولت و
ثروت مازنی را که از ظلم و جفا جوئی باطل ملک خود بدست آورده اند در زمره دم یورپ نهاده اند
و مخالف اند که زرا آنها از دست برود + بسیاری دیگر بسبب بعضی از اعراض و دیگر نفای فیوض
همیشه مخالف این استند که قدم در راه پوئیک نهند و کور با خلق و دیگران نیز هدایت و غلطت
کنند که خبر را را نشاید قدم در راه پوئیک بگذاریم و خدايان خود را از خود رنجیده خاطر
سازیم "مگر کشنی در جریم بخشی" و ای دمسز باستانم بنده را فرمان نباشد هر چه فرمانی بر آیم -
و حال آنکه در این روز تمام انجمن و نهادهای ماطوف و محصور و مجین استند در پوئیک اهل یورپ
اهل یورپ بر حال پوئیک را نشان هر چیزی از ما میکنند و هنگامیکه چند کس از عقلا و انبیا
با فرشتگان صحبت میکنند تا آنکه نامی از فرشتگان در کف می کشند +

سازند و تمام مناسبت پیدا کند که یکی از بیان کنیم محض بطور حکایت و مثال که ابد داخل نیستی

ہر پونیک نہ ارد۔ یک ماہ قبل بندہ مضمونی نوشتہ بودم نسبت بہ پالیسی حکومت ترنسوال
 و مربوط بقانون جدیدی کہ در آنجا جاری نموده اند نسبت بمردم ایشیائی ساکنان آنجا +
 حقیقت مسلمانان ہندو تو بیخ و سرزنش کردہ بودم کہ سایر ذاتہای اہل ہند مجالس متعہ
 برپا کردہ ہمدردی از اہل ملک خود ظاہر ساختہ بودند و مسلمانان چین نہ کردہ بودند + ہنگامی
 مضمون را بخد مت شفیق کرم خود مولوی ظفر علیخان بی اے بروم و ملاحظہ نمود فرمود روز گذشتہ
 در اخبار ادو کویت درج بود کہ مسلمانان نیز چنین مجلسی برپا کردہ بودہ ایما ارادہ داشتہ ایم کہ
 و ایراد تو بی محل است۔ گفتیم حال امن نوشتہ ام باید درج نمود + جناب مولوی صاحب بہر ملاحظہ
 و مصلحتی کہ بر آن مضمون مکتہ چینی فرمودہ من ابدًا با او عا تجہ و مخالفت نمی کنم و مخالف نیستم زیرا کہ
 بہر حال غرض بندہ ہم حاصل شد۔ مگر درین وقت باز چہ نری درین خصوص بخدمت ہمہ میان
 خود نہ خاص مسلمان ہند بلکہ عموم مسلمان عالم عرض میکنم کہ غرض بندہ چیست و چہ بود +
 مولوی ظفر علیخان میفرماید کہ قبل از نوشتن بندہ مضمون خود را مسلمانان ہند نیز چندین مجلس
 برپا کردہ انہما عدم رضایت ہندی خود را از قانون جدید حکومت ترنسوال نمودہ بودند +
 عبارت ایشان کہ در سالہ خود دکن ریویو تحریر فرمودہ اند این است

”مرزا صاحب پوچھے ہیں کہ کیا ترنسوال میں صرف ہندو ہی آباد ہیں مسلمان نہیں
 اور اگر مسلمان بھی ہیں تو کیوں مسلمانان ہندوستان نے ہندوؤں کی طرح جو بجا نا راضی کے
 جلسہ نہیں کئے۔ ہم مرزا صاحب کو یقین دلاتے ہیں کہ مسلمان ایسے سنگ و صلب نہیں کہ فخر
 اپنے ہم مذہبوں ہی کے ساتھ ہمدردی کریں۔ ترنسوال میں اگر ایک بھی مسلمان نہو تا بلکہ سب کے
 سب ہندو ہی ہوتے تا ہم مسلمانان ہندوستان کے ایشیائی قانون کی مخالفت اور ہی جوش
 و خروش سے کرتے ہو وہ اب ظاہر کر رہے ہیں۔ وطن اور خجہ وطن بھی آخر کوئی چیز
 اور مسلمانوں کا تو یہ اصول ہے کہ حب الوطن میں اکہ زبان“ +

بہر ارادہ و مصلحتی کہ جناب مولوی صاحبین ریازک (مکتی چینی) فرمودہ بندہ

و این وقت شکر گذار جناب اوشان و منون مسلمانان هند و بحقیقت شاکر آن خداوند
مقلب القلوب و الا بصر استم که اینسان یکایک حالت مسلمانان را دیگرگون ساخت زیرا که
قبل از نگارش مضمون بنده این حالت در وجود مسلمانان هند نبود و چنانچه معلوم میشود همان
روز که بنده در سکنه آباد قلم برگرفته مضمون خود را نوشتم کیفیت مجلس مسلمانان هم همان روز در اجا
آودو کیت مرج شد و بی بنده متوال میکنم که اگر مسلمان هندی نسبت به همدیان یا نسبت به جموع اهل
وطن خود همد روی ظاهر کنند بر بنده چه احسانی میفرمایند من یک مسلمان آم از کور مسلمان و
بیگانه از خاک هندوستان که بدعا از درگاه الهی طلب میکنم با طفت و کرم خود همدیان مراند و در هند
ملکه در سر اسر همان از خواب غفلت روزگار ان بیدار و از مستی شراب بجل نبوشن آلود و توفیق یا
ساز که همد روی و غوار تحقیق یکدیگر و عموم بندگان خدا کردند که اساس دین اسلام بر آن است +
مگر سخن بر فقره دیگر تحریر جناب مولوی ظفر علیخان است منسوب بذکر "چند پال مولوی لیاقت حسین"
من آنچه شرط بلغ است به کمال معقولیت و برو فوق منطق میگویم و اگر بنده را نیز شریکی در صاحب نمایند
مرا با کی نیست +

بنده سوال میکنم از جناب مولوی ظفر علیخان صاحب یا هر بزرگوار دیگری که اگر مسلمان هندی از
یکدیگر همد روی کنند یا نگنند و اگر در شکجه هزار عذاب الیم در باشند یا در عین راحت و آسایش و
خوشی مرا از آن چه نقصان است و از این چه سود؟ اگر بزرگوار می طلعت پوشد و خطاب و تفرقه رستا
هندیابد و دیگری که عایشان ترین اهل هند باشد هندی یا مسلمان بجزیره اندون فرستاده شود که
تمام عمر و آسجا بماند بلکه او را بدار آویزند یا گردن زنند مرا چه سود یا زیان است؟ سخن بر این است
که عوام مسلمانان هندی خود را هندی میمانند که مال اهل هستیم و در امور پویشکی و مقابل حکومت سخنی نمیگویم +
یک شخص حکیم عالی شانی در میان مسلمانان پیدا شد و بعضی کلمات گفت که اکثری از خردمندان جهان
هم پسند میکنند اگر چه بر آن با عمل نکنند - بیشک در این زمان کورنا هستند در یورپ که سعدی را
بهیچ نمی شانند و بی بیشک اقوال او را پسند میمانند - او میگوید

"باز رعیت صلح کن و جنگ خصم این نشین را که شاهنشاه عادل و رعیت شکر است
 بیشک اگر یزان خود این پاسی را بید اند - من میگویم که قانون "سدیشن" ابد و کار نیست
 بلکه باید رعیت خوش باشند و خوشی رعیت باید قلبی باشند ظاهری و بزبان و از خوف قانون
 سدیشن + حق این است که اگر یزان یک پاسی عجیب و غریبی دارند که عقیقو اند رعایای بندگی
 خود را از خود خوش دارند + مثلاً باید ملاحظه نمود و بسبب این امر را دریافت کرد که چگونه ممکن است
 که "یک سر بام سر باشد و یک سر بام گرا" یا بگوئیم "یک بام و دو هوا" باشد + در تحت یک
 پادشاه و یک حکومت و یک پارلمنت و در شمول یک محکمت در بند یک قمار است و در تنهایی
 یک رفتار دیگر + اگر این قانون را برای مردم چین - مردم جاپان - مردم ترکی - مردم ایران غیر
 جاری کرده بودند خدا آنها پندیده بود - مگر برای مردم هند که رعیت خودشان اند بی نهایت تمام
 افسوس است + در مالک بیگانگان بند بست می کنند برای آسایش و در حمایت رعایای هند
 خود و لیکن در ترنسوال همه خاموش اند + حکومت هند عقیقو اند کاری بکنند - گوشت انگلند و
 پارلمنت انگلند هم عاجز و خاموش اند و این باب - این چه بازی و چه شعبده و چه راز سر پوشیده
 و چه تمهای لایحل و گره سختی است که بانگشت و دندان هیچ حکمی گشوده نمی شود + من نمی گویم
 که خدا خواسته اگر یزان فرشته خود ملک سیرت و معدلت گستر و رعیت پرور نیستند و لیکن
 اگر یزان آن استند که نامه نگار تیمز آف ایندیای نویسد

"The fact is that the House cares nothing what-
 ever for the views of men who "take up India"
 in the same way that they might "take up" the
 preservation of wild birds, or any other casual subject
 یعنی حقیقت این است که بوس آف کامنز (پارلمنت) ابداً اعتنای ندارد به آرای کسانی
 که بحث میکنند در مطالب منسوب به هندوستان و اعتنای آن مانند این است که اعتنا نماید

در نسبت داشته باشد بطوری که محاربا ازین قبیل مطالب دیگر + و میگوید هنگامیکه وزیر
درت بخت (جمع و حسن) هند را بمجلس سینی هوس آف کانس در آورده بکلی مجلس خانی
و چون اکثر روز خورد و شروع بنطق خود نمود یکی بعد دیگری اجزاء بمجلس بیرون شدند
چنانچه در خانه نطق و اکثر مذکور فقط سه کس در مجلس بودند + ملاحظه باید کرد که قوم انگلیز
را تا بچه اندازه بی اعتنائی است در امور هند که باعث افتخار آنهاست بر دیگر اقوام یورپ
کسی برابر انگلند است - سی که مردم شماری آن است - دود و کور تجارت آن است و قریب
یکصد و سی که روایات آن است + درین صورت مردم هند باید دست عجز درگاه قاضی الحاکم
بر آورده بگویند

”پیش که بر آورم ز دست فریاد هم پیش تو از دست تومی ارم داد“
پس ای عزیز من چگونه میتوان چشم لایلی داشت از چنین رعیتی که در هر حال در سنج
است - من با او از بلند و بی نظیریت میگویم که تار عیت قلباً خوش نباشد چشم لایلی حقیقی از آن
نباید داشت خواه در ترکی و ایران باشد خواه در هندوستان و انگلستان + در هر کاری مایل
باید کرد - مثلی مشهور است در ایران که میگویند ”یک سوزن بخور زن و یک جوال دوز بدگیری“
یعنی که ”زیر پایت گردانی حال مور“ همچو حال تست زیر پای پیل + مردم ایران صد ها
سال در زیر شکنجه حکومت جابر بودند و بی هم خوش بودند و هم مجبور و خائف + و لیکن چون
آزادی یافتند زبان بشکایت دراز کردند و شور و شغب آغاز نهادند - از آن طرف انگریزان
هم حمایت از آنها کردند و حکومت ایران هم بهر حال زبردست نبود که مردم را خاموش کند + بعینه
همین حال است در ملک هند - البته فرقی دارد که مردم هند ابدان زور و حریم ندارند و حکومت زبردست
و زور آور است و مردم را از قانون سلطین خائف دارد + پس حکومت هند کمال خاطر جمعی را
نداشته باشد که خلق هند را صمیم قلب خوش و راضی و لائل اند + و لیکن اگر (۱) بطور حقیقت خاطر
جمع است از لائمی عموم خلق هند ضرورت است که با آنها بطور مساوات رفتار کند با رعیت انگلیش خلق

بجای خودی دقیقه فرو گذار کنیم + اتفاق و مهاد روی و اتحاد و اخوت مسلمانان در میان خود
 ابداً منافاتی بالایستی با حکومت های آنها یا بدوستی و اتحاد و بابیگانان ندارد و تا هنگامیکه
 دیگران با ما مهربان استند با آنها مهربانیم و چون با ما مخالفی و رزندیان نیز باید با آنها خلاف
 ورزیم و چنان ندانند که ما گوشتندان سلیم هستیم + من با او رزندی میگویم که هنگامیکه انگریزان با
 روسان معاهده کردند و تقسیم ایران بایستی که ایران را در ترکستان و هند و افغانستان
 تقسیم مناسب حال خود - ولیکن کمال اقتوس و شرمساری است که در چنین زمانی باید در میان
 این دو دولت اسلام خصومت و جنگ و جدال باشد + بالجمعه مهاد روی و اخوت و اتفاق و
 اتحاد و موافقت بین المسلمین در هر حال از جمله واجبات اول است و بدون آنکه نقصانی بکسی
 برساند و بدون آنکه در لایستی مسلمانان بحد نسبت بحکومت انگلیش ضرری داشته باشد
 بلکه این کار بسبب صلح کل و صلاحت عموم خلق جهان خواهد بود + مگر هیچ حال و هیچ وجه
 این شعر را فراموش نباید کرد "چو عضوی بدرد آید روزگار درگرمشوارا نماند قرار"
 و آخر همه این آیه و فرمان عظیم الشان تهدیه آمیز خالق قهار خبار و مالک کن فغان
 قل ان کان اباؤکم و ابناؤکم و اخوانکم و ازواجکم و عشیدتکم و اموال قتلتموها
 و تجارة تخشون کسادها و مساکن ترضونها احب الیکم من الله و رسوله و جهاد
 فی سبيله فنبهوا حتی یاتی الله بامر و الله لا یهدی القوم الفاسقین -
 نباید گاهی مسلمان جهان فراموش کنند +

اما صورت مهاد روی اهل اسلام

آنچه سابقاً عرض شد مهاد روی و اخوت این اسلام از جمله غیر ممکنات است یا که
 ممکنات معلوم میشود + در میان اهل این دین یا چنانچه مکرراً استند
 غیر ممکن نیست چرا که همه اهل یک قوم اکثر یک مذهب دارند و چنین

معلوم میشود که در این وقت بحکمت هم در آمده اند و بی در میان مسلمانان و بهر مملکتی از مملکت
اسلام بسیار مشکل است چرا که اقوام و فرقهای مختلف اند و غالباً جاهل اند بجای که بحکمت
یک ادنی چیزی یا امری صد ما خون ناحق ریخته میشود و مخصوصاً در ملک هند + یکناه بیش
نگذشته است که در بعضی بدون هیچ سبب بقتی یا یک سبب بی حقیقتی بخشش خون ناحق شد
می شد و بدون آنکه کسی را غمی باشد + غالب امور دینی و غیر دینی این امت سرخس می آید
امور دینی آنها شامل و مغرور و در هم و بر هم گشته بلکه باید گفت بحقیقت صد ما نیز این یعنی
و بدعت را با امور دینی مغرور نموده اند و علما و بزرگان آنها نیز اثر ابل غرض اند + ولیکن
هر مرد و هر زن و هر طفل خود سالی که اندک مغری در سر داشته باشد میداند که حالت تمام
مسلمان رنج مسکون در این وقت چگونه است و از چاره و علاج هم عاج است + مع ذلک
بهر حال باید یکبار یک سعی و امتحانی در علاج این حال نمود و اگر رایگان شود و فائده نبخشند
اندیشه از این بجای از سر برون کرد + بنده را بی از خود ظاهر میکنم خواه کسی آنرا پیروی کند
و خواه نکند +

اما امور دینی - (۱) در میان هر گروه و هر فرق باید چیزی از بزرگان و علماء
و فضلاء یک کابیتی شده بنشینند و امور دینی و دینی خود را هر چه بداند و معتقد باشند از
امور دینی علامه نمایند + مگر ضرورتی ندارد که کسی بمبئی را رای دیگر باشد و کسی مدراس را
رای دیگر یا شیعه بمبئی را رای مخالف رای شیعه جای دیگر باشد و همچنین فرقهای دیگر را (۲)
آنچه را که داخل امور دینی و دینی میباشد هیچ فرق دیگری را سختی نباشد که در آن بدعت
و گفتگو کند + مگر خود بزرگان آن گروه آن امور را حکم و اصلاح نمایند پس کونطبق شرع
اسلام باشد + (۳) در امور دینی هر فرق اگر شخصی از فرقه دیگری بحث نامشروع کند یا
بزرگان آن فرق یا اعمال آن فرق را دهم گوید یا دشنام دهد یا از کتب و دشنام دشمن رسانی

بنوید آن کس مورد منزه عقوبت خواهد بود و منزای او با حاکم قضایا بمجسریٹ خواهد بود +
 (۴) کسانی که از یک فرق اند در بازار و ملا عام و در مساجد و بر منابر یا در مجالس خود که بخیل
 از فرق دیگری آنجا حاضر باشند فعلی را بجای نیاورد و سخن را بر زبان جاری نزنند که آن فرق
 دیگر بر آنکس حجت در بخنده شوند و موجب فساد گردد + (۵) همچنین اگر در خانه شخصی از یک گروه
 حاضر آنها شود + (۶) چنانچه بالا ذکر شد هر شخص که محرم شود چند کس را گواه نموده همان
 کس را نیز در حاکم یا مجسریٹ بزند که او عقوبت نماید بهر نحوی که مناسب داند + (۷) بعضی
 از امور هستند که بواسطه فرق در آنها شریک اند مثل کیفیات و اوقات ایام محرم بعضی
 از این امور را بزرگان و علماء یک گروه جزء عزا واری میداند (در صورتی که عملی نباشد
 خلاف مذهب و عقیده دیگری و باعث تحش) - بعضی دیگر هستند در نزد بزرگان هر فرق و بدو
 مذموم است پس بزرگان هر گروهی گروه خود را ممنوع دارند از آن اعمال و افعال و اشتراک
 و اشتغال در آنها - بلکه هر دو فریق بدستاری یکدیگر آن امور را موقوف و معدوم سازند پس
 بهر حال بزرگان هر گروهی امور مذموم گروه خود را اصلاح نمایند + مثلاً شخصی نیاز محبوب
 سبحانی را بجای آورد اگر بزرگان آن گروه چنین میدانند که این کار بدعت است خود موقوف
 سازند - یا اگر چنین میدانند که مسلح گزافی در آن بر پا میشود و کسافی میخورند که مستحق نیستند پس
 خود دیگری آنرا اصلاح نمایند که آن نیاز بشود و بی زیر گزاف بر پا و نرو +

اما امور و نیویم - ابتدا باید دانست که هر کایستی فاضلی که نسبت دارد بفرقه
 تمام امور و نیویم باید یا دیگران شریک باشد یعنی که هر ساله در ایام فاضلی همه یکجا
 نهند بر سر اصلاح تمام امور و نیویم قائم اهل اسلام - مثلاً شرابخواری - زنا کاری -
 خواری - رشوت خواری - تهذیب اخلاق - معاشرت - صحبت - تعلیم و تربیت -
 یدیه - تجارت - فلاح و هنر و کیفیت و حوائج و امور دیگر که لازم و مفوم

قارب
 دستک

تربیت و زندگی میباشد + بالفعل در میان مسلمانان هند یک یا دو اجتماع میباشد بنام
 "مسلم لیگ" و "ایجوکیشنل کانفرنس" - یکی از اجتماعات کافی است خواه بهین نام
 باشد و خواه بنام دیگری زیرا که غرض اصلاح حال هندیان است + اگر تمام اجزاء معنی مبارک
 یک کایتی در آن کانفرنس سالیانه جمع نشوند اقل از هر کایتی یکی دو کس باید در آن شامل
 باشند + مگر بنده در این مطلب سخن را طول نیدهم زیرا که خردمندان همه بخوبی میدانند که
 غرض از اصلاح امور دینی و دنیوی و معاشرت و تهذیب اخلاق و غیره چه چیز و چگونه است و
 چگونه باید بشود - مثلاً همه کس میدانند که عموم اهل یک ملت عظیم مردوزن و پسر و دختر باید علم
 حاصل کنند و تربیت شوند بحال خوبی + در این وقت آنچه بنده از صبح تا شام صرف در یک
 مقام چشم می بینم گمان میکنم که در سراسر ملک هند حال بر همین منوال است + مثلاً شوا بخواری -
 سیندهی خواری - افیون - مدک - کشیدن سگار - یابری - و اعمال دیگر چنان شایع شده
 و رواج بهم رسانیده که از طفل سه ساله تا مرد هفتاد و هشتاد ساله محتاج باینها شده اند - تمام
 مکتب ها و مدرسه ها و اسکو ل ها خراب و تباها است و اطفال هر صنفی از اصناف خلق در یک مدرسه
 می روند و ابد تمیزی در میان آنها و رفتار و کردار آنها نیست + این هم یکی از جمله عادات و کارهای
 بی معنی اکثری از خلق الله است که مثلاً قصاب و حجام هم در طفولیت اطفال خود را بکتاب میفرستند
 نه باراده آنکه صاحب علم و ادب شوند بلکه برای آنکه عاقبت قصاب و حجام بر آیند مگر صحبت آنها
 و دیگر اطفال را نیز خراب میکند - بسیاری از دختران خردسال پان میخورند + بعضی پسران
 ناقص عقل چون دختران خردسال را وعا میکنند میگویند "بزودی عروس شوی از
 هر گونه حکایت و بیانی در حضور دختران و پسران خردسال میشود + ناچ و زنگ کا
 و موعظه و نصیحت مسجد و نماز و بیان دین و قیامت بی نهایت قلیل و نادر
 غالباً بی علم و بختی جا بل و بد رفتار و بد کردار و بیجا و فحاش اند و بسخا
 دارند + آوب و حیا بکلی در این ملک معدوم است و خلق چنین میدانند
 در اجتماع
 واقعی معنی

راوی همین است + طفلی دوسه ساله صد مادرش نام غلیظ بر زبان دارد و همچنین بسیاری از زبان - نه مردان را آن تیز و حیا است که زبان خود را در حضور زنان از کلمات نامحقوق فرو نهانند زن زنان راست که در حضور مردان سخنان غلیظ نگویند + بعضی از اطفال یا جوانان را طرز رفتار و گفتار و کردار و خطاب و تکلم با بعضی از مردمان عالیشان یا سائخ و نه یا عالم و فاضل چنان بی ادبانه و سخره آمیز است که هر خردمندی را شرم آید + گدا و کلاش و جادوگر و عامل و طبیب نادان و شیاد و کیمیاگر و امثال اینها در اینک بیشمار اند + کرونا زور و عروسی و عزاد و میزبانی و بسم الله خوانی و مراسم و نیازهای بیچیز و بیبهره دیگر بر پا میشود که از آنها ممکن است هم قوم تربیت شود - هم مسجد و مدرسه و شفاخانه و مسافر خانه و یتیم خانهای متعدد ساخته شود - هم تجارت شود + و کان و ملک هزاران از اینگونه اعمال بیبایدند که اصلاح لازم دارند و اصلاح همه واجب است + و این اصلاح عام خاصه ملک هند نیست بلکه تمام ممالک اسلامیان باین اصلاح محتاج اند و این اصلاح در همه جا اشد ضرورت دارد +

اصل اصیل غرض بنده از نوشتن این کتاب (۱) بهمدردی و اخوت واقعی اسلامی است و در بیان تمام اقوام و فرق اهل اسلام - (۲) در بعضی از این امور مذکوره فوق و نیز در بهمدردی و اخوت و امثال اینها باید میان دولتهای اسلامی و همچنین در میان مختلف فرق این اسلام باشد و شریط هم باشد بلکه بهگونگی که استوار گردد و اگر بعضی و باقیات رخ دهد که نقصان بر تمام اهل اسلام برسد و بیم آن باشد که اسلام را خطری وارد آید همه برای جان دادن حاضر و آماده باشند البته در این زمان و مقتضیات حالت زمانه و هر امری از امور زیست و زندگی برونیک ببط و مفرج است و اقوامی که تا این زمان این لفظ و فحوا می آزاره نیستند با خاک نه مگر این اند بجهت در میان مسلمانان هم موجود است و مراد از بهمدردی و اخوت و اخوت است + پس نیز برای بنده - بهمدردی واقعی بدون زیستیک میشود نه آن باشند که قدم در راه پائیک گذارند + تا این که در راهی

و بالعاقبه ميکنم که آینده اساس امور خود را بر پايه ايک نهاده اساس ملکراني و زندگي آنها
استوار گردد. (م) اصلاح تمام امور دينيه و دنيويه و اخلاق و معاشرت و ساير امور و اسباب
زندگي است.

اکنون بنده تقصيري گويم که چون عضوي از اعضاي ساير اولاد آدم و مانند کي از کس نيکمه
در اسلام در تحت کلام ان المؤمنون اخوة واقع شده اند و الله و في الله بدون غرض و بدون
طلب مزيدي آنچه شرط بلوغ و فرض منحصبي بنده بود باندازه دانش و دانست خود بيشتر و کم
بجا آوردم و غيره همديان ما خود ميدانند بجا آورند يا نيارند + خداي تعالي بدلف و کرم خود توفيق
با آنها بد که خوانده هم در دي و اخوت و اين امر سابق الذکر را بداند و بفهمند و پيروي کنند
"ما نصيحت بجاي خود کرديم روزگاري درين بسر برديم گونيايد بگوشت و رغبت کس
بر رسولان بلاغ باشد و بس +"

وما اسئلكم عليه من اجر ان اجرى الا على رب العالمين

خاکبای تمام مسلمان جهان

دوره ای اصفهانی

